

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۱

نواحی باقیمانده اند ... هال (Hall) معتقد است که مردم سیاهپوست عیلام و سومر از این نژادند و بعقیده من این صحیح ترین نظریه است که درباره این مسئله بسیار مشکل می توان قبول کرد .

دولی عیلام علاوه بر دشت حاصلخیز غنی شامل نواحی کوهستانی شمال و مشرق نیز می شود و در این قسمت مسئله نژاد سیاهپوست وجود ندارد. بنا بر این عیلام در واقع محل سکونت دو نژاد یعنی سیاهپوستان دشت و سفیدپوستان نواحی کوهستانی بوده است . ظاهراً یونانیان باین نکته وقوف داشته اند^۱ و بهمین جهت ممن (Memnon) را که بکمک تروی آمد و اولادیک زن سفیدپوست ناحیه کوهستانی کیسیا (Kissia) و تیتونس (Tithonos) سیاهپوست می دانستند . تیتونس که همان دیدون (Didun) خدای حبشه است سرداری ارتشی متشکل از شوشی ها و حبشی ها بکمک پیرام می شتابد ... در یک قطعه دیگر (ادیسه XI: ۵۲۲—IV: ۱۸۸) ممن سیاه چهره شرح داده شده است ... وقتی یونانیان در عیلام مردمان سیاهپوست یافتند طبعاً آنها را با حبشی ها که از منابع مصری می شناختند مقایسه می کردند و انتقال تیتونس بایران بهمین دلیل است .

د بتدریج در ادوار بعد اول سومریها و بعداً عده زیادی از سامی ها باین خطه روی آوردند و در طی زمان مانند بابل بر ساکنین اولیه تفوق یافته و آنها را در خود مستهلك نمودند . در مورد بابل هجوم مردم سامی مسالمت آمیز بود و شاید آنها باید نفوذ گفتم و نه هجوم ولی در مورد عیلام شاید بعلمت وجود کوهستان تسخیر دائمی توسط پادشاهان سامی اکاد صورت نگرفت و عیلام تا زمان تشکیل دومین امپراطوری سومر بدست پادشاهان اور^۲ تحت اطاعت سومریها در نیامد و در آن موقع هم تسلط به عیلام زیاد طول نکشید .

علاوه بر طبقات کلی مردم شناسی که در بالا شرح داده شد عیلام محل و موطن چندین قبیله بود که عبارت بودند از هوسی (Hussi) یا اوکسیان (Uxians) و هاپارتیب (Hapartip) و اوملیاش (Umliyash) که در ناحیه بین کرخه و دجله سکونت داشتند و مردم یا موتبال (Yamutbal) و یاتبور (Yatbur) که

۱ - رجوع شود به استرابو XV ۳ و ۲ - و همچنین هرودوت V ۵۴ که در

آن شوش را شهر ممن ذکر کرده است Hesiod او را پادشاه حبشه میخواند .

محل سکونت آنها بین باطلاقیهای دجله و کوهستان قرار داشت .
 و هوسی یا کوسی همان اوکسیان یونانیان هستند . . . نام آنها در کلمه
 خوزستان باقیمانده است نام هاپارتیپ یا هاپیرتیپ در حجاریهای مال امیر ذکر شده
 و شاید امردیان و مردمان یونانی باشند که هرودوت بعنوان قبایل بسادیه نشین
 ایرانی ذکر می کند و آنها را در ردیف دهائی و دروپینی (Dropini) و سگارتی
 زیر پرچم کوروش قرار می دهد .

سایکس (جلد ۱ - ص ۶۱-۶۲) پس از آنکه ارتباط نزدیک عیلام را با
 سومر و اکاد شرح می دهد به بیان نمو و ترقی این سه دولت پرداخته و پیشرفت
 عیلام و رابطه آنها با بابل بطور اختصار شرح می دهد . «اکنون معلوم شده است
 که در سومر و اکاد دو نژاد مختلف سکونت داشتند که نه تنها از حیث نژاد و زبان
 بلکه از حیث ظواهر مشخص باهم فرق داشتند .

سومریها سر و ریش خود را می تراشیدند در حالی که سامی ها موی
 سر و ریش خود را نگاه می داشتند . . .»

«در باره اینکه سومریها یا سامیها ساکنین اولیه بابل بودند بحث زیاد
 شده است ولی اکنون می توان این مشکل را بمنفع سومریها حل شده دانست
 ولی شاید قبل از خود آنها نژادی مانند مردمان اولیه عیلام در آن ناحیه سکونت
 داشتند که سفال زمان آنها شبیه ظروف سفالی قدیم شوش است . تا آنجا که شواهد
 و مدارک نشان می دهد بنظر می رسد که در قدیمترین ایامی که از آن مدرك وجود
 دارد سامیها در شمال مملکت در سر زمین اکاد در کنار سومریها استقرار
 داشتند . . .»

و این افسانه را (یعنی افسانه اوانس Oannes) معمولاً نشانه ورود نژاد
 عالی تری از راه دریا می دانند و چون بالاخره سامیها تفوق یافتند استدلال می شود
 که آنها بودند که از سمت شمال به بابل آمدند . ولی کینگ از این افسانه فقط این
 نکته را درك می کند که سواحل خلیج فارس قدیمترین مرکز تمدن سومری بود

۱ - من یا این نظریه کاملاً مخالفم . شواهد باستانشناسی از صحرای شمال
 عربستان و از کیش نشان میدهد که ساکنین اولیه بین النهرین افراد سردراز و بنا بر
 این تصور می رود از نژاد سامی زبان و شاید از اولاد اهالی اولیه مدیترانه
 بودند .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۳

و معتقد است چون در ادوار قدیم از نفوذ سامی اثر بسیار کمی دیده می شود - سامی ها از سمت شمال غربی آمدند و نه از سمت جنوب و این نظریه فعلا مورد قبول است .

د درباره خود سومریها و اینکه از کجا آمده اند تا این اواخر قدیمترین آثار فرهنگ و تمدن آنان شامل بقایا و آثار تمدن عصر برنز بود و بنا بر این تصور می شد که ورود سومریها بدره فرات ناگهانی بود . و آنان مظاهر تمدن خود را از ناحیه جنوب شرقی دریای خزر که در آنجا گنجینه از اشکال و سفال سومری کشف شده با خود آوردند ... ولی اکتشافات امریکاییها در نپور اطلاعات جدیدی درباره این موضوع مهم داده و چاپ لوحه های جدید صورت ده سلسله سلطنتی را می دهد که همه قدیمتر از سلسله های تا کنون شناخته شده می باشند . بنا بر این باید در نظر سابق خود تجدید نظر کنیم زیرا اکنون دلیلی در دست داریم که قبل از پایان هزاره سوم سومریها دارای رسوم و میراث قوی بودند که نشان می دهد در اوایل عصر تاریخی بابل را درید قدرت خود داشتند . بعبارت دیگر مهد تمدن را می توان در بابل جستجو کرد (مقایسه شود با شرح تألیف گینگ و فرانکفورت) .

مسئله بعد مربوط به اصل و منشأ تمدن و رسوم آریانه های ایران است . طبق نوشته وندیداد (فصل اول) اولین سرزمین خوب و کشوری که آفریدم آریانم - وائجو (Arganem - Vaejo) بود (رجوع شود به رالینسون - جلد ۳ - ص ۱۶۵ - یادداشت شماره ۲) . سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۹۵ - ۹۹) درباره مسئله آریانها شرح زیر را می دهد : « وقتی این دشتها را با تمدن نسبتاً کهنه و رشد کرده خود گذاشته به فلات ایران میرسیم مشاهده میکنیم که هم ساکنین آن وهم خصوصیات طبیعی آن فرق دارد . در رسیدن بفلات ایران از نواحی که تحت نفوذ اقوام سامی بوده گذشته بمملکتی می رسیم که اگر چه تحت نفوذ تمدن بابل و آسور بوده آریائیها نژاد حاکم آن هستند . از این بعد تاریخ دنیای قدیم مبارزه بین اقوام سامی جنوب و اقوام آریائی شمال است که بالاخره به پیروزی کامل نژادهای شمالی منتهی می شود (برسته - ص ۱۷۲) مسئله هندواروپائی که معمولا مسئله آریان نامیده می شود (اگر چه کلمه آریان فقط بگروه هند و ایرانی اطلاق می شود) در موقعی که تحقیق در این باره در مراحل اولیه خود بود مورد بحث

شدید و متعدد قرار گرفت. عقیده و نظر اولی این بود که از یک مرکز بدوی گروه‌های مردم آریائی نواحی غیر مسکون نیمه کره شمالی را اشغال کرده و در آن نقاط سکنی گزیدند. از آن عقاید و نظریات اولیه اکنون بسیار جلوتر رفته‌ایم و می‌دانیم در زمانی که از آن صحبت می‌کنیم دنیا و نقاط مختلف آن محل سکونت نژادهای دیگر بود. بنا بر این اکنون مورد قبول همه است که صحیح تر آنست که از (فامیل زبانهای آریائی) و شاید از (تمدن آریائی بدوی) صحبت شود که قبل از جدا شدن لهجه‌های مختلف آریائی از زبان اصلی وجود داشته است (رجوع شود به دینکر - ص ۳۱۸). شناسائی و پیدا کردن مرکزی که اقوام آریائی از آن آمدند نکته‌ایست که عقاید و نظریات مختلف درباره آن اظهار شده است و نشانه‌هایی برای راهنمایی ما وجود دارد. از قرار معلوم آریانیها ساکن سرزمینی بودند که آب و هوای آن شبیه آب و هوای قاره بوده زیرا فقط دو یاسه فصل را تشخیص می‌دادند و می‌شناختند. زبان آنها نشان می‌دهد که آنها ساکن سرزمین صاف بودند که کوه و جنگل نداشته و درختان آن منحصر بوده است به غان و بید. حالا می‌دانیم که آریانیها از شمال آمده‌اند و چون قبایل بادیه نشین در ناحیه وسیع پسرانگنده می‌شدند نظر بعضی بر آنست که موطن آنها در ناحیه وسیع استپ‌های شمال خراسان که در آن زمان احتمال مبرود حاصلخیزتر بوده است و دشت‌های مشابه و مجاور و پر آب تر جنوب روسیه بوده است. بعضی دیگر ناحیه جنوب غربی دریای خزر را موطن اصلی آنها می‌دانند. در هر حال در این باره نمی‌توان بطور قطع اظهار نظر کرد.

آریانیهای شاخه ایرانی که در اینجا با آنها سروکار داریم اولین شعبه‌ای بودند که متمدن شدند و بخدای یگانه ایمان آوردند و بنا بر این باید مورد توجه مخصوص ما قرار گیرند. یکی از روایات و افسانه‌های آنها آنست که آنها مجبور شدند موطن خود را ترک گویند بعلت آنکه نیروی شیطانی محل سکونت آنها را منجمد و یخ بندان و غیر قابل سکونت کرد. شاید این مطلب حاکی از آن باشد که تغییر آب و هوا باعث حرکت و مهاجرت آنان شده باشد همانطور که خشکی و بی‌بارانی سبب شد اقوام مغول رو بسمت مغرب هجوم آورده و تمدن ممالک تسخیر شده را سرنگون سازند. بعضی روایات و افسانه‌ها^۱ بر زمین مفقود موسوم به آریانم -

۱ - سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۹۷) توجه ما را به فرجنداوندی داد جلب میکند.

اشارات تاریخی دربارهٔ مردم ایران - ۱۵۵

وائجو (Aryanem-Vaejo) ^۱ اشاره میکند . وقتی سرما آنها را مجبور به ترک این فردوس زمینی کرد به سفدا (Sughda) و مورو (Muru) (سغدیا تا اومار گیانای باستان) که اولی بخارا و دومی مرو و زامت حرکت کردند . هجوم ملخ آنها را از سفدا راند و قبائل مخالف آنها را مجبور کرد به بخدی (Bakhdhi) سر- زمین پرچمهای بلند که بعداً بلخ نامیده شد روی آورند . از بلخ بسوی نسیایا (Nisaya) که باشتیاب نیشابور امروزی شناخته شده روی آوردند . ناحیه ناسا- تانیسا که در جنوب اسک آباد واقع شده صحیحتر بنظر میرسد . در مراحل اخیری مهاجرت به هارویو (Haroyu) یعنی هرات و واکرتا (Vaekereta) یعنی کابل رسیدند . بعدها مورخین و وقایع نویسان این ممالک را بدو گروه تقسیم کردند که عبارت باشد از آرا هوائیتی (Arahvaiti) (آراکوسیا) و هاتومان (Haetumant) (هلمند) و هاتپا- هندو (پنجاب) در سمت مشرق و اوروا (Urva (طوس) و وهر- کانا (Vehr-Kana) (گرگان) و راگا (Rhaga) (ری) ^۲ و وارنا (Varena) (گیلان) و نواحی دیگر سمت مغرب . ممکن است این طبقه بندی برای توجیه تقسیم آریانیها با ایرانی و هندی بعمل آمده باشد .

محل آریانم - وائجو در قسمت شمالی ایالت فعلی آذربایجان تصور شده است ولی داورگان با منطق صحیح میگوید اگر قسمت شمالی یا هر نقطه دیگر آذربایجان محل اصلی آریانم و وائجو بوده باشد آریانیها را با قبائل ساکن ارمنستان فعلی که نسبتاً متمدن بودند و با هنر کتابت آشنایی داشتند مقابل میکرده است . حقیقت آن است که این نقطه را بدقت نمیتوان تعیین کرد ولی در نتیجه کشت تو- حاریک ^۳ قدیمترین شکل هندو اروپائی در سبیره قسمت جنوب غربی آن سرزمین وسیع را می توان بعنوان محل اصلی آریانم - وائجو مورد ملاحظه دقیق قرار داد . همه این افسانه بصورتی که بدست ما رسیده حاوی جزئیات و مفصلتر از

۱ - برای اشاره زبده و اوستا به آریانم - وائجو رجوع شود به رالینسون

جلد ۳ - ص ۱۶۵ - یادداشت ۰۲

۲ - مقصود ری جدید نزدیک شاه عبدالعظیم طهران است .

۳ - سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۹۷) بکتاب های H.Meyer

آهسته که بتوان آنرا خیلی قدیمی دانست و کاملاً امکان دارد که موقمی که به شکل نهائی خود درآمد آذربایجان همان آریانم - وائجوشناخته می شد و موطن اصلی واقع در شمال فراموش شده بود. معیناً محققین اوستا آنرا ذیقیت و مفید می دانند زیرا تردیدی نیست که بر اساس روایات و سنن ادوار بسیار گذشته قرار دارد. بعضی را عقیده بر آنستکه مادها از جنوب روسیه بایران مهاجرت کردند و چون سلطنت او را در تویا آزارات را قویتر از آن دیدند که بتوانند بآن حمله کنند از هجوم بآن احتراز کرده و بتدریج قسمت غربی فلات ایران را اشغال نمودند. یکی دیگر از شعب آریائیها یعنی ایرانیان یا پارسها از استپ های شمال خراسان وارد سمت شرقی ایران شدند و از ایالت کرمان گذشته و از مجاورت دره زنده رود ایالت پارس را که شاید در آن زمان در دست مادها بود اشغال کردند. مرزهای شرقی آنها با محل سکونت قبائلی که تحت نفوذ عیلام بودند متصل میشد. مهاجرت سوم از آریا یا باکتریا جهت جنوب شرقی را پیش گرفت و مهاجمین از هندوکش گذشته نواحی پنجاب را اشغال نمودند در ماورای این سه مهاجرت بزرگ هیرکانیها در نواحی استرآباد جدید سکونت یافتند و در عقب پارسها کارمانیان آمدند که ایالت کرمان نام خود را از آنها می گیرد و گدروسیان *Gedrosians* که در نواحی ساحلی بلوچستان و درانگیان *Drangians* و آراکوسیان *Arachosians* که در نواحی شمال بلوچستان و قسمت جنوبی افغانستان ساکن شدند و بعد از آنها مارگیان مرو باختریان بلخ هستند.

در کتیبه های میخی که اخیراً در بنز کیوی *Boghaz kyoï* یا پتریای - *Pteria* باستان و پایتخت هیتیها کشف شده حاوی عهد نامه های بین هیتیها و می تانیها *Mitannians* که طبقه اشراف آنها از نژاد آریان بودند می باشد. روی یکی از آنها سوگند خوردن به خدایان و دیک یعنی ایندرا *Indra* و وارونا - *Varuna* و ناساتیا *Nasatya* دو قلو (*Asvins*) بطور وضوح نشان می دهد که نه تنها می تانیها این خدایان را محترم می شمردند بلکه تا سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد که تاریخ این اسناد است عناصر ایرانی و هندی آریائی هنوز بطور مشخص از هم جدا نشده بودند.

دومرگان معتقد است که حمله آریانها به باکتریا قبل از سال ۲۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفت و مادها در حدود سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد وارد شمال

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۷

غربی ایران شدند . این نکته که کاسیت‌ها Kassites قوم آریایی بودند که در حدود سال ۱۹۰۰ قبل از میلاد تشکیل سلسله داد و در زمان اولین سلسله پابل نام آنها شنیده شده بود بطور قطعی تر تاریخ این مهاجرت را مشخص میکند تا هویت کاسیتها که شاید از قبائل ماد بودند مسلم شود .

• احتمال میرود که فاتحین با ساکنین قدیم رفتار مختلف کرده باشند . بعضی از آنها را بکوهستانها راندند ، از بعضی سلب مالکیت کردند و بعضی اجازه دادند در کنار مردم تازه وارد بزندگی خود ادغام دهند . اگر تلفات سنگین قبائل مدافع و وسعت نواحی مورد حمله و کوهستانی بودن آن در نظر گرفته شود بنظر میرسد که این فرضیه درست باشد و تاریخ نشان می‌دهد که طرز عمل اغلب ملل فاتح تقریباً همین گونه بوده است . هرودوت نیز این مطلب را تأیید میکند و نام قبائلی که بهم ملحق شده و تشکیل ملت دادند می‌دهند که بقول او عبارت بودند از بوساس Busae پراتاسنی Paraetaceni - استرکات Struchates آریزانتی Arizanti ، بودئی Budii و ماگی Magi (هرودوت ۱۰۱-۱۰۲) ممکن است که چهار قبیله اول آریایی و دو قبیله آخر تورانی بوده باشند . قبیله آخری یعنی ماگی‌ها دارای نوعی مذهب بودند که با مذهب آریانها مزوج شد و تحت نفوذ مذهب زردشتی بصورت مذهبی بهمین نام درآمد .

• مهاجمین آریایی زندگی شبانی و بدوی داشتند و مالک اسب و گاو و گوسفند و بز و سگ محافظ بودند... بندریج مستقر شده و کشاورزی آموختند و ده و شهر بنا کردند و مدتها مدید بصورت قبیله یا گروه طوایف مستقل از یکدیگر زندگی میکردند و در موقع خطر باهم متحد میشدند .

۱۹۱۹ - در ۲۴ ماه ژوئن ۱۹۱۹ جیوانچی جمشید جی مدی در مقابل انجمن مردم شناسی بمبی مقاله قرائت کرد که در آن خصوصیات جسمانی اعراب و ارتباط آنها با اقوام قدیم ایران شرح داده شده بود . این مقاله شامل بحث گزارش سلیمان Seligman (ص ۷۲۴-۷۳۱) درباره اعراب بود و خلاصه‌ای از رابطه بین ایرانیان و اعراب زمان باستان که آنها را بسد دوره تقسیم کرده داده شد . این سه دوره عبارتست از :

۱ - دوره ماقبل تاریخ.

۲ - دوره ماقبل اسلام.

۳ - دوره بعد از تسلط عرب بر ایران .

مدی از مسعودی^۱ (جلد ۲ - ص ۱۴۲) نقل کرده (۱۹۱۹ - ص ۷۳۳)

میگوید: بعضی از اعراب نسب خود را از کجستان می‌دانند و بعضی دیگر بخصوص شرای قبیله Nizar خود را از کجانیهای یمنی بالاتر دانسته و سب خود را از ایران می‌دانند .

«بندش پهلوی ظاهراً این نظریه را درباره رابطه بین اعراب و ایرانیان تأیید میکند در این کتاب نظر ایرانیان باستان در باره آفرینش دنیا شرح داده شده است ... اولین موجود انسانی کسی بود بنام کیومرث Gayomard که جنس نداشت و اولین اولاد او (ماش و ماشیانی) هر دو جنسیت را در یک بدن توأم داشتند. از این جفت هفت جفت بوجود آمد که میانگین سن آنها صد سال بود. از این هفت جفت پانزده نژاد بوجود آمد. رویهمرفته اول بیست و پنج نوع بشر یک یک پدیدار شد. از فراو که از اولاد اولین موجود بشری یعنی کیومرث بود دو شخص یکی تاز و دیگری هوشنگه بوجود آمد. اولی یعنی تاز جد و منشأ تازیها یا اعراب است و دومی جد ایرانیان و چون وی پیشداد خوانده میشد سلسله سلاطینی که از او بوجود آمد بنام پیشدادیان موسوم گشت. بدین طریق از روایت واقسانه قدیم ایران مشاهده میکنیم که اعراب و ایرانیان یعنی سامیها و آریانیها در بدو امر از یک منشأ مشترك در مغرب آسیا سرچشمه گرفته‌اند .

مدی (۱۹۱۹ - ص ۷۳۴) در بحث در باره اعراب با اشتقاق کلمه عراقی اشاره کرده و می‌گوید این کلمه از عراق که معنی آن دوزخ دو گانه ته مشک است آمده است و علت آن اینست که آن کشور از آب رود دجله و فرات و رودخانه‌های

۱ - مدی ترجمه بوسیله می‌نارد B.de Meynard و کورتی - P.de Cour

teille را نقل میکند .

۲ - بندش پهلوی فصل XV برای جزئیات نظر ایرانیان درباره آفرینش طبق بندش رجوع شود به مقاله اینجانب تحت عنوان (قدمت بشر) در مقابل این انجمن (نشریه انجمن - جلد X - ص ۵۷۷ - ۵۹۲) و همچنین بمقالات مربوط بمردم شناسی اینجانب - قسمت دوم - از صفحه ۲۲۹ ببعد .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران-۱۵۹

دیگر سیراب می شود و در ذیل صفحه اضافه میکند که عراق عجم یعنی عراق ایران همان کشور ماد و ناحیه کردستان و اطراف آن است. عراق عرب شامل بابل و کده و غیره است .

و اولین اشاره فردوسی به عربستان (مدی - ص ۷۳۷ و ۷۳۸) حاکی از آنست که هنر خط و کتابت از خارج با ایران آمد. گفته شده است که طهمورث پادشاه بوسیله دیوها چندین زبان آموخت و مقصود از دیو بیگانگان است که در بین زبانهاییکه تدریس کردند خط زبان تازی را نیز آموختند. در اوائل شاهنامه فردوسی اعراب را تازی و زبان آنها را زبان تازی می خواند

و می دانیم که اعراب از ازمه خیلی قدیم همیشه بعنوان دریا نوردان خوب شناخته شده اند و در تجارت بین مشرق و مغرب نقش عمده بازی کرده اند . فردوسی در شرح سلطنت فریدون بدریا نوردی اعراب اشاره میکند . وقتی فریدون می خواست که از دجله بگذرد از ملاحان عرب خواست برای او سربازانش کشتی تهیه کنند .

بنا به گفته مدی (ص ۷۵۵) فردوسی می نویسد: «وقتی اسکندر بزرگ پس از غلبه بر ایران بسوی هند که دارا پادشاه ایران از آنان کمک خواسته بود شتافت و با پروس Porus جنگید در میان لشکریانش عده ای از اعراب سوریه و حجاز و یمن خدمت میکردند .

مدی ادامه داده می گوید (ص ۷۳۹) : « بنا بر این در اوائل دوره مسیحیت اعراب یمن کشور خود را ترک کرده و در جستجوی نان و آب بسوی شمال رفتند . بعضی از آنها یعنی ازدیتها Azdites در کنار رود فرات شهرهای Hira و Anbar را تأسیس کرده و بر دمشق حکومت کردند .

مدی سپس می افزاید (۱۹۱۹ - ص ۷۴۷-۷۴۸) : «تاجیکها که امروز گروه مخصوصی تشکیل می دهند و یکی دو گروه نژادی عمده ی ایرانند از اولاد این اعراب ایرانی شده و زردشتی شده می باشند . دکتر لوشن Luschan آنها را از ایرانیان قدیم می داند .

دکتر پلیو می گوید در افغانستان حتی در حال حاضر تاجیکها را پارسیوان می خوانند و خود این نام را بطنه و نسبت آنها را با ایرانیان قدیم نشان می دهد .

و در بالا گفته شد که بعضی از تاجیکها یا اعراب به پیروی از بت خسراب بزمذهب مزدیسنان گرویدند. در یکی از ادعیه جدید پارسیها (نیرنگه سروش بشت) در بین اقوام زردشتی که عنایت خداوند برای آنها طلب می شود نام تاجیکها برده شده ولی از آنها بخصوص بنام تازیان بسناکستیان یعنی تازمانیکه نبح مقدس زردشتی پوشیده اند نام برده شده است. رابطه آنها حتی در يك دعای زردشتی می رساند که بعضی از اعراب تماس نزدیکتری با ایرانیان فریم داشتند بنا بر این عجب نیست که از حیث خصوصیات جسمانی نیز تا حدی تحت تأثیر واقع شده باشند.

۱۹۱۹ - لوفر در چین و ایران، می نویسد (ص ۱۸۵) : «اکنون میدانیم که مردم ایران زمانی سرزمین عظیمی که شامل ترکستان چین بود در اختیار داشتند و چین مهاجرت کرده و با مردم چین تماس گرفته و تأثیر عمیقی به ملل نژاد دیگر بخصوص به ترکها و چینیها باقی گذاشتند. ایرانیها بین شرق و غرب نقش میانجی بازی کرده و افکار و عقاید یونان را با آسیای شرقی و مرکزی انتقال دادند و امتعه و گیاههای پر ارزش چین را بناحیه مدیترانه بردند. فعالیت آنها اهمیت تاریخی دارد ولی بدون اسناد و مدارک چین نمی توانیم بطور کامل از این فعالیت اطلاع حاصل کنیم. مردم چین مردمی حقیقت بین و علاقمند به مطالب حقیقی بودند و مقدار زیادی اطلاعات سودمند درباره نباتات و محصولات و حیوانات و معدنیات و آداب و رسوم و مؤسسات ایرانیان برای ما باقی گذاشته اند که بدون شك مورد استفاده اهل علم قرار می گیرد.

لوفر (ص ۱۸۸-۱۸۹) ادامه داده می گوید : «وظیفه عمده من آنست که رد و اثر تاریخی همه اشیاء وابسته به تمدن و فرهنگ را بخصوص نباتات و ادویه و محصولات و معدنیات و فلزات و احجار کریمه و منسوجات را در انتقال از ایران به چین و آنهاییکه از چین بایران منتقل شده پیدا کنم . . . در مورد گیاهان ایرانی که چینیها از آن نام برده و درباره آنها نوشته اند گروه های زیر را میتوان مشخص کرد :

۱ - گیاههای کشت شده که از ایران بخاک چین منتقل شده اند .

۱ - لوفر در یادداشتهای چاپ نشده خود مینویسد که در سال ۷۲۲ -

۷۴۷ قبل از میلاد در حدود ده سفارت باهدایا از ایران چین رفت .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۶۱

۲ - گیاههای کشت شده و وحشی ایران که در چین مشاهده و توسط نویسندگان چینی شرح داده شده اند.

۳ - ادویه و سبزیجات خوشبو که از ایران به چین وارد شده اند (رجوع شود به هرپروفیلد).

۱۹۲۴ - چند قطعه که مربوط به بحث ما میباشد از هدون Haddon (ص ۱۴۳) نقل میکنیم: نظری به نقشه آسیای غربی نشان میدهد که در مشرق سیاه کوه و مغرب کوههای پروپامیس Paropamisus در سلسله کوههای شرقی به غرب دره‌هایی وجود دارد که عبور از جنوب پشما را آسان میکند. در دوره‌ای یخ‌بندان حلقه طوفانها استپ‌های فعلی را بنواحی جنگل تبدیل کرده و استپ‌های فقیر فعلی تبدیل به مراتع و چمنزار شده و صحراها و باطلاحهای نمک‌زار دریاچه‌های بزرگ آب شیرین بوده است. تحت این شرایط حتی قسمت شرقی و مرکزی ایران سرزمین مطلوب و قابل سکونت محسوب میشده است.

درباره جمعیت فعلی هدون (ص ۱۰۲-۱۰۳) مینویسد: «بغیر از گروه‌های کوچک کرد و عرب و ارمنی که باین ناحیه آمدند دو گروه بزرگ نژادی در ایران وجود دارند که عبارتند از تاجیک‌های نوع قدیم که نمونه آنها پارسی‌هایی هستند که در سال ۶۴۰ میلادی به هندوستان مهاجرت کردند و ایرانیها. تاجیک‌های سرزمینهای پست مخلوط‌ترند و رنگ چهره آنها از ساکنین نواحی مرتفع یا گاجاها Gelcha سفیدتر است اینها را میتوان ساکنین اولیه محسوب داشت ولی در شوش اثر مردمان سیاه‌پوست دیده میشود که از روی آثار و ابنیه تاریخی میتوان آنها را مردمان قبل از درآویدی و شاید از نژاد الوتریک Ulotrichous دانست. نوردیک‌های اولیه از نواحی بین اروپا و آسیا آمدند که در تاریخ بعنوان مادو پارسی شناخته شدند ولی مهاجرت افراد سامی نژاد مانند عربها و قبائل ترك در نوع ایرانی تغییراتی بوجود آورده است. دو گروه ایرانی قابل تشخیص عبارتند از:

۱ - فارسیهای باریک‌اندام سردراز اطراف تخت‌جمشید که رنگ چهره آنها روشن و مو و ریش انبوه بلوطی رنگ دارند. افراد بزرگ‌دای چشم آبی بندرت دیده می‌شوند و بنظر میرسد از نوردیک‌های اولیه باشند.

۲ - لرهای لری‌ها که بلند قد و تیره رنگ تر هستند و موی مشکی و سر خیلی دراز و صورت بیضی شکل و قیافه منظم دارند و بنظر میرسد که شاخه‌ای از

نژادمدیترانه یا نژادی شبیه آن تعلق دارند . ایلات ترکمن هستند که در اثر ازدواج متقابل با ایرانیها در طی زمان انواع مختلف نژادی از قبیل قاجارها بوجود آورده اند.

هدن (ص ۸۶) متذکر میشود که «يك گروه نسبتاً غیر معینی که می توان آنرا ایران و مدیترانه گفت قابل تشخیص است که دارای سرم توسط و بینی باریک و قد متوسط تا بلند میباشند . این شاخه شامل ایرانیان بطور کلی و آذربایجانی - های ایران و قفقاز که کم و بیش با ترکها و عجمی های ایران و شوشیها و یزیدیهای عراق و فلاحین فلسطین و سامریها و بعضی یهودیها و غیره مخلوط شده اند میباشد در این گروه اختلاط و امتزاج زیاد صورت گرفته است مثلاً شوشیها دارای دماغ پهن هستند ولی این امر ممکن است در اثر اختلاط با يك نژاد غریبه باستانی باشد . سامریها دارای باریکترین سرو بینی و بلندترین قد هستند و تصور میرود که اثر نژاد شمالی نوردیک در آنها باقی مانده باشد . دلیلی برای تردید نیست که يك طبقه فرعی در این گروه دارای رقم شاخص سر در حدود ۷۶ و بینی بن ۶۱ - ۶۲ و قد در حدود ۱/۶۳۳ متر ($\frac{1}{4}$ ۶۴ اینچ) میباشد و این خصوصیات را میتوان خصوصیات نژاد مدیترانه نامید . این افراد نماینده گروهی هستند که بسمت مغرب حرکت کردند.

در خلاصه کردن عناصر سر کوتاه جمعیت هدن (ص ۲۷) مینویسد :

« پامیری (ایرانی) نوع بشر کوهستانی از لاپوژ . موی قهوه تارک و گاهی روشن همیشه انبوه و موجدار یا مجعد . ریش انبوه قهوه ای متمایل به قرمز یا حتی روشن . پوست سرخ و سفید یا برنگ برنگ - برنز - قد بلندتر از متوسط بین ۱/۶۶ تا ۱/۷۰۷ متر ($\frac{1}{4}$ ۶۵ - $\frac{1}{4}$ ۶۷ اینچ) : شاخص سر کوتاه ۸۵ بیابال - صورت بیضی دراز - بینی کوتاه و باریک (شاخص ۶۲/۶ - ۷۲) و برجسته - عقابی ناصاف - چشم صاف و رنگ متوسط بعضی روشن و گاهی آبی .

« گلجا - تاجیک سواخی و غیره ایران و پامیر و نواحی مجاور که در جهت شمال شرقی تا منجوریه بسط پیدا میکند علاوه بر توصیف نوع ایرانی هدن (ص ۱۰۳ - ۱۰۴) رابطه بین اقوام ترکستان و افغانستان و بلوچستان را شرح میدهد . دو آب ترکستان کشوری است بین آمودریا (جیحون) و سیردریا (سیحون)

اشارات تاریخی درباره مردم ایران-۱۶۳

که تا پامیر بسط دارد . قسمت عمده جمعیت آن تشکیل میشود از سارتها Sarts قومی که از مخلوط از ازبک و قرقیز و تاجیک و عناصر دیگر بوجود آمده اند . از افراد بادیه نشین قرقیز نمونه و نماینده وجود دارد. ازبک خالص بسیار کم است و عده خیلی کمی وجود دارند که يك قسم طبقه اشرافی نژادی تشکیل میدهند. ترکمنها که ناحیه بین دوآب دریای خزر را در اشغال دارند تا دوآب امتداد دارند تاجیکها مخلوطند ولی کم و بیش از زمان آخرین حمله ازبک موجودیت خود را حفظ کرده اند .

گلچاها که از خالصترین پامیرها هستند در نواحی کوهستانی زندگی میکنند. نوعی از یهودیهای خالص قدیمی در اغلب شهرها پیدا میشود . نمونه های قبائل آسیای مرکزی و گولی نیز وجود دارند.

هدن (ص ۹۷) نیز متذکر میشود که تسلط ترکها بر ناحیه مجاور جیحون در اواسط قرن ششم میلادی سبب شد که قبائل ترک از راه شمال ایران با آسیای صغیر مهاجرت کنند. ترکان سلجوقی در اواخر قرن یازدهم آن ناحیه را بطور دائم اشغال کردند و بعداً ترکان عثمانی در آنجا تسلط یافتند و پس از مرگ اورخان در ۱۳۵۹ تسلط خود را بر شبه جزیره بالکان بسط دادند. سپس دستجات ترکمن بادیه نشین در پی ترکها آمدند و در قرون بعد نوبت ترکمنها و افشارها و کردها رسید. باید بخاطر داشت که کلمه ترک در آسیای صغیر و در اروپا مستلزم آن نیست که حتماً از اصل ترک باشد و با افراد نژادهای دیگر که در ادوار مختلف با جبار یا با اختیار بدین اسلام گرا شدند نیز اطلاق میشود.

از مردم Leiotrichi سر کوتاه هدن (ص ۳۱) شرح مختصر زیر را میدهد:
«ترکی . موی تیره رنگ - روی صورت زیاد . چهره سفید متمایل بزردها تمایل مختصری به قهوه ای - قدم متوسط تا بلند ۱/۶۷۵ متر (۱۶۶ اینچ) با تمایل بجاقی - سرمکب شکل کوتاه - (شاخص سر بین ۸۵ - ۸۷) - صورت بیضی شکل دراز - استخوان گونه پهن - بینی صاف نسبتاً برجسته - چشم تاریک غیر مغولی ولی اغلب قسمت خارجی حاشیه مژه تاشده است - لب کلفت.

«موطن اصلی آسیای مرکزی غربی . يك گروه شرقی شامل یا کوتهای اطراف رودلنا و بعضی تاتارها میشود. گروه مرکزی مرکب از قرقیزها و قزاقها و ازبکها و غیره که اغلب از ترکستان روسیه هستند . گفته میشود که گروه قرقیز

مخلوطی از پاروئی Pareoan و ترك است (شاخص سر ۸۴-۸۸ - شاخص بینی ۶۹-۷۸) - قد ۱/۶۳۸-۱/۶۷۶ متر (۶۴-۶۶ اینچ) گروه غربی متشکل است

از ترکمنهای مشرق خزر و عثمانیهای آسیای صغیر و ترکیه اروپا.

درباره افغانستان هدن (ص ۱۰۳) میگوید این مملکت «اصولا موطن نژاد هندو افغان است ولی در شمال پاروپامیها Paropamisus یا هزاره های بلند قد هستند شاخص سر ۸۵ - شاخص بینی ۸۰/۵ . طبق نظر هدن (ص ۳۱-۳۲) هزاره ها متعلق به سنترالی Centralis از شعب سر کوتاه با ترانچی Taranchi ترکستان شرقی و ترگد Torgod یا ترک ت Torgut زنگاریا و تلنگت Telenget ناحیه التای میباشند

هدن (ص ۲۲) مردم هندو افغان را باین ترتیب طبقه بندی میکند. موی سیاه

موجود در چهره شفاف قهوه ای بسیار روشن - قد متفاوت بین ۱/۶۱۰-۱/۷۴۸ متر ۶۷-۶۸

۳
۴ (۱۶۸ اینچ)

سر دراز و متوسط (شاخص سر ۷۱/۳ - ۷۷/۵) . صورت دراز - قیافه منظم - بین برجسته صاف یا محدب که اغلب باریک و کوچک است و چشمان تاریک»
درباره مردم بلوچستان هدن (ص ۱۰۳) مینویسد: «معمولا بلوچی ها را با افغانها منسوب میدانند ولی افغانها اصولا از نوع مردم سر دراز هستند در حالیکه بلوچی ها در مرز بین سر کوتاه و سر متوسط میباشند . بنا بر این بهتر آنستکه آنها را از نوع هندو ایرانی دانست . قبیله پراهوئی بیک نوع لهجه زبان دراویدی حرف میزنند ولی ظاهر و اندازه گیری جسمانی آنها نشان میدهد که از بلوچی ها هستند : (پراهوئی سراوان - شاخص سر ۸۱/۵ - شاخص بینی ۷۰/۹ - قد ۱/۶۵۹ متر) . اقوام چوتا Chuta و بندیا Bandiya حتی از هزاره ها سر کوتاه ترند ولی شاخص بینی آنها به ترتیب عبارتست از ۵۸/۹ و ۵۸/۹ و بنا بر این در جزء گروه بینی باریک میباشند و آنها را بنا بر این باید از نژاد پامیری دانست» در میان افراد دارای سر کوتاه و متوسط آسیائی که لکه های سفید روی پوست سفید آن مشاهده میشود هدن (ص ۸۶) هندو ایرانی را طبقه بندی میکند که « مرکب هستند از بلوچی - اچکزائی - پانی - کاکر پاتان - تارن - و هوار و پراهوتی که در مرز بین سر متوسط و سر

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۲

کوتاه یعنی دارای شاخص سر بین ۸۰-۸۲/۸ و بینی متوسط و باریک یعنی دارای شاخص بینی بین ۶۷/۸-۷۴/۳ میباشد. قد آنها بین متوسط و بلند یعنی بین ۱/۶۴۲ و ۱/۷۲۲ متر میباشد. این طبقه را میتوان طبقه وسط یا نوع مخلوط دانست. *

۱۹۲۵ - سیس A.H. Sayce دانشمند اسوری شناس معروف آکسفورد

اظهار عقیده میکند (ص ۷۳-۷۴) که «مادائی‌ها Madaï شاید همان ماده‌ها یا مادا Mada آسوری‌ها باشند. نام آنها را اولین بار در اسناد خط میخی در حوالی سال ۸۴۰ قبل از میلاد تحت عنوان آمادا Amada می‌بینیم و آن زمانی است که کشور آنها توسط یکی از سلاطین آسوری مورد حمله قرار گرفت. در آن زمان در کوه‌های کردستان در مشرق دریاچه ارومیه سکنی داشتند. ولی پنجاه سال بعد آنها را در مدیارات جیانا Media Rhagiana می‌یابیم که دیگر آمادا خوانده نمی‌شوند بلکه مادا نام دارند. از این کلمه بود که یونانیان کلمه مدیاماد را اخذ کردند. مدیها یا ماده‌های اصلی یک قوم آریائی بودند که خود را متسوب به آریانهای شمال هندوستان و آریانهای اروپا میدانستند و یکی از قبائل آنها پارسها بودند که در جنوب در سواحل شرقی خلیج فارس مستقر شده بودند. ولی در زمان باستان ساکنین اولیه این ناحیه که مادها یا آنجا هجرت کرده بودند تحت عنوان ماد طبقه بندی میشدند و نام ماد عنوان نژاد خاصی محسوب نمیشد. تردید نیست که شباهت بین نام آسوری مادا و مندا بمعنی قبیله نیز به این تحریف و اختلاف کمک کرده است. نام مندا Manda در اصل به قبائل سانسکریت زبان آسیای صغیر اطلاق میشده و اولین بار در متون هیتی هزاره دوم قبل از میلاد بآن برخورد میکنیم. بابلی‌ها همه اقوام شمالی را که در ادوار مختلف به بین‌النهرین حمله کردند با این نام میخواندند و بعدها نه تنها آنها را به مادها بلکه به سیت‌ها نیز اطلاق نمودند. سیس Sayce ادامه داده میگوید (ص ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۲۰-۱۲۱) «هرگونه دلیلی برای بحث دربارهٔ زبانهای فامیل سامی باشد دلیلی برای صحبت از نژاد سامی نیست و اگر چنین بحثی بمیان آید زبان و نژاد باهم اشتباه میشود

۱- راجرز R.W. Rogers (ص ۱۲) متداریا یا مادائی یا ماد یکسان

میداند. همچنین رجوع شود بکتاب درور E. S. Drower (E. S. Stevens) (ص ۱۱-۱۳).

واشتباه قدیمی که بین این دو فرق نمیکذاشت تکرار میشود ... ، سامی حقیقی دارای موی مشکی و موجدار و قوی است و روی سر و صورت وی زباد است . جمجمه وی از نوع سر دراز است. عصب آستیکه در اروپای مرکزی مطالعه و تحقیق درباره یهودیها نشان میدهد که درحالیکه ۱۵ درصد آنها بور هستند فقط ۲۵ درصد تیره رنگ میباشند و بقیه از نوع حد وسط هستند و نوع سر کوتاهی فقط در میان افراد تیره رنگ پیدا میشود. علت این امر بدورستی معلوم نیست مگر آنکه آنها در نتیجه اختلاط و امتزاج خون بدانیم هر موقع که افراد خالص نژاد پیدا میشوند بینی آنها برجسته و متمایل به عقابی شکل و لب کلفت و صورت بیضی شکل است. رنگ پوست آنها سفید تیره است که وقتی در معرض آفتاب قرار گیرد سیاه میشود و نه قرمز . ولی معمولاً گونه و لب آنها رنگ دارد. چشم آنها مانند موی آنان

بیر

سیس (ص ۱۱۵-۱۱۶ و ۱۲۲) میگوید «حتی درازمنه کتاب مقدس نژاد یهود بهیچوجه نژاد خالص نبود. گفته شده است که داود سفید رو و مو قرمز بود^۲ که ممکن است نشانه اختلاط باخون خارجی باشد. در هر حال محافظین وی از اهل جزیره کرت^۳ بودند و در بین افسران عمده او افرادی از نژاد امونی Ammonite و عرب و سوریه ماچا Maachah وجود داشتند» ...

«یهودیها جسماً قوی و خوش بنیه هستند و در شهرهای اروپا در قرون وسطی تحت بدترین شرایط بهداشتی زندگی کرده و بر تعداد جمعیت خود افزودند

۱- رجوع شود بمقاله «مردم شناسی سامی ها» بقلم فلیجیر Fligier در قفقاز یهودیها از نوع افراد دارای سر خیلی کوتاه هستند ولی چون سر کوتاهی از خواص مردم قفقاز است دلیل آنها اختلاط میتوان دانست . رکلوس Reclus (VI - ص ۲۲۵) معتقد است که کلنیهای سوابی در دره کورا Kura طی دو قرن با همسایگان قفقازی خود که مو و چشم سباه داشتند مخلوط شدند، از طرف دیگر روسهاییکه در زمان کاترین بسواحل دریاچه جیگا نزدیک سارد آمدند تغییر نکردند و قد بلند و روی سفید و چشم آبی و موی زرد یا بور خود را حفظ کردند .

۲- مراجعه شود به کتاب اول سموئیل نبی - باب هفدهم - آیه ۴۲ و

مقایسه شود با کتاب روت باب اول آیه ۴ و باب چهارم آیه ۱۳ .

۳- سنا کریب می گوید محافظین حزقیال که در مقابل آسوریها از اورشلیم

دفاع کردند شامل عوربی یا عربی بودند .

۴- رجوع شود به کتاب دوم سموئیل نبی باب بیست و سوم آیه ۳۴ و

اشارات تاریخی درباره مردم ایران-۱۶۷

واگر بتاریخ گذشته نظر افکنیم می بینیم که دوران سلطنت سلاطین آسوری نسبة طولانی بوده است. امراضی که موجب هلاک سایر نژادها میشود معمولا به یهودیان صدمه نرسانیده است و مانند بومیان عربستان قوه مقاومت آنان در مقابل مالاریا زیاد بوده است.

«گفته شده است که اولاد شم عبارت بودند از عیلام و آشور و ارفاخذ Arphaxad و لود Lud و آرام. عیلام یا سرزمین مرتفع نواحی کوهستانی مشرق بابل بود که پایتخت آن شوش یا سوشن نام داشت. جمعیت آن غیر سامی و زبان آنها از نوع زبانهایست که کلمات مرکب آن شکل و معنی اجزاء متشکله خود را از دست نمیدهد (Agglutinative)».

سیس (ص ۹۵) با صراحت و اطمینان بیش از حد مینویسد: «از آنجائیکه سومریها از سمت شمال شرقی به بابل آمدند و این مطلب علاوه بر دلایل دیگر از علامات آنها بمعنی کوهستان و جلگه نشان داده میشود بنابراین برای یافتن آثار زبانهای متصل باید در آن سمت جستجو کرد. منشأ و مبدأ فرهنگ و تمدن کلدی این اقوام قبل از سامی ها بودند و نه مهاجمین سامی نژاد».

۱۹۲۶- از «نژادها و اقوام روی زمین» بقلم دنیکر Deniker قطعات زیر را انتخاب و ترجمه کرده ام.

ایرانیان فلات ایران و نواحی مجاور آن بخصوص سمت مشرق را اشغال کرده اند. از لحاظ جسمانی نژاد آنها متشکل است از نژاد آسوری مخلوط با عناصر ترکی در ایران و ترک با عناصر هند و افغانی در افغانستان و با عرب و عناصر سیاهپوست در جنوب ایران و جنوب بلوچستان.

در میان اقوام ایرانی مهمترین آنها چه از لحاظ تعداد و چه از حیث جنبه تاریخی ایرانیان هستند که میتوان آنها را بسه گروه جغرافیائی تقسیم کرد. اگر خطی از استرآباد به یزد و از آنجا به کرمان کشیده شود تاجیکها در مشرق آن و عجمیها در مغرب آن بین طهران و اصفهان قرار میگیرند و فارسها بین اصفهان و خلیج فارس واقع میشوند. در مغرب افغانستان و شمال غربی بلوچستان و ترکستان افغانستان و تا ماوراء پامیر نیز تاجیکها ساکنند. از لحاظ خصوصیات جسمانی

۱- عجمی های ساکن کناره دریای خزر طالش و مازندرانی خوانده

می شوند.

کسانیکه شبیه تاجیکها هستند عبارتند از پلوس Polus ساکن شمال کون لون Kuen-Lun و سارتهای ساکن ترکستان شوروی و در حدود دو میلیون آذربایجانی ساکن قفقاز که در قرن هفدهم ایرانیها آنها را بآن محل کوچ دادند (ص ۵۰۵ - ۵۰۶).

تاجیکهایی که از نوع سر کوتاه هستند (۸۴/۹) وقد بلندتر از متوسط (۱۶۹) دارند اثر اختلاط با ترکها در آنان مشاهده میشود.^۱ عجمی ها و قسمتی از پارسیها که از نوع سرداز (۷۷/۹) وقد متوسط (۱۶۵) هستند آسوری یا از نوع هند و افغانند^۲ (ص ۵۰۷).

دنیگر مینویسد (ص ۵۰۸) که بلوچیها به نژاد هند و افغان تعلق دارند ولی در جنوب با اعراب و در مشرق با جاتها و هندوها و در شمال غربی با ترکها و در جنوب غربی با سیاهپوستها مخلوط شده اند. مکرانیها مخلوطی از نژادهای افغانی و آسوری و سیاهپوستند. افراد رند مکران که گفته میشود بلوچی خالص هستند در واقع اعراب از قبیله کترتان میباشد^۳ پراهوئیهای ناحیه شرقی بخصوص نزدیک کلات شبیه ایرانیانند.

۱۹۲۶ - ایوانو W. Ivanov (ص ۱۴۸) روستائیان خراسان را بدین طریق توصیف میکند: «معمولا بلند قد و خوش هیكل و از نوع سر کوتاه هستند و موی انبوه و چهره سفید رو دارند. مردمی قوی و بردبارند زاویه صورت آنها خیلی بلند است ولی بآن زیبایی که در مشرق ایران نادر نیست یعنی صورت منظم خوش برش شبیه حجاریهای یونان باستان نمیرسد.

وی فهرستی از قبائل کرد و شعبات آنها را میدهد و میگوید «کردهای خراسانی بلندتر و قویترند ولی قیافه آنها خوش برش نیست و زاویه صورت آنها به بلندی مردمان

۱- تاجیکها چندین نوعند. مقایسه شود با شرح بقلم شانتر تحت عنوان «تحقیق درباره مردم شناسی ماوراء قفقاز و آسیای صغر و سوریه» چاپ لیون مورخ ۱۸۹۵. شانتر از ۳۲ فرد اندازه گیری کرد که حد متوسط قد آنها ۱۷۵ و شاخص سر ۷۹ بود.

۲- رجوع شود به نوشته دالمانی H. d'Allemagne تحت عنوان از خراسان تا ناحیه بختیاری - پاریس - ۱۹۱۲.

۳- رجوع شود به منشأ بلوچیها بقلم مکمل Möckle در نشریه انجمن آسیائی بنگال ۱۸۹۳ ص ۱۵۹.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۶۹

سمت مغرب نیست. از لحاظ جسمانی بیشتر شبیه لرها هستند تا کرد های مغرب اگر چه افراد مو بورد در میان آنها بندرت یافت میشود. «در یادداشت ذیل صفحه (ص ۱۵۲) اضافه میکند «که این نظریه ممکن است صحیح نباشد زیرا اغلب افراد موی سر خود را با حنارنگ میکنند و سر خود را همیشه پوشیده نگاه میدارند ولی بنظر میرسد که در کردستان اصلی پیش از خراسان اطفال مو بورد وجود دارد. درست مغرب ممکن است با اروپائیان اشتباه شوند.»

ایوانو معتقد است که بلوچهای بادیه نشین که از اصل ایرانی هستند از لحاظ خصوصیات جسمانی با ایرانیها و کردها فرق دارند. معمولا بلند قد ترند و قیافه و صورت آنها خیلی منظم نیست و زاویه صورت آنها اغلب باریک است.

ایوانو (ص ۱۵۳-۱۵۷) شش قبیله را بشرح زیر توصیف میکند:

تیموریها که نزدیک مرز افغانستان ساکنند و به هشت قبیله عمده تقسیم میشوند.

ترکها که از لحاظ شاخص سر از نوع سر کوتاه هستند و قد متوسط دارند و زاویه صورت آنها باریک و قیافه آنها نامنظم است.

بربرها که از نژاد مغولند و از افغانستان مهاجرت کرده اند. در نوشته های اروپائی آنها را هزاره میخوانند. ایوانو میگوید که آنها «از لحاظ خصوصیات جسمانی مغول خالصند و کلمولها و قرقیزها و سایر اقوام آسیای مرکزی را بخاطر میآوردند. مردمانی هستند کوتاه قد و قوی بینه و سفید رو که در مواقع نادری که شستشو میکنند بخوبی آشکار میشود. قیافه آنها مغولی است و ریش آنها کم پشت و خشن است.»

یهودیهها که اکنون فقط در مشهد وجود دارند و از گروههای بزرگ یهودی که در ادوار گذشته در شهرهای خراسان زندگی میکردند کسی باقی نمانده است.

اعراب که بادیه نشین هستند و امروز از خالص ترین نژادهای ایرانند... احتمال دارد که از اولاد اعرابی که در محل استقرار یافتند باشند... از خصوصیات جسمانی آنها نمیتوان فهمید که عرب هستند و افراد این قبائل همیشه با ایرانیان اشتباه میشوند.

کولی‌ها ۱ که بنام غر شمال یا جات یا کزنگی و غیره خوانده می‌شوند و بادیه نشین هستند و از لحاظ خصوصیات جسمانی اختلاف و تنوع زیاد میان آنها مشاهده

۱۹۲۷ - ویلیام ورل William H. Worrell (ص ۲۰-۲۱) درباره کشور و مردمان آن چنین اظهار نظر میکند: «ایران لااقل در وضع فعلی کهنوری نیست که مهاجرین را بخود جلب کند. وقتی در ادوار مختلف اقوام آریان و تورانی از سمت شمال شرق بآن روی آوردند بعلمت آن نبود که حاصلخیزی آن آنها را جلب میکرد و با اینکه سرزمین ایران مرطوب‌تر از جلگه‌های آسیای مرکزی بشمار میرفت. علت حرکت و مهاجرت آنها ممکن است خشکسالی و یا کثرت جمعیت بود که آنها را بدون قصد بحرکت واداشته بود. از این حیث با بادیه نشینان سامی نژاد که گاه‌بگاه از عربستان به بین‌النهرین هجوم می‌آوردند فرق داشتند زیرا همیشه از وضع بهتر سرزمین شیره و عسل داستان‌هایی شنیدند. آریانها و تورانیان همیشه از راه ایران به نواحی حاصلخیز بین‌النهرین می‌آمدند و گاهی يك قوم و زمانی قوم دیگر و گاهی هر دو متفقاً هجوم می‌آوردند.

درباره ورود آریانها ورل (ص ۱۲۱-۱۲۲ و ۱۲۴) می‌نویسد که آریانها قبل از ۲۰۰۰ قبل از میلاد باین خطه آمدند و پس از آنکه مدتی در ایران و ترکستان مستقر شدند شعبه‌ای از آنان که بمعنی جامعتری آریان نامیده میشدند به دو گروه تقسیم شدند يك گروه یعنی ایرانیان در ایران ماندند و گروه دیگر هندیها از کوهستانها گذشته خود را به هندوستان رسانیدند و در آنجا با نژاد غیر مشخصی یعنی دراویدی‌ها مخلوط گردیدند. در همان مواقع رُوسا یا بارونهای آریائی هیتائی Mitanni خود را در ارمنستان مستقر کردند. در اواسط قرن هجدهم سلسله آریائی کاسیت بابل را متصرف شده بودند.

« اقوام بادیه نشین آریائی زبان شمالی در جلگه های روسیه و اقوام بادیه نشین مغولی تورانی زبان در سرزمینهای سبز و مراتع غربی سیبری سکنی داشتند و سلسله جبال اورال مانع طبیعی بوده و بین آنها قرارداد داشت از ازمغه قدیم این دو قوم

۱- برای نژاد شناسی زبان آنها مراجعه شود به نشریه انجمن مردم شناسی

بمبئی - جلد ۱۰ مورخ ۱۹۱۴ ص ۴۳۹ - ۴۵۵ و جلد ۱۶ مورخ ۱۹۲۰ ص ۲۸۱ -

۲۹۱ و جلد ۱۸ مورخ ۱۹۲۲ ص ۳۷۵ - ۳۸۳.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۷۱

با یکدیگر تماس داشتند و در میان قوم فینی - اوگریانی *Finno ugrians* این دو قوم از لحاظ نژاد و زبان بخوبی باهم آمیخته و مخلوط شده اند . مردم ایران و زبان آنها از این تماس بدون تأثیر نمانده است و با وجودیکه اختلاف دائمی که ایرانیان بین ایرانی و تورانی قائل میشوند این دو قوم باهم مخلوط شده اند.

ورل (ص ۴۴) معتقد است که تماس بین اقوام مغول و قفقازی سابقه دراز دارد. در حالیکه ایرانیان آریایی زبان در امتیاز و اختلاف بین ایران و توران هشیاری نژادی قوی نشان میدهند تردیدی نیست که بکرات خون تورانی دریافت داشته اند. مهاجمین زرد پوست همیشه از راه ایران آمدند بعضی از این اقوام مهاجم بنظر میرسد مخلوط مستهلک نشده قبائل سفیدوزرد (سیت و پارتی) باشند. ممکن است سومریها و عیلامیها از این نژاد مخلوط باشند.

ورل اضافه میکند (ص ۱۲۵-۱۲۶) که در قرن نهم قبل از میلاد بادیه نشینان ایرانی در آن زمان که بعداً مدیا خوانده شد ظاهر شدند. *Tiglath Pileser* (۱۱۰۰ قبل از میلاد) پایتخت آنان اکباتانا (هگمتانه - همدان) را بعنوان ناحیه تحت انقیاد خود ذکر کرد ولی ظاهراً این گفته صحت ندارد. پس از اشارات مکرر با نهادر کتیبه های آشوری قرن هشتم و هفتم و یک اشاره در کتاب دوم پادشاهان باب هفدهم آیه ۶ می شنویم که یکی از رؤسای مدی بنام فراورتس *Phraortes* یا فراورتیش در سال ۶۲۴ قبل از میلاد پس از قیام علیه آشور قبایل مدی و پارسی را متحد کرد... در ۶۱۴ سیاکزار (هوخشاتارا) به نینوا حمله برد ولی توفیق نیافت و در سال ۶۱۲ با کاک نبوپولاسار *Nebopolassar* آنها تصرف کرد. در سال ۵۸۵ پسرش آستیاگه جانشین وی شد و در ۵۵۰ قبل از میلاد کوروش او را از سلطنت برانداخت. از این تاریخ بعد مرقدرت از شمال غربی به جنوب غربی ایران انتقال یافت...

پارس ایالتی است در سمت غربی خلیج فارس که نام پرسیا یا پارس از آن گرفته شده و سلسله هخامنشی و ساسانی از آنجا برخاسته اند. در حدود سال ۶۳۰ قبل از میلاد مردم پارس از این ایالت حرکت کرده و سلطنت آنها را در محلیکه سابقاً عیلام بود تأسیس کردند.

۱۹۲۸ - برای نشان دادن بسط نفوذ ایران قطعاتی از کتاب (تاریخ

دریا نوردی ایران) بقلم هادی حسن نقل میکنم . هادی حسن (ص ۷۹ - ذیل صفحه) از کتاب (ختن و راه بان) تألیف یول Yule (جلد اول - ص ۸۸ چاپ لندن مورخ ۱۹۱۵) نقل میکند.

«چینی‌ها اعراب را بنام تازی یا تاشی (تاشی یک نوع نوشته تازی یا تاجیک فارسی است) میخواندند و ایرانیها بودند که اعراب را بچینی‌ها شناختند و از این مطلب معلوم میشود که ایرانیان در سفر بچین مقدم بوده اند . هادی حسن ضمناً اظهار عقیده میکند که این حق تقدم شامل سفر از راه دریا نمیشود . هادی حسن (ص ۸۰ - ۸۱ - ذیل صفحه) اضافه میکند که «ایرانیان غربی یا ایرانیان اصلی در همه آسیای مرکزی تاجیک و در سمت غرب تات که تحریفی از همان کلمه است خوانده میشوند» «تاجیک شکل فارسی وسط کلمه آرامائی تائی یا تیه taiyāye که احتمال دارد از نام قبیله عرب طائی باشد میباشد»^۲ علت تغییر معنی این کلمه اینست که زمانی عربهای طائی مسلمان را بعضی از ایرانیان نمایند همه عربها محسوب میشدند و این نام را بهم اعراب اطلاق کرده و آنرا بمعنی عرب یا مسلمان استعمال نمودند ...

دولون D'Ollone از ذکر کلمه اعراب تاشی که بمسلمانان تحت سلسله تانگ Tang و هوئی-هو Hui-ho تحت سلسله لیاو Liao و چین Chin اطلاق میشد نتیجه بگیرد و این مطلب نشانه اطلاع از حال مسلمانان مغرب است و دلیل بر مهاجرت آنان نمیشود»^۳

۱۹۲۸ - هیتی Hitti (ص ۱۸ - ۲۳) مدارک مربوط بمنشأ ایرانی بودن دروز را خلاصه کرده و در شرح زیر (ص ۲۲ - ۲۳) به قبایل ایرانی که به سوریه

پاورقی صفحه قبل

۱ - و همچنین مراجعه شود به نوشته پلیو P.Pelliot تحت عنوان «تائیر نفوذ ایران بر آسیای مرکزی و خاور دور» چاپ پاریس مورخ ۱۹۱۱ - بر تولد لوفر «اشکال گلی چینی» قسمت اول - موزه تاریخ طبیعی فیلده. شیکاگو - ۱۹۱۳ بوگدانف Bogdanov و رید Read و استاین Stein ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ - گردن و جایلد مورخ ۱۹۳۳ و پروپ ۱۹۳۳ و مودی ۱۹۱۶

۱ - کین A.H Keane آسیا - جلد ۲ - ص ۴۹۰ - لندن مورخ ۱۹۰۹ .
 ۲ - در حال حاضر محمد ابوطائی هو بطه دراران زندگی می کند و قبر او در الجعفر چهل مبللی مشرق معان است.
 ۳ - هارتین هارتمن Martin Hartmann مقاله در باره چین در دائره المعارف اسلامی.

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۳

انتقال داده شدند اشاره مینماید. این مطلب که عناصر هندو ایرانی در خون قبائل دروز متنوع و زیاد است قابل قبول است نه تنها بعلمت آغاز احتمالی و اختلاط و ازدواج در سر زمین اولیه آنها یعنی در بین النهرین بلکه بعلمت اختلاط احتمالی در خود سوریه که قبل از دروزها محل سکونت عده زیادی از ایرانیان بود. یکی از مطلعترین مورخین دوره اولیه عرب یعنی البلد هوری میگوید که علاوه بر سایر خلفای اموی معاویه (۶۶۰-۶۸۰ میلادی) در موارد مختلف عده زیادی از افراد قبائل بین النهرین و ایران را به نواحی بعلبک و حمص و سور و غیره کوچ داد و ظاهر آن منظور آن بود که این افراد جای مردمان بیزانطین را که پس از حمله عرب و اسلام خاک سوریه را تخلیه کرده بودند بگیرند. در نقل و انتقالاتی که بعدها در سوریه بعمل آمد و شامل حال این قبائل ایرانی گردید احتمال دارد که بعضی قبائل به ناحیه وادی الطیم آمده باشند. بموجب نوشته ابن اثیر تحت وقایع سال ۵۲۳ هجری (۱۱۲۸ میلادی) این ناحیه از توابع بعلبک بشمار میآمده است. طبق همان نوشته در آن موقع در وادی الطیم مردمان از هر حیث مختلف از قبیل نصیری و دروزیه و مجوس (یکی از فرق زردشتی) زندگی میکردند. افراد شیعه سوریه که معمولاً متوله نامیده میشوند ممکن است از یکی از قبایل انتقال یافته ایرانی باشند از نظر نژادی بنا بر این دروزها مخلوطی هستند از ایرانیها و عراقیها و اعراب ایرانی شده و بهمین جهت برای دریافت اصول و عقاید دروز کاملاً متناسب بودند.

هیتی در جای دیگر (ص ۱۵) میگوید که فن لوشان Von Luschan دروزها و ماورونیتها و نصیری و سوریه را با آرامنه و تاهتاجی و بکتاشی و علی الهی و یزیدی آسیای صغیر و ایران را با پاس بسیار بلند و کوچک و بینی باریک و بلند افراد نماینده هیتی های سابق میداند.

۱۹۲۹ - دادلی باکستون L.H. Dudley Buxton مینویسد (ص ۶۲۳) تر کمنها عبارتند از گروهی از ترکان ایرانی که در ایران و خیمه و بخارا و در قفقاز و ماوراء خزر یافت میشوند و تعداد آنها در حدود یک میلیون نفر است و شامل خانوارهای زیر میباشد: چودر - یموت - کوگلان - اخال - مروتکه - سارک - ساتور و آرساری ... همه آنها مسلمانند. بعضی از تر کمنها استپ ظاهرأ خصائص جسمانی افراد شمالی (نوردیک) را حفظ کرده اند ولی در اغلب نقاط نوع جسمانی و فرهنگ و آداب و رسوم مردمانی که میان آنها زندگی میکنند کسب نموده اند.

۱۹۲۹ - سر جرج مکمن Sir George Macmunn (ص ۷) مینویسد در بلوچستان قبائل بادیه نشین پراکنده اند که بنام ریگی معروفند و قبیلۀ که تمام افراد آن از همه بیشتر است محمدانی است. احتمال دارد که از نژاد عرب باشند. نوشیروانیها که از ایرانیان خالص هستند در ازمنه تاریخی به بلوچستان آمدند. از حیث ظاهر به تاهوکی یا تاهوکانیها که در بلوچستان ایران وجود دارند خیلی شباهت دارند و مردمانی خوش هیكل و مردانه هستند... تقریباً در همه جا جمعیت ایرانی با تاجیکها قابل تشخیص میباشد که گاهی بوسیله یکی از قبائل مهم مرکزی و اغلب در بین کشاورزان نمونه آنها دیده میشود. از این قبیل هستند دهوارها یا دهقانها و دورزادهها که در تمام نقاط مکران وجود دارند طبیعی است که اعراب تأثیر خود را بر مسئله نژادی بلوچستان باقی گذاشته اند. از آنجائیکه همه جنوب بلوچستان و سیستان را از زمانهای قدیم در اشغال داشتند و بعداً در دره سند پخش شده تا قرن دوازدهم در آنجا باقی ماندند مدارک مربوط به سلسله نسب آنها کاملاً روشن نیست.. در اویدیهها (پراهوئیها) که قنبرائیها و منگلهها (که بدون شك از نژاد تاتارند) نمونه آنها میباشد در نواحی جنوبی بلوچستان و نواحی کوهستانی شرقی پخش شده و اکنون در کوهستان خاران پراکنده هستند... مردمانی از نژاد عرب با افراد از نژاد دراویدی و ایرانی مخلوط شدند و همه تحت نام کلی بلوچ شناخته میشوند.

۱۹۳۰ - سردار اقبال علیشاه (ص ۲۰-۲۱) درباره مردم خود میگوید: کلیه جمعیت در حدود ده ملیون نفر است که به دو گروه و طبقه عمده تقسیم میشوند: ساکنین شهرها و دهات و افراد بادیه نشین یا چادر نشین که مرکب هستند از افراد قبائل عرب و کرد و لر و کولی و ترک. نود درصد جمعیت مسلمان و پیر و فرقه شیعه میباشد.

طهران که جمعیت آن در حدود ۲۲۰ هزار نفر است در سال ۱۷۸۸ پایتخت کشور شد و در جلگه بدون رودخانه در کوهپایه جنوبی سلسله جبال البرز بقاصله ۷۰ میل از بحر خزر قرار دارد. تبریز که جمعیت آن در حدود ۲۲۰ هزار نفر تخمین زده میشود و در شمال غربی نزدیک مرز ترکیه و شوروی قرار گرفته شهر تجارتهای ایران است. اصفهان که جمعیت آن ۹۰ هزار نفر و پایتخت سابق است در وسط جلگه حاصلخیزی در مرکز ایران قرار گرفته و دومین شهر بازرگانی کشور است. مشهد با ۷۵ هزار نفر جمعیت پایتخت ایالت خراسان و زیارتگاه

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۵

واز امکنه مقدسه مسلمانان است . یزد با ۴۵ هزار جمعیت در مرکز مملکت قرار دارد و محل سکونت پارسی‌ها و گبرها است. کرمان (جمعیت ۷۰ هزار نفر) در داخله کشور و محل تلاقی راههای بازرگانی بین خلیج فارس و آسیای مرکزی است. شیراز در جنوب غربی شهری است که برای گل سرخ و شراب و بلبل معروف است .

وی اضافه میکند (ص ۱۵۲) که سومریها از نژاد مغول بودند و احتمال می‌رود که امروز بقایای آنانرا بتوان در قسمتی از ترکیه و افغانستان یافت.

۱۹۳۰ - برنارد رید Bernard E. Read (ص ۵۹) ارتباط بین ایران و خاور دور را بدین طریق شرح میدهد : «مردم ایران که در آسیای مرکزی زندگی میکنند تا آنجا که اطلاع داریم اولین گروهی هستند که بین چین و مغرب زمین ارتباط قابل ملاحظه برقرار کردند. ازا کتشافات سرارل اشتین Aurel Stein شواهدی بدست آمده که نشان میدهد بین تمدن چین و فرهنگ یونانی ارتباط وجود داشته است . از منابع چین اسناد و مدارک آشکار مبنی بر اعزام هیئت‌هایی بسمت مغرب که ذیلا ذکر میشود وجود دارد.

۱ - ۱۳۸ قبل از میلاد . در زمان سلسله هان در دوره سلطنت امپراطور ووتی Wuti يك هیئت نظامی برای انقیاد و سرکوبی هانها Huns توسط چانگ‌چی‌ان Chang Ch'ien اعزام شد. این امر بعدها به بسط تجارت با ناحیه جیحون در باکتریا (باختر) که امروز شامل بخارا و سمرقند و فرغانه میشود منتهی گردید . ابریشم چین از راه پارتیا و سوریه در یونان و روم ظاهر گردید...

۲ - ۹۸ میلادی پان چائو Pan Ch'ao موفق به برقراری ارتباط با سوریه و خلیج فارس گردید.^۲

۱۹۳۲ - از کتاب سر ارنولد ویلسون قطعاتی مربوط بمشاهدات وی درباره مسائل مردم شناسی نقل میشود. ویلسون (۱۹۳۲a - ص ۳۶۰) ارقام زیر را درباره جمعیت شهرهای عمده ایران ذکر میکند :

۱ - این نظریه بنظر من خیلی عجیب می‌آید. از طرف دیگر امکان دارد که افراد نژاد سومری درمازندران و گیلان سکونت داشته باشند.

۲ - مقایسه شود با شرح بقلم آرن Arne - ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸b.

نام شهر	جمعیت	نام شهر	جمعیت
تهران	۳۲۰۰۰۰	شیراز	۵۴۰۰۰
تبریز	۲۴۰۰۰۰	کرمانشاه	۵۰۰۰۰
مشهد	۱۵۲۰۰۰	همدان	۵۰۰۰۰
اصفهان	۱۲۷۰۰۰	کاشان	۵۰۰۰۰
رشت	۷۰۰۰۰	قزوین	۵۰۰۰۰
آبادان	۷۰۰۰۰	یزد	۵۰۰۰۰

ویلسون میگوید (۱۹۳۲a - ص ۲۸) که دازسنن و مواریث مشترک نژادی اثری در ایران نیست و یک فرد که نوع مشخص ایرانی را نشان دهد وجود ندارد زیرا در داخل حدود امپراطوری ایران انواع مشخص بسیار وجود دارد که اگر چه در اصل از نواحی جغرافیائی و آب و هوائی دیگر ولی نه از اصل نژادی مختلف هستند بخوبی شناخته میشوند. معینا بجز شاید انگلیسها نژاد دیگری وجود ندارد که در رگهای افراد آن تا این حد اختلاط خون وجود داشته باشد. ساکنین اولیه ایران که اولاد آنان هنوز در گیلان و مازندران در سواحل بحر خزر و نواحی جنگل آن یافت میشوند در بعضی نواحی بوسیله اقوام پادیه نشین آریائی زبان از مشرق روسیه و اقوام مغولی تورانی زبان مغرب سیریه رانده یا مستهلک و مخلوط شدند. این امر در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شد و قرنهای ادامه یافت (مقایسه شود با شرح ورت Worrell)

ویلسون معتقد است (۱۹۳۲ a - ص ۶۹ - ۷۰) که عناصر مهاجر نتیجه چهار حرکت بزرگ قبائلی در طی چهارده قرن گذشته است. اولین آن اعراب در قرن هفتم بودند و دوم ترکها که در قرن هشتم از مغولستان بحرکت بسمت مغرب شروع کردند. سوم حرکت مشابهی بود توسط سلاجقه^۱ در قرن یازدهم،

۱- سایکس مینویسد (۱۹۲۱ جلد ۲ - ص ۲۸) : «سلاجقه شعبه‌ای از

ترکان غز هستند که از آنها خود را جدا نگاه میداشتند مؤسس آنها شخصی بود بنام تورک (یعنی کمان) پدر سلجوق که یا قبیلۀ خود از ترکستان به ماوراءالنهر آمد و بدین اسلام مشرف شد.

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۷

چهارمین و بزرگترین آنها هجوم مغول ، تحت فرماندهی چنگیزخان و اولاد او بود که در قرن سیزدهم صورت گرفت علاوه بر این مهاجرت و حرکتها گاه بگاه حملات فرعی یا نفوذتدریجی نیز بعمل میآمد. از جمله احتمال می رود که مهاجرت و کوچ قبائل عرب در فارس و خوزستان مستقلاً و در زمان بعد از حمله اولی اعراب بایران در قرن ششم صورت گرفته است . تردیدی نیست که طی ده قرن گذشته عناصر بلوچ به بسط بسمت مغرب در گوشه جنوب شرقی ایران ادامه داده اند ، بنظر میرسد که در قرن پانزدهم و قرون بعد اعراب در کوهستانهای جنوب غربی بطورمسالمت آمیز نفوذ کردند و نفوذ و آمد و شد کردها از اراضی فعلی ترکیه و ترکها از نواحی کوهستانی مغرب زاگرس به آذربایجان يك امر تاریخی است.

برای نشان دادن اینکه چگونه عناصر خارجی نفوذ کرده و با انواع نژادی ایرانی مخلوط میشدند ویلسون شرح میدهد (a ۱۹۳۲ - ص ۳۳-۳۴) که چگونه پادشاه وقت را رسم بر آن بود که بر رؤسای قبائل که خدماتی انجام داده بودند در نواحی دور دست و گاهی چندین میل دورتر از موطن خود زمین اعطاء میکرد نتیجه این عمل در هر ایالت و ناحیه دیده میشود از جمله بعضی از قبائل عمده لرستان و فارس عرب هستند و قبائل کرد در لرستان و فارس و خراسان وجود دارند و قبائل ترك در لرستان و فارس دیده میشوند. قایلهای افغانی در کرمانشاه و اصفهان و کرمان و سرحد بلوچستان ریشه گرفته اند. پادشاه فعلی شیوه پیشینیان خود را ادامه میدهد و گروهی از افراد قبائل از لرستان و آذربایجان بسمت مشرق تا خراسان انتقال داده شده اند.

• اگر چه بردگان افریقائی هرگز بتعداد زیاد بایران آورده نشدند مع هذا بین کرمانشاه و کرمان هزارها فامیل وجود دارند که اجداد آنها (کاکاسیاه) بودند و این افراد اول غلام و بعداً از معتمدین رؤسای محلی درآمدند اگر چه تعداد بردگان افات بسیار کم بود مع هذا تأثیر نژاد سیاه پوست بر جمعیت خلیج باقی مانده است .

• همچنین رسم جاری دادن عروسی در مقابل رفع نزاع و یا تأمین روابط دوستانه بین قبائل که غالباً از نژادهای مختلف بودند در واقع يك نوع اختلاط خون و ازدواج خارج از فامیل و قبیله است که معمولاً بیشتر از طرف قایلهای

درجه اول در تمام نقاط ایران عمل میشود و بدون شك تأثیر آن این بوده است که در میان رهبران ملت درجه هوش و ذکاوت همیشه بمقیاس عالی باقی مانده است. این رسم از زمان بسیار قدیم وجود داشته است. حتی سلاطین سلسله صفوی که از نژاد ایرانی بودند اغلب علاوه بر دختران ایرانی دختران ترك و عرب را با ازدواج خود در میآوردند. در واقع هیچ نوع تعصب بر ضد ازدواجهای مخلوط در ایران وجود نداشته است.

ویلسون (۱۹۳۲a - ص ۳۱۵-۳۱۶) خاطر نشان میکند که اسکندر بارزش نظامی ایرانیان تنها نژادی که حاضر بود با آنها معامله نژادی مساوی بکند واقف بود. خود وی دختر جوان یکی از نجبای ایرانی را که نامش رخسانه^۱ بود و بنا به قضاوت مصاحبین وی پد از زن داریوش زیباترین زنی بود که در آسیا دیده بودند با ازدواج خود درآورد...

اسکندر از دواج بین مقدونیها و زنان ایرانی را تشویق کرد و به ده هزار نفر از سر بازان خود که بدون دستور قبلی با این امر اقدام کرده بودند هدیه عروسی داد. هشتاد نفر از نجبای دربار خود را واداشت با شاهزاده خانمهای ایرانی و دختران بزرگان ایران طبق رسوم زردشتی در شوش ازدواج کنند تحت این شرایط عجب نیست که موفق شد قشونی از جوانان ایرانی که epigoni خوانده میشوند و تعداد آنها متجاوز از سی هزار نفر بود تشکیل دهد. در بدو امر واحدهای ایرانی و مقدونی جدا بودند ولی بعداً واحدهای مخلوط متشکل از سر بازان هر دو نژاد تشکیل داد و حتی ایرانیان را در بین افراد گارد سلطنتی خود قبول کرد. ویلسون میگوید (۱۹۳۲ - ص ۳۷۸) « اگر چه سومین مرکز تکاملی هاگسلی یعنی مغولها در یک دوره تاریخ در ایران قرار داشت اکنون دیگر از خصایص قابل ملاحظه نژادی ایران محسوب نمیشود. بیماری منگولیزم Mongolism و اکندروپلاسیا Achondroplasia نادر است و مظاهر عمل تحرینی غده تیروئید و اندوکرین Endocrine با دستگاه هورمونی خیلی بندرت توسط پزشکان مشاهده شده است.^۲ لاقلاً شش هزار سال است که جدائی نژادی در ایران

۱ - بعضی منابع رخسانه را يك شاهزاده خانم سندی دانسته اند .

۲ - رجوع شود به صفحه ۳۹ که نشان میدهد هرودوت بیماری gigantism

را ثبت کرده است .

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۹

بموقع اجرا گذاشته نشده است و از زمان هخامنشی ها موانع طبیعی هرگز اهمیتی نداشته و همیشه مهاجرت صورت گرفته است. کیث Keith میگوید: «تعبیبات انسانی (یعنی تعببات نژادی) معمولاً علت و اهمیت زیست شناسی دارد.» در ایران سرچشمه احساس یا تعصب نژادی اصولاً مسئله اقتصادی بوده و اختلافات و تعببات نژادی بسرعت از بین میرود و حس ملیت پرستی جانشین آن میگردد.»

ویلسون (۱۹۳۲ - ص ۲۹) میگوید در حال حاضر شش زبان مختلف در ایران مورد استفاده است که عبارتند از ترکی و کردی و عربی ولری و براهوئی و فارسی که هر کدام بتعدادی لهجه های مختلف از قبیل سدهمی و سمنانی ولری و غیره تقسیم میشود .

زبان و اختلاف بین افراد دارای زبان مختلف در ایران مسائلی پیش میآورد و ویلسون (۱۹۳۲ - ص ۶۸-۶۹) در این مورد عقیده زیر را بیان میکند. «قبائل بادیه نشین آذربایجان ترکی حرف میزنند و قبائل کردستان چندین لهجه مختلف دارند. قبائل لرستان بزبانی تکلم میکنند که در آن آثار زبان پهلوی ماقبل اسلام مشاهده میشود . بعضی از قبائل فارس ترکی و برخی به لهجه ای صحبت میکنند که کلمات عربی آن زیاد است. ترکمنهای خراسان ترکی و ترکمنهای بلوچستان براهوئی حرف میزنند...»

بعضی از عربستان و برخی از ترکستان مهاجرت کرده اند معدودی از قفقازند و بعضی از اراضی ترکیه آمده اند ولی اکثریت با احتمال قوی بومی هستند و ویلسون اضافه میکند (۱۹۳۲ - ص ۲۹-۳۰) اگر چه اکثریت عمده مردم شیعه هستند عناصر پیرو فرقه سنی در کردستان و آذربایجان و همچنین در بلوچستان ایران وجود دارد که جمعاً شاید در حدود ۸۰۰ هزار نفر میشوند و همچنین اقلیت قابل ملاحظه از پیروان مذهب مسیح و زردشتی ها وجود دارند در حالیکه در میان طبقه تحصیل کرده نفوذ صوفیگری و بهائیکری زمانی خیلی قوی بود و در مذهب اسلام که برخلاف عربستان در زندگی ملی همان نقش را بازی نکرده تأثیر خود را باقی گذاشته است .

تمدن زردشتی ایران در قرن هفتم با موفقیت از مستهلک شدن در میان اعراب مهاجم خودداری و در مقابل آن مقاومت کرد . . . یکی از دلایل شاید آن بود که قشون عرب و مهاجمین عرب زنان خود را همراه نیاورده بودند و مردها در ایران با اهالی

مملکت ازدواج کرده و اولاد آنها متمایل به قبول سنن و رسوم مادری بار آمدند . بدون تردید نوع جدیدی که نه شبیه فاتح و نه شبیه مغلوب بود بوجود آمد .

۱۹۳۵ - هر تسفلد (۱۹۳۵ - ص ۶ - ۱۰) متذکر میشود که در اثر کیب جمعیت ایران بعد از آغاز هزاره اول تغییر مؤثر و بزرگی صورت میگردد و با آن نقش تاریخی ایران در مقابل وضع ماقبل تاریخ تمدن گذشته شروع میشود . قوم جدیدی که این تغییر را انجام میدهند اریاها هستند و با اولین اثر در آنها در بین النهرین در حدود ۱۴۵۰ قبل از میلاد بر خورد میکنیم و ملاحظه میشود که کشور پادشاهی میتانی Mitanni که بزبان بومی سخن میگویند و می نویسند پادشاهانشان مطابق نامی که دارند هند و اریائی هستند کمی بعد از طرف آنها عهدنامه های سیاسی هیتی نه تنها بنام خدایان هیتی و میتانی و خدایان ملل ذینفع دیگر بلکه بنام خدایان میترا و اورونا و ایندرا و ناسا تپاس سوگند یاد میشود .

د اول تصور میشد که آنها اجداد هندو آریائی و ایرانیان و خود آریاها باشند ولی معلوم شد که زبان آنها نه تنها هند و آریائی ولی حتی برخلاف انتظار شامل عناصر پراکریت قدیم است . اکنون موطن اصلی آریاها معلوم است و آن ارا نوچ (Franvo) سرزمین دورودخانه سیحون و جیحون یا خوارزم و سمرقند میباشد . یگانه راه رسیدن به بین النهرین از این محل از ایران است و تنها امکان توصیف وقایع مقایسه آن با موازین معلوم تاریخی یعنی مهاجرت سکاها در حدود ۱۳۰۰ قبل از میلاد میباشد . اینها نیز آریائی بودند و آخرین باقیمانده آنها که موارد اولیه مهاجرت نکردند از زمان بسیار قدیم تا واسط قرن دوم قبل از میلاد در همان سرزمین سکنی داشتند تا وقتی که جنبش بزرگ که در آسیای مرکزی روی داد آنها را مجبور کرد موطن و سرزمین خود را ترک گویند . بنا بر این همان وقایع سه بار تکرار شد .

اولین گروه آریائی که مجبور به مهاجرت شدند هندو آریائی و دومین گروه ایرانیان و سومین گروه سکاها بودند . پس از یک دوره مهاجرت کوتاه در محلی که امروزه ترکستان روس خوانده میشود از دروازه طبیعی شمالی نزدیک سرخس وارد ایران شدند . کمی قبل از آن میتراد اول امپراطوری اشکانی را در ایران تشکیل داده بود که در آن موقع فراتس دوم اشک تئوپاتور که با انتیوک هفتم مشغول نبرد بود بر آن ناحیه سلطنت میکرد . سکاها تمام خاک امپراطوری جدید را زیر پای گذاشتند و گروهی از آنان از واحد عمده جدا شده و سلسله سلاطین سکا ایادیان را که پایتخت آن کرکوک بود

اشارات تاریخی دربارهٔ مردم ایران - ۱۸۱

شاید در همان مواقع بین ۱۲۵ و ۱۲۸ قبل از میلاد و همچنین سلسله چراکن - محمره را تشکیل دادند. پس از یک دوره کوتاه هرج و مرج در ایران میترا دومی یا میترا د کبیر کشور را تحت نظم در آورد و به سکاها اجازه داد در جنوب شرقی در آراکوسیا مستقر شوند و خود میترا دومی در سال ۱۱۱ قبل از میلاد عنوان شاهنشاه بزرگ را اختیار کرد. اسم سکا در کلمه سیستان امروز که سیستان بوده و قسمت کوچکی از حیطه اقتدار آنها را تشکیل میداد حفظ شده است. سکاها از آراکوسیا از گردنه بولان وارد هند شدند و برای مدت کوتاهی امپراطوری که تا دروازه دهلی و تا بمبئی بسط داشت تشکیل دادند.

از این شباهت میتوان طرز ظهور هندو آریا نهارا در بین النهرین بتصور آورد. از همان سرزمین راه افتادند و مانند آنها در آراکوسیا توقف کردند و بالاخره در یک محل بحرکت خود خاتمه دادند. بنا بر این سلسله میتانی نیز میبایست گروهی بوده باشند که با موفقیت از واحد اصلی خود در موقع عبور از مشرق ایران بسمت هندوستان جدا شدند. تاریخ اولیه تشکیل سلسله شامل تاریخ مهاجرت اقوام هندو آریائی نیز می- میشود. سکاها بیش از چند سال معدود سرگردان نبودند. این جنبشها باید با سرعت و ناگهانی انجام گیرد زیرا افراد مهاجر با گله و حشم خود حرکت میکنند و مجبورند هر چه زودتر مراتع جدید پیدا کنند. تا آنجائیکه میتوان تشخیص داد سلسله میتانی **Mitanni** در حدود سال ۱۴۵۰ قبل از میلاد آغاز گردید و مهاجرت قبائل هند و آریائی میبایست بین ۱۴۵۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفته باشد. بیش از این از آنها خبری نیست و در هندوستان ناپدید میشوند. اصطلاح هندو آریائی اصطلاح انتظاری است زیرا در آن موقع دیگر بزبان آریائی حرف نمی زدند ولی ضمناً هنوز در هندوستان مستقر نشده بودند.

نام ایرانیان یعنی نزدیکترین خویشان آنها نیز باید بهمان طریق بصورت انتظاری بکار برده شود این نام از نام جغرافیائی و سیاسی (آریا نام خشاترام) یعنی امپراطوری آریاها اقتباس شده و کلمه جدیدارانی از آن مشتق شده است. در کتیبه های فارسی باستان این کلمه ذکر نشده است ولی کلمه که بعدها بکار رفته یعنی کلمه ایران شهر شامل کلمه است و در نوشته های اوستائی بکار برده شده و مترادف با کلمه شاعرانه تر خشاترام بکار رفته است. اولین باری که این کلمه بصورت سیاسی بکار رفته در آریانای اراتستن **Eratosthenes** است. این جغرافیادان کتابدار بزرگ اسکندریه تحت این نام در نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد همه قسمتهای امپراطوری

مردم شناسی ایران

قدیم را که در آن موقع استقلال یافته بودند شامل میداند.

ایرانیان برای اولین بار در سالنامه‌های آشوری سلیمان سوم ۸۳۶-۸۳۵ قبل از میلاد ظاهر میشوند و این موقعی بود که بین دریاچه ارومیه و جلگه بلند همدان با دو قبیله از پنج قبیله بزرگ ایرانیان که بعدها دوساتراپی بزرگ هخامنشی را تشکیل دادند روبرو میشود. این دو قبیله آمادائی - مادا یعنی مدها و پارمواس - پارسا یعنی پارسی‌ها بودند. پارتا و ایا پارتها بعدها شناخته شدند ولی قبائل شرقی با کتر یا در شمال و آراکوسیان یا سامانی‌ها در جنوب افغانستان فقط بعد از زمان داریوش آشکار میشوند.

د آشوریها بین مدیها و پارسی‌ها فرقی تشخیص نمیدادند و همچنین بین آنها و پارتیها که برای اولین بار در زمان سنا کریب و اسارهاون با آنان آشنا شدند فرق قائل نبودند. مانند یونانیان همه آنها را مادائی - مدی میخواندند - اطلاق نام فرد که برای اولین بار در افق ملتی ظاهر میشود به همه گروه امر عادی است پاراسواس Parasues بطور دقیق نام ناحیه است. نوشته‌ای که وضع را کاملاً روشن مینماید جائی است که سارگون sargon بدین ترتیب ذکر میکند.

۱- الیپ Ellip یعنی عراق ایران

۲- بیت همبان bit-Hamban یعنی کامپاندا - بیستون

۳- پارسوا

۴- مانائیا Mannaia جنوب دریاچه ارومیه

۵- اورارتو Urartu در غرب و شمال دریاچه. پاراسوس رامیتوان ناحیه اردلان و گروس فعلی و شهرهای سهنه و بیجار دانست. بنظر میرسد که در حدود سال ۷۵۵ قبل از میلاد یکی از ایالات آشور شد ولی مدت زمان آن محل تردید است

۱- فورر Forger در کتاب خود مورخ ۱۹۲۱ ص ۸۹ معتقد است که

بموجب نامه‌های شماره ۱۶۵ بل ابن Bél-Ibni نویسنده فرماندار پاراسواس بود و چون بعداً بعد از ۶۴۸ بعنوان rab-rési ظاهر میشود همه رب رشد در عین فرماندار پاراسوس بودند و این مبتنی بر این فرضیه است که پاراسوس بعد از ۶۴۸ قبل از میلاد هنوز یکی از ایالات آشور محسوب میشده است. ابن

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۸۳

قبائل ایرانی در آن زمان هنوز بطور معین استقرار نیافته و در حرکت بودند و مشابه با مسئله تاریخ مهاجرت قدیمی تر هند و آریایی ها این وضع نشان میدهد که مهاجرت آنها در زمانی خیلی دورتر صورت نگرفته باشد.

هرتسفلد (۱۹۳۵ - ص ۲) اضافه میکند که «اگر چه بطور عموم اذعان نشده بعقیده من عیلامیها و همسایگان شمالی آنها کاسه - کوسائیان - Kasse-Kos saeans در سمت شرقی تر الیپی Ellipi و لولوبی Lullubi و گوتی Guti در شمال و اورارتو Urartu در مجاورت آنها که شامل همه اقوام مرز غربی ارتفاعات میشوند و از شواهد و دلائل باستانشناسی لااقل قسمت عمده ساکنین خود آن ناحیه متعلق بیک گروه نژادی و زبانی هستند و این گروه مربوط و منسوب با ساکنین بومی بین النهرین (شامل عراق نمیشود) و قسمتی از آسیای صغیر میباشد و فرق نمیکند که چه نامی بآنها داده شود میتانی هوری Hurri سوبارائیان Subaraeans یا هیتی (این نظریه هنوز بطور دقیق قابل اثبات نیست و مورد قبول واقع نشده است).

اگر بخواهیم برای جمعیت ایران قبل از ورود ایرانیان نامی پیدا کنیم بهتر آنستکه آنها را کاسپیان Caspian یا خزر بخوانیم. این کلمه در ادوار باستان به قسمتهای زیاد فلات اتلاق میشده و هنوز در نام دریای خزر و دروازه خزر زنده است.

۱۹۳۶ - جرج کامرون George G. Cameron (ص ۱۵-۱۹) شواهد مربوط بساکنین قدیم ایران را بطرز بسیار شایسته خلاصه میکند و مینویسد:

دلباثة پاورقی صفحه قبل

استنتاج زیاد قابل قبول نیست. در یکی از نوشته های مربوط ببلشکر کشی سنا کریب چنین مستفاد میشود که پاراسوس در آنموقع یعنی در ۶۹۰ قبل از میلاد از دست رفته بود. در هر حال در اوائل سلطنت اسارهادون چنین بود.

۱- این مطلب نیز قابل بحث است ولی بنظر من نام کاسپین Caspian و کوسائیان Kossaeon یکسان است Kossaioi تحریف یونانی کلمه آرامی Qussayé میباشد که در کلمه Ba - gsa حفظ شده است، کلمه Kassé - Kasse Akademi است که از آن Kissioi اخذ شده و کلماتیست که آخر آنها آکادی است. همه دارای ریشه Kas میباشد که جمع حقیقی آن Kasip میشود و کلمه یونانی Kaspioi این مطلب را ثابت میکند

و برای يك عالم مردم شناسی جدید اگر غیر ممکن نباشد مشکل است تصور کند که ساکنین فعلی ایران يك قامیل نژادی واحد تشکیل میدهند. از ازمینه بسیار قدیم قلات ایران دستخوش حملات و تهاجم بود زیرا با وجود مشکلات و موانع مرزی باید بخاطر داشت که ایران بهمان اندازه بین خاور دور و سرزمین دو رودخانه حکم پل را داشته که فلسطین بین آسیا و آفریقا دارد در نتیجه مردمان نژادهای مختلف در ایران تحت يك سقف یا چادر زبان واحد پناه آورده‌اند و ناحیه جنوبی این سرزمین امروزه با نژادهای باستان نژادی همه رنگه است. فقدان مدارك و منابع باستان شناسی و مردم شناسی با اندازه کافی موجب شده است که درباره مردمی که در آغاز دوره تاریخی ساکن ایران بوده اند حدسهای متعدد زده شود بعضی از این حدسیات مبتنی بر زبان شناسی و لغت شناسی است که اغلب راهنمای خطرناک و گمراه کننده است. حدسیات دیگر بر اساس خصوصیات فرهنگی و تمدن قرار دارد و اغلب تأثیر وامگیری مردم ساکن حاشیه خارجی ناحیه فرهنگی و تغییراتی که در نتیجه اخذ تمدن بومی توسط مهاجرین و تازه واردین حاصل میشود در نظر گرفته نمیشود. یگانه کاری که میشود کرد اینست که از اشتباهات آشکار اجتناب و به بیان مطالب و حقایقی که قابل ثبوت است پرداخته شود.

دانشمندان علم مردم شناسی طبیعی یقین دارند که بین النهرین - *Meso-potamia* مرز شرقی محل سکونت افراد نوع سامی بود و این سامی ها که آنها را مردم قهوه رنگ مدیترانه میدانیم و از عربستان به بین النهرین حمله کردند در دوره های اولیه ساکن ایران نبودند بنا بر این وقتی نویسنده باب دهم سفر پیدایش عیلام را پسر سام یعنی سامی میخواند از نظر مردم شناسی نیست بلکه بمعنی جغرافیائی و فرهنگی است. و همچنین اقوام نوردیک *Nordic* که بزبان هند و ایرانی تکلم میکردند در ازمینه قدیم ساکن ایران نبودند. قدیمی ترین شواهد مبنی بر ورود آنها را میتوان در اوائل هزاره دوم قبل از میلاد دانست و بر اساس ذکر نام خدایان هند و ایرانی در میان خدایان کاسیت قرار دارد.

و شواهد و مدارکی مبنی بر اینکه مردمان سیاه پوست زمانی از هندوستان

۱- چون در آن زمان بین ایران و بین النهرین مرزهای جغرافیائی وجود نداشت این مطلب را نمیتوانم بطور مثبت تأیید کنم بخصوص که مطالب و اطلاعات باستان شناسی و مردم شناسی در این باره با اندازه کافی وجود ندارد.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۸۵

پسوی مغرب در امتداد سواحل خلیج فارس سکنی داشتند وجود دارد . تصویر افرادی از این گروه در نقوش برجسته یکی از سلاطین آشور در قرن هفتم قبل از میلاد دیده میشود .

نویسندگان یونانی از حبشی‌ها در قسمت جنوب شرقی این سرزمین سخن میگویند^۱ افراد از نژاد آنان اکنون دارای پوست مسی رنگه و موی صاف و جمجمه گرد میباشند (مقایسه شود با شرح دیولافوا - ص ۲۸) ولی بجز آن میتوان گفت که این مردم هرگز قسمت عمده و بزرگ جمعیت ایران را تشکیل نمیدادند . تا آنجا که میتوان یقین کرد در ازمنه قدیم قبل از اقوام نوردیک مردم نژادهای سر دراز در ایران سکونت داشتند . این عقیده ناشی از وجود یک نوع مردم قهوه‌ای رنگه افریقا و اروپائی است که در بین‌النهرین دیده شده‌اند . مدارک فعلی مربوط باین نوع مردم بسیار کم و ناقص است ولی بنظر میرسد که ارتباط دوری با هندوستان داشته باشد^۲ . ممکن است که این مردم سر دراز خودشان سومری یا منسوب بآنها بوده‌اند زیرا گفته شده است که میتوان هنوز اثر قیافه سومریهای قدیم را در سمت مشرق در میان مردم افغانستان و بلوچستان و حتی در میان مردم دره سند پیدا کرد^۳ .

- ۱ - مقایسه شود با قسمت فوقانی نقش آشور بانیپال در کتاب آشوریهای باستانی بقلم پوتیه E. Pottier (موزه لوور) چاپ پاریس مورخ ۱۹۱۲ - لوحه ۲۳ . برای جزئیات آن رجوع شود به کتاب نینوا و آشور بقلم ویکتور پلاس جلد ۸ لوحه شماره ۵۹ شماره ۱ یا مراجعه شود به (حجاریهای بابل و آشور در موزه بریتانیا) بقلم هال - پاریس و بروکسل مورخ ۱۹۲۸ لوحه XLIV و بالاخره مقایسه شود با نقوش برجسته مخامشی در نقوش در کتاب دیولافوا لوحه VI و VII .
- ۲ - هرودوت VII ۷۰ - استرابو XV - ۱ و ۱۳ و ۲۴ .
- ۳ - رجوع شود به نوشته باکستون در «گزارش اجساد بشری که در کیش پیدا شده» بقلم دادلی باکستون و تالپوت در «نشریه انستیتوی سلطنتی مردم‌شناسی بریتانیا و ایرلند - لندن XI (۱۹۳۱) ص ۵۷ - ۱۱۹ و بخصوص از ص ۸۴ بعد .
- ۴ - رجوع شود بشرح سر آرثر کیت در (العبید) هال و وولی (اکتشافات اور جلد اول - اکسفورد ۱۹۲۲) ص ۲۱۶ . در این مورد مقایسه شود با مقاله تحت عنوان (باستانشناسی مسئله سومریها) بقلم فرانکفورت در نشریه مطالعات در تمدن شرق قدیم - انستیتوی شرقی - دانشگاه شیکاگو شماره ۴ - ص ۴۰ - ۴۷ .

ولی بنظر میرسد که مهمترین عناصر افراد سرگرد باشند . در جمعیت فعلی قلات لااقل در قسمت شرقی آن يك عده افراد سرگرد برجسته و جالب توجه هستند که عده آنها در ارتفاعات، زیاد تر از جلگه است^۱ بعضی از آنها ممکن است به دراویدیه‌های هندوستان نسبت داشته باشد مخصوصاً به مردم تمیل زبان که در میان آنها عناصر سر کوتاه و سرگرد زیاد است. قد بقیه اغلب نسبتاً بلند و اغلب تقاسمی مستقیم بین قد و سفیدی صورت وجود دارد . این قیافه ها نشانه و علامت اختلاط با مردم نوردویک است ولی وقتی سفیدروئی بعضی از آلپی‌های اروپائی در نظر گرفته شود میتوان حدس زد که این مردم فعلی ممکن است بازمانده يك نژاد آلپی اولیه باشند اگر این پیشنهاد و نظریه بی باکانه^۲ که نژاد ارمنی از ترکستان سرچشمه گرفته اند مورد قبول واقع شود فرضیه مبنی بر اینکه ساکنین اولیه ایران از این نژاد بوده اند تقویت میشود .

لغت شناسی با اینکه قبول شواهد آن ممکن است خطرناک باشد این فرضیه را تأیید میکند و چنین میرساند که بسط عناصر زبانی قفقازی از هندوستان دوردست مشرق از راه عیلام و زاگرس به اناطولی در سمت مغرب شاید بدون اهمیت خاص نباشد

د مبعداً این عقیده با نظریه که بیان و مورد قبول واقع شده مبنی بر اینکه انواع مختلف مردم قهوه رنگ اروپا و افریقای سردراز در بین النهرین واحد عده جمعیت اولیه ایران را تشکیل میداده متناقض است . اگر این مطلب را قبول کنیم باید تصور کرد و در واقع اشکالی هم ندارد که شباهت و نسبت زبانی قفقازی بالاتر از نژاد واقوام است زیرا هم مردم سرگرد اصلی آسیای مغرب و هم اقوام سردراز ایران بآن زبان تکلم میکردند .

د معلومات فعلی مادر حال حاضر بحل مسئله کمک نمیکند . هیچ نظریه هر قدر هم جالب باشد قابل قبول نیست فقط با کمک علم مردم شناسی طبیعی ممکن

۱ - مقایسه شود با پاکستون - ۱۹۲۵ - ص ۱۱۲ ببعده - رپیلی -
 نژادهای اروپا (نیویورک ۱۹۱۹) ص ۴۵۰ ببعده و کتاب دینسون ص ۳۰۹-۳۱۲ .
 ۲ - الیوت اسمیت G Elliot Smith (تاریخ بشر) لندن ۱۹۳۰ -
 ص ۱۶۷ ببعده و (مصریه‌های قدیم) چاپ جدید - لندن ۱۹۲۳ ص ۱۰۲ - ۱۰۵ -
 و کتاب پاکستون (۱۹۲۵) ص ۱۰۷ - ۱۱۳ .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران-۱۸۷

است این مسئله راجل کرده ۱۹۳۶ - سر اورل استاین (۱۹۳۶) - لوحه I و II و III) عکسهائی از افراد قبائل توروالی و هونزا چاپ کرده که امکان نسبت با مردم شمال غربی ایران و شمال شرقی عراق را نشان میدهد. بعضی از افراد توروالی و هونزا را میتوان با کردها اشتباه کرد و بر اساس آزمایش عکاسی و اندازه گیری جسمانی بنظر میرسد نسبت وارتباط وجود داشته باشد. بعلاوه مورانت - G. M. Morant در همین مقاله (ص ۲۱) اظهار میدارد که «مردم شناسی جسمانی این اقوام ساکن دره های جنوب و شمال هندو کش شایان توجه مخصوص است زیرا گفته میشود دارای صفات و خصوصیات هستند که آنها را از بعضی از اقوام نژادهای اروپائی غیر قابل تشخیص میسازد. این خصوصیات و فرق آنها با همه نژادهای دیگر آسیا منتهی به تصورات عجیب درباره آنها شده است از جمله اینکه آنان از نوع نژاد آلپ میباشند».

۱۹۳۷ - تالگرن Tallgren (ص ۹۰) مینویسد: «در حوزه رودخانه تاریخیم نه تنها از طرف افراد هندوسیت که از شهر تا کیلا درهند از راه کوهستانها با سیای مرکزی فراد کرده و مذهب بودائی را در آنجا انتشار داده بودند بلکه از طرف عناصر قوی ایرانی تأثیر و نفوذ شدید باقی گذاشته شده بود. نفوذ هند و ایرانی از ایران و یا کتریا بسمت مشرق بسط یافت و تردیدی نیست که عناصر ایرانی در یسنی علیا Upper Yenissey در آخرین عصر برنز ناحیه مینوسینکس Minusinsk جای پا پیدا کرده بودند».

۱۹۳۷ - گینزبورگ V.V. Ginzburg (ص ۶۳/۵۶) عقاید قبلی در باره اصل و منشأ و خصوصیات جسمانی تاجیکها را خلاصه میکند و مطالعات طبی و اندازه گیری اشخاص زیر را نقل میکند اوشانین Oshanin - ایاسویچ Iasevich - زیمرمن Zimmerman - ایارکو Iarkho و یشنوسکی Vishnevskii کورونیکف - Korovnikov - گاگایوا - ویشنوسکایا Vishnevskaja - Gagaeva و دیگران. گینزبورگ (ص ۷۴ - ۷۵) میگوید که میانگین قد تاجیکهای کوهستانی ۱۶۵/۸۳ و قد نشسته آنها ۱۸۶/۴۴ است و رقم شاخص قد نشسته آنها ۵۲/۱۸ میباشد. عرض سر آنها ۱۵۲/۵۰ و رقم شاخص سر آنها ۸۳/۴۰ و متمایل به سر کوتاهی شدید است

۱- این قسمت توسط مستر اوژین پرستوف Eugene Prostov از متن روسی ترجمه شده است.

که در اثر عیب مصنوعی سر بوجود آمده است. صورت آنها باریک و باندازه متوسط و فك آنها صاف است. در نیمرخ ۶۴/۵ درصد صاف و از لحاظ قعر و تحدب ۱۱/۴۷ درصد مقعر و ۲۴/۰۳ محدب است بعضی از مطالب و اطلاعات تطبیقی در جدولها (ص ۴۳۶ - ۴۸۹) گنجانده شده است.

۱۹۳۷ - الکساندر باشماکف Alexandre Baschmakoff (ص ۲۱ و ۲۳) سه گروه زبانی در میان مردم جدید قفقاز محسوب میدارد که آخرین آنها بیک زبان هند و ایرانی تکلم میکنند. در حالیکه از نظر مردم شناسی این عناصر را نمیتوان ایرانی خالص بشمار آورد ولی بقیه یعنی طالش (۹۱۰۰۰ نفر) و تات (۷۴۰۰۰ نفر) و ارانی (۵۰۰۰۰) همه به لهجه حرف میزنند که بطور وضوح ایرانی است. از طرف دیگر تعداد افرادی که این لهجهها را بعنوان زبان مادری میدانند بیش از دو درصد جمع کل اهالی قفقاز نیست.

ایرانیهایك واحد نژادی نیستند بلکه يك گروه سیاسی میباشد. در ماوآ قفقاز بیگانگانی تحت حکومت ایران هستند که بلهجه آذربایجانی تاتار تکلم میکنند و در میان آنها اقلیتی به زبان فارسی که زبان مادری آنهاست حرف میزنند. بنا به نوشته زاگورسکی Zagurski در شمال و جنوب سلسله جبال قفقاز بطریق زیر تقسیم شده اند.

تعداد ایرانیها	ناحیه
۳۵۰۰۰	باکو
۹۰۰۰	داغستان
۲۰۰۰	تفلیس
۲۰۰۰	ترك
۱۵۰۰	باطوم
۴۹۵۰۰	جمع

۱۹۳۸ - ارنست هر تسفلد و سر آرثر کیت در کتاب (بررسی صنایع ایران) که در سال ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ منتشر خواهد شد قسمتی نوشته اند تحت عنوان (ایران بعنوان مرکز ماقبل تاریخ). بلطف پرفسور اپهام پوپ اینجانب این قسمت را مطالعه کرده و قطعه مختصر زیر را از نوشته آنها نقل میکنم.

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۸۹

نام نژادی ایرانی^۱ به مردم آریائی پس از استقرار آنها در فلات ایران اطلاق میشود و نمیتوان آنرا برای ساکنین قبلی این ناحیه بکار برد. استعمال انتظاری ایران بعنوان کلمه جغرافیائی که شامل ارمنستان جدید و افغانستان و بلوچستان میشود قابل عنو است ولی برای اینکه دقیق باشیم احتیاج به نامی برای ساکنین قبل آریائی این ناحیه داریم. بعلم زیاد کلمه کاسپیان یعنی خزر نام قابل قبولی برای اهالی بومی و همچنین فلات ایران قبل از ورود آریائیان میباشد.

هرتسفلد و کیث میگویند: «بنابر این اگر چه دلیل و شواهد مستقیم درباره کشتکاری در ایران قبل از پایان عصر حجر بدست نیامده شواهد فرضی قوی برای این فرضیه وجود دارد که کاسپیانهای اوائل هزاره چهارم و پنجم کشاورز بودند و حتی آنان کشاورزان اصلی بوده و علم کشاورزی از فلات کاسپیان بسرمیتهای کنار دریا و اطراف رودخانههای سند و سیردریا و امو دریا و دجله و فرات سرایت کرد و پخش گردید.»

درباره خصوصیات آریائیانهای تخت جمشید مینویسند که: «سر و صورت آنها نسبتاً پهن و موی انبوه مجعد سیاه و چشمان درشت و پیشانی بلند و گونه برجسته دارند. بینی آنها منحنی و باریک است و نوک آن فرورفته و پره نسبتاً بزرگ دارد و کاملاً بانواع سامی که در بابل دیده میشود و نوع ارمنی که در حجازی آشوری پیدا است فرق دارد.»

خلاصه اشارات تاریخی درباره مردم ایران و همسایگان مجاور آنها که اصل نژادی ساکنین فعلی ایران را روشن میسازد در اینجا خاتمه می یابد. خواننده عزیز میتواند به فهرست مخصوص در باره این فصل (ص ۶۰۱ - ۶۵۱) مراجعه کند در فصل آینده درباره پخش قبائل و شعب آنها و مردمان شهر نشین در تمامی مملکت در دوره های اخیر بحث خواهیم کرد.

۱- کلمه ایران (که بفارسی وسط اران و بفارسی قدیم آریانا نام - خسترام میباشد) بمعنی سرزمین آریائیانها است. از کلمه اران در فارسی وسط صفت آریائی مشتق شده است که جای کلمه فارسی باستانی آریا - Arya éir را گرفته است.

۲- مقایسه شود با نوشته تامپسون W.T. Thomson و اینزورث Ainsworth

۴ . مردم ایران

فصل گذشته عبارت بود از جمع آوری مطالب و اطلاعات درباره مردم ایران که نویسندگان مختلف از هرودت گرفته تا معاصرین درباره ایرانیان نوشته اند . ولی تا کنون کسی بجز کرزن مطالب جدیدی درباره مردم ایران انتشار نداده و برای اینکه جدیدترین مطالب درباره ایلات و عشایر ایران را جمع آوری کنیم اطلاعات و منابع رسمی و غیر رسمی پانزده سال اخیر را که ناچار اغلب باید بدون ذکر نام باشند بصورت بررسی کامل مملکت استان به استان در این فصل نقل میکنیم . سیاست و روش اعلیحضرت رضاشاه پهلوی آنست که ایلات و عشایر اسکان داده شوند و بنا بر این مدت مدیدی نخواهد گذشت که طبقه بندی و تقسیمات عشایری از بین خواهد رفت و امکان یافتن ارتباط متقابل بین آنها آسان نخواهد بود . بنا بر این ثبت تعداد و طبقه بندی و پخش آنها در حال حاضر واجد اهمیت بسیار است . ارقام و آمار قابل اعتماد درباره قبایل و عشایر وجود ندارد و تا کنون کوشش جدیدی در این مورد بعمل نیامده است . بدین منظور در این فصل شرح مختصری درباره هر ناحیه از نظر جغرافیای طبیعی و زمین شناسی و مردم شناسی جغرافیایی با صورت و فهرست قبائل و انشعابات آنها داده میشود . استانها به ترتیب زیر توصیف شده است: استانهای شمالی و شمال غربی - کاشان - لرستان - خوزستان - اصفهان - فارس - لارستان و بندرعباس - کرمان - یزد - خراسان و سمنان و دامغان . ناحیه گرمسیر بختیاری و بلوچستان و سیستان نیز جدا گانه مورد بحث قرار گرفته است .

ایلات شمال و شمال غربی

این قسمت شامل ایلات و ولایات زیر میگردد : طهران - استراباد - مازندران - گیلان - خمسه - قزوین - آذربایجان - اردلان یا کردستان - کرمانشاه - همدان .

در مشرق سفیدرود زیر منجیل در محل تلاقی ولایات گیلان و خمسه و قزوین جبال بزرگ البرز قرار دارد که مرتفعترین قله آن دماوند است که ارتفاع آن ۱۸۶۰۰ پا است و ارتفاعات فرعی آن بسمت دریای خزر امتداد می یابد . این سلسله جبال بخوبی روی نقشه در اول کتاب دیده میشود و در اینجا محتاج بشرح بیشتر نیست .

از جبال البرز رودخانه‌ها و جویبارهای بی‌شماری سرآزیر میشود و آنهاست که در سمت جنوب رو بفلات ایران سرآزیر میشوند اگرچه از نظر کشاورزی و اجد اهمیت حیاتی هستند بعلت کمی باران در سمت جنوبی کوه نسبتاً کوچک میباشند . تنها رودخانه‌هایی که در فصل تابستان مقدار قابل ملاحظه آب دارند حبله رود و جاجرود و کرج است . در فصل زمستان آب زیادی آنها بدریاچه قم سرآزیر میشود ولی در تابستان برای آبیاری دشتهای کوهپایه البرز بکار میرود .

اکثر رودخانه‌های البرز بسمت شمال سرآزیر میشوند و از دره‌ها و دره‌های تنگ گذشته به دریای خزر می‌ریزند و در طرفین آنها اراضی حاصلخیز تشکیل شده که بزرگترین آنها دشت مازندران و گیلان است . درازترین رودخانه‌ها هر از است که ۱۲۰ میل طول دارد .

رود قزل‌اوزن که نزدیک منجیل سلسله جبال البرز را سوراخ کرده در کوهستان اردلان (کردستان) سرچشمه میگیرد و ناحیه‌ای به بزرگی ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ میل مربع را آبیاری میکند .

ناحیه ایالات شمال و شمال غربی را میتوان بدو قسمت نامشابه تقسیم کرد که عبارتند از ناحیه کوه البرز که شامل ناحیه ساحلی خزر میشود و فلات ایران که تشکیل مثلثی میدهد که قاعده آن خط بین میانه و منجیل و قزوین و طهران است . از تقسیم آب تا ارتفاع ۹ هزار پا زمین متشکل است از سنگ و سنگ رستی که در فصل تابستان روی آن گیاههای کوهستانی و علف میروید . در این ارتفاع تک تک درختان کوچک بلوط دیده میشود و دره‌ها و کوهپایه‌های بین دو هزار پا و زمین‌های پست از جنگل افبوه پوشیده شده و معمولاً زیر درختان شمشاد و سرخس و خار میروید . در اثر کشت برنج و ساختن مخزن‌های بزرگ آب و نی که در زمستان پر و برای استفاده کشت برنج در فصل تابستان بکار میرود اغلب اراضی پست بشکل باطلاق درآمده است . خاک که نه سنگ دارد و نه شن روی سطح زمین زهکشی نمیشود و وقتی آب آنرا میگیرد بصورت مرداب درمیآید .

در همه این ناحیه بجز اراضی پست خزر که آب فراوان دارد و برنج کاری میشود گندم و جو و یونجه با موفقیت زراعت میشود . مقدار زیادی برنج صادر میگردد . در بعضی نواحی ارزن نیز کاشته میشود . نخود و لوبیا و عدس و سیب زمینی ، کاهو و خیار و کدو و خربزه در همه این ناحیه تولید میشود و انواع و اقسام میوه

فراوان است .

افراد قبائل بخصوص در قزوین شراب میگیرند و همچنین از کشمش عرق درست میکنند . در بعضی قسمتهای فلات کارگاه روغن کرچک و روغن بزرک وجود دارد و در دره سفیدرود زیتون نشو و نما میکند . در اغلب نواحی تا ارتفاع ۵ هزار پا پنبه بعمل میآید . توتون و تنباکو که در سال ۱۸۷۵ به گیلان آورده شد هر سال بر کشت آن افزوده میشود . ممکن است توتون گیلان از نوع مخصوص باشد ، اگرچه کلمه توتون بزبان عربی به تنباکو اطلاق میشود . در گیلان و مازندران ابریشم نیز بوجود میآید .

در بسیاری دهکدهها زنبور عسل نگاهداشته میشود . اهالی ده عسل را مصرف و مقدار مختصری از آنرا بشهر صادر میکنند .

در همه نقاط بخصوص در خمسه و ناحیه البرز و مازندران گوسفند عالی بعمل میآید که بجز در مازندران از نوع دنبه دار است . در مازندران تعداد زیادی گاو نگاهداشته میشود که کوچک و شاخدار هستند و محصول لبنیات خوب میدهند . در اراضی پست کنار دریای خزر گاو میش آبی نیز وجود دارد .

هیچ دریاچه‌ای مانند بحر خزر از لحاظ ماهی غنی نیست . انواع عمده ماهی دریای خزر عبارتند از : سگ ماهی یا ماهی خاویار و سفید ماهی و کپور و ماهی سیم و ماهی آزاد . این ماهیها در دهانه رودخانه فراوانند و در آنجا تخم گذاری میکنند . سگ ماهی و آزاد ماهی در پاییز و بهار در دهانه رودخانه های کوهستانی و سفید ماهی و کپور ماهی و غیره در زمستان در دهانه جویبارهای با اطلاق خصوصیات آب و هوای ایالات ساحلی بحر خزر عبارت است از : ۱- درجه حرارت متوسط . در فصل تابستان به ندرت درجه حرارت به ۹۰ درجه فارنهایت میرسد و در فصل زمستان یخ بنندان غیر عادی است ؛ ۲- میزان ریزش باران از شمال غربی به جنوب شرقی بتدریج تقلیل می یابد بطوریکه میزان ریزش باران سالیانه در رشت بطور متوسط از ۵۰ تا ۶۰ اینچ و در استرآباد قدری کمتر از ۲۰ اینچ است ؛ ۳- از ماه خرداد تا اواخر شهریور رطوبت بحد اکثر و شب نام زیاد است و علت آن تبخیر هوا و تزئید وضع طبیعی با اطلاق در اثر آبیاری مزارع برنج است

در کوهستان البرز ابرهای بحر خزر که پادهای شمال شرقی آنها را به

در منتهی‌الیه شرقی دریای خزر در دشت به ندرت برف می‌آید ولی در گیلان در فصل زمستان معمولاً چند اینچ برف می‌آید و گاهی نیز سنگین‌تر می‌شود. کوهستان البرز این ناحیه را از بادهای زمینی حفظ می‌کند و معمولاً بادهای از سمت شمال می‌وزند. بین آبان و اواسط خرداد در دشت امتداد ساحل گاه بگاه باد گرم می‌وزد. باد شرقی که دشت باد نامیده می‌شود مخصوصاً در فصل بهار هوای خوب همراه می‌آورد و باد شمال‌غربی که گل‌باد خوانده می‌شود و معمولاً در پائیز و زمستان می‌وزد باران می‌آورد. گل‌باد کمتر از باد خزری طوفانی است. باد خزری که معمولاً بین آبان و بهمن می‌وزد مستقیماً از دریا می‌آید و بعلت کم عمق بودن دریا بفاصله یکی دو ساعت امواج عظیم بلند می‌کند و وقتی باد می‌ایستد ناگهان دریا آرام می‌شود. وضع مخصوص ایالات ساحلی خزر در آب و هوای ناحیه فلات ایران تأثیر ندارد و چون فلات بین ۳۸ و ۳۵ درجه عرض جغرافیائی واقع شده از لحاظ آب و هوا در طبقه زیر حاره قرار می‌گیرد ولی در واقع بعلت ارتفاعی که دارد اغلب خنک‌تر از هوای این طبقه بندی است.

وضع کلی آب و هوای این منطقه از این قرار است : ۱- میزان ریزش باران کم است. هوای صاف و بسیار خشک دارد که روی هم رفته مطبوع و سالم است ؛ ۲- فصول آن منظم و مرتب است ولی تغییر از بهار به تابستان و از تابستان به پائیز ناگهان صورت می‌گیرد ؛ ۳- بعلت وضع و موقعیت قاره میزان درجه حرارت زیاد است ؛ ۴- در همه ارتفاعات آفتاب قوی جنوبی می‌تابد. این خصوصیات در تمام منطقه فلات وجود دارد و هوا از لحاظ درجه حرارت و جزئیات نسبت به ارتفاع خیلی کم فرق می‌کند.

وضع بهداشتی که اکنون سرعت رو به بهبودی است بسیار ابتدائی است. در ۱۹۱۸ قحطی و در پس آن حصه موجب مرگ در حدود صد هزار نفر در شهر طهران شد در حالیکه درمازندران و با که بیماری محلی نیست و از ناحیه ولگا آورده شده بود و همچنین حصه عدده زیادی از جمعیت را تلف کرد. در این ناحیه میزان متوفیات اطفال در حدود ۶۵ درصد تخمین زده می‌شود. آبله فراوان است ولی اخیراً در اثر تلقیح واکسن رو به تقلیل می‌رود. در خمسه و آذربایجان تیفوس و یک نوع تب مسری که بوسیله شپش انتقال می‌یابد وجود دارد. یک نوع تب دیگر بوسیله شپش میانه یا غریب‌گز منتقل می‌شود. امراض دیگر از قبیل اسهال

واسهال خونی وسل وامراض چشم فراوان است . گفته شده است که قریب ۸۰ درصد مردم مبتلا به سوزاك وسفلیس میباشند. ولی خوشبختانه تحت هدایت رژیم فلسفی اصلاح وضع بهداشتی انتظار میرود .

طبعاً امراض مناطق حاره در ناحیه بحر خزر بیشتر از منطقه فلات ایران است . پشه مالاریا تا ارتفاع ۵ تا ۶ هزار پا وجود دارد . تب پشه نیز زیاد است و زخمی که سالک نامیده میشود در تمام این ناحیه دیده میشود. ^۱

طهران در ارتفاع ۳۸۱۰ پا از سطح دریا در دشت جنوب جبال البرز که بفاصله در حدود ۱۰ میل است قرار دارد . شهر نزدیک منتهی الیه جنوبی بسترشنی که از پای کوه روپائین امتداد دارد و شیب خود شهر از شمال بجنوب ۲۸۲ پا است . در سمت شمال در امتداد کوهپایه که شیب آن زیاد میشود و جویبارها از آن سرازیر میگردد تعدادی قریه و دهکده وجود دارد که همه را بطور دسته جمعی شمیران میخوانند و محل اقامت تابستان اهالی است .

نام طهران در ۱۱۷۹ میلادی در کتب و نوشتهها ذکر شده است ولی اهمیت آن از زمانی شروع میشود که آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه در سال ۱۷۸۸ شهر تهران را بر اصفهان و شیراز ترجیح داده و آنرا بعنوان پایتخت کشور انتخاب کرد. علت انتخاب طهران نزدیکی آن به مازندران بود که آغامحمد خان فتوحات خود را از آنجا آغاز کرد و تصور میکرد در صورت عدم موفقیت بآنجا پناه برد. انتخاب طهران بیشتر علت سیاسی و سوق الجیشی داشت تا تناسب آن برای پایه گذاری يك شهر بزرگه در آن موقع طهران يك شهر كوچك شرقی معمولی بود که در داخل دیوارهای گلی قرار داشت و محیط آن از دو میل تجاوز نمیکرد . جمعیت آن در حدود ۱۵ هزار نفر بود . پس از پایتخت شدن بتدریج کسب اهمیت کرد بطوریکه در سال ۱۸۰۷ جمعیت آن به ۵۰ هزار نفر و در ۱۸۷۰ به ۱۲۰ هزار نفر رسید . شهر فعلی طهران از سال ۱۸۶۹ وقتی ناصرالدین شاه تصمیم گرفت آنرا توسعه داده و ظاهر آنرا جالب تر کند آغاز میشود . دیوار گلی دور شهر برداشته و جای آن خندقی کنده و برج و بارو برای آن بنا شد و محیط آن به ۱۲ میل رسید . این اصلاحات در سال ۱۸۷۴ با تمام رسید . برج و باروها بتدریج از بین رفت و خاک

۱- سالک گاهی جوش دهلی یا جوش بغداد نامیده میشود . رجوع شود به فهرست و ضمیمه E.

مردم ایران - ۱۹۷

آن برای ساختن آجر بکار رفته است. آماری که در سال ۱۹۱۹ گرفته شد جمعیت طهران را ۲۵۰ هزار نفر تخمین میزند. ایتهاج جمعیت شهر را در سال ۱۹۳۶ در حدود ۳۶۰۲۵۱ نفر میداند. میزان موالید ۷۸۰ نفر در ماه و متوفیات ۵۸۰ نفر تخمین زده شده است. در داخل شهر سابقاً ۲۳۴۲۸ خانه وجود داشته است.

طهران و ولایات اطراف آن برخلاف نواحی صحرای نمک جنوبی پر - جمعیت است و با مقایسه با سایر نواحی ایران جمعیت آن زیاد و شامل يك ربع و يك پنجم کل جمعیت ایران میشود.

اغلب دهات این ناحیه دارای کشت و زرع و گاو و گوسفند هستند. تناسب تعداد جمعیت که کاملاً روستائی باشند بجز در میان قبائل اینانلو و بغدادی خرقانی کم است. تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم ساکن نواحی مرتفع در زمستان به دشت‌های کنار دریای خزر مهاجرت میکنند و برعکس عدّه زیادی مازندرانی و گیلانی در فصل تابستان بنواحی مرتفع میآیند.

پخش جمعیت در نقاط مختلف این ناحیه متفاوت و بستگی به علل مختلف که مهمترین آن وجود آب باشد دارد.

گروههای نژادی

سه گروه نژادی عمده در ایالات شمال و شمال غربی از این قرارند:

۱- ایرانیها یا فارسها که در کوهستان البرز در جنوب مقسم شمالی و فلات تاسفیدرود سکونت دارند. اکثریت ساکنین طهران و قزوین از این گروهند. زبانی که به آن تکلم میکنند از لحاظ لهجه با زبان سایر ساکنین فارسی زبان ایران فرق زیادی ندارد.

۲- ترکها که کلیه جمعیت گرمرود و خلخال در آذربایجان و خمسه و طارم سفلی و قسمتهای دیگر ولایت قزوین در مغرب خطی از منجیل تا سیاه دهن و شمال غربی سیاه دهن و جاده همدان را تشکیل میدهند. در جنوب شرقی این جاده و جنوب غربی خطی از سیاه دهن تا رباط کریم که شامل خرقان میشود مخلوطی از فارسها وجود دارند ولی اکثریت با ترکها است. نهر ساوه کاملاً فارس نشین است ولی دهات اطراف آن تا چند میل ترک هستند. در حدود يك سوم جمعیت قزوین و قسمت کوچکی از جمعیت طهران ترک همباشند. در پاریکه بین قاعده البرز و خطی از سیاه دهن تا

رباط کریم یعنی ناحیه بین فارسها و ترکها و درورامین و خوار در جنوب شرقی طهران در اغلب دهات ترکها و فارسها باهم مخلوط شده اند . فارسها یعنی ساکنین اصلی بیشترند، عناصر ترک که معمولاً از اولاد کسانی هستند که آمده و در بین آنها استقرار یافته اند .

ترکها از اولاد مهاجمین آسیای مرکزی بخصوص قبایل غز میباشند که در زمان سلجوقیان در قرن یازدهم و دوازدهم بایران حمله کردند. بعد از سلاجقه منولها آمدند و سلسله سلاطین ایلخان را که پایتخت آن در مراغه و تبریز و سلطانیه بود تشکیل دادند.^۱

روایات محلی حاکی از آنست که اجداد ترکان خلیج و بیات در ناحیه ساوه در اواخر قرن چهاردهم بالشگریان تیمورلنگه باین ناحیه آمدند.

درباره اصل و منشأ ترکهای ایران دو نظریه وجود دارد : اول آنکه از اولاد ترکها و منولها هستند. و دوم آنکه از اولاد ساکنین اولیه ایراند که مهاجمین زبان خود را بر آنان تحمیل نمودند .

بغیر از اختلاف زبان فرق بزرگ خصوصیات و صفات فکری و جسمانی بین ترکها و ایرانیها نشانه آنست که لااقل بین ترکها اختلاط زیاد خون وجود دارد. این نواحی در اثر حملات مهاجمین ویران گردید و جمعیت آن از بین رفت و احتمال میرود که بازماندگان ساکنین اولیه با فاتحین ازدواج و در بین آنها مستهلك شدند .

مالکین و زارعین ترک هر دو قوی هیکل و صورت پهن تر و هیکل درشتتر از فارسها دارند. ساکنین منطقه ترک شمال به ترکی تکلم میکنند و بجز طبقه اشراف و عده ای از جمعیت زنجان هیچ زبان دیگری نمیدانند . کمی جنوبی تر در نقاطی که جمعیت مخلوط دارد فارسی فهمیده میشود ولی معمولاً فارسها هستند که کمی ترکی میدانند و نه برعکس . زبان ترکی این نواحی با ترکی عثمانی فرق زیاد دارد و بین ترکی آذربایجانی و ترکی اطراف ساوه نیز اختلافاتی موجود است .

۳- مازندرانها و گیلانها در ولایات ساحلی بحر حرر که بوسیله تقسیم آب شمالی البرز از جمعیت فارسی دره های البرز و از ترکهای دره قزل اوزن

۱- خرابه مقبره سلطان محمد خدا بنده پادشاه ایلخان در سال ۱۳۰۵

میلادی شهر سلطانیه را بنا نهاد هنوز وجود دارد

جدا هستند.

مازندرانها و گیلانها هر دو از اصل ایرانی هستند و اختلاف بین آنها و فارسها در اثر جدائی آنها در آنسوی البرز و همچنین در اثر وضع آب و هوا و جغرافیائی است و نه نژادی.

این مردم دارای قدمتوسط و قیافه تیره رنگ پریده و چشمان مشکی و مو و ریش سیاه انبوه میباشند. لهجه مازندرانی و گیلکی در نقاط مختلف ولایات ساحلی بحر خزر باهم اختلاف دارد. در اصل شبیه فارسی است ولی اکنون بقدری فرق کرده که برای فارسی زبانان قابل فهم نیست. در اثر ارتباط دائم بین مردم ولایات خزر و مردم فلات زبان نواحی مجاور البرز و فلات معمولاً بوسیله اهالی مازندران و گیلان فهمیده میشود. بدین ترتیب از استرآباد تا سفیدرود در گیلان میتوان زبان فارسی بکار برد ولی در ناحیه شمال غربی این دره در جائیکه ترکها با اهالی طارم تماس پیدا میکنند ترکی جای فارسی را میگیرد و در طالش فارسی خیلی کم فهمیده میشود.

۴- علاوه بر گروههای نژادی فوق عدهای ارمنی و یهودی و کلدانی در شهرها مخصوصاً در طهران و قزوین و بار فروش زندگی میکنند و در نواحی فارسی و گیلکی و مازندرانی زبان گروههای کوچک افراد قبائل ترک و کرد و لر وجود دارند.

در شمال غربی ایران قبائل بومی نبودند و بجز بعضی از قبائل ترک در خرقان و ساوه در سالهای اخیر از موطن اصلی خود در آذربایجان و کردستان و لرستان توسط شاه عباس و نادر شاه و آغامحمدخان باین نواحی انتقال داده شده اند. آغامحمدخان در اواخر قرن هیجدهم برای دفاع در مقابل حملات ترکمنها چندین قبیله را در استرآباد و مشرق مازندران مستقر گردانید. شاهسونهاییکه در آذربایجان یافت میشوند و در خمسه و خرقان تا ساوه پراکنده اند ترکیبی از ترکان آذربایجانی هستند که شاه عباس در ربع اول قرن هفدهم در مقابل قزلباشهای ساکن آن ناحیه متحد گردانید. بهمین ترتیب قبائل خواجهوند کرد در کجور و پل و کلاردشت در مغرب مازندران برای ارباب ساکنین اصلی به آن ناحیه کوچ داده شدند. نادر شاه بعضی از قبائل ترک و کرد و لک را در حوالی قزوین در نزدیکی طهران مستقر کرد تا بتواند قدرت آنها را در محل خودشان درهم شکند. در زیر اطلاعات و مطالبی در باره این قبائل در ایالات شمال و شمال غربی که از نظر مردم شناسی شایان توجه است ذکر

میشود. مهمترین آنها عبارتند از شطرانلو خلخال و اینانلو و شامسونهای بغدادی خرقان و ساوه. در ده سال اخیر بسیاری از افراد این قبائل اسکان یافته و بعضی قبائل کوچکتر بنواحی جدید منتقل شده اند.

مازندران

از مشرق بمغرب سه گروه قبائل عمده عبارتند از عبدالملکی و کرد و ترک و خواجهوند. این سه قبیله ده نشین کم و بیش در بین اهالی مازندران مستهلك شده اند. افراد قبائل عبدالملکی و کرد و ترک در اثر آب و هوای ناسالم دشت مازندران همگن و نیروی جسمانی خود را تا حدی از دست داده اند. خواجه و ندها که در نواحی کوهستانی زندگی میکنند نیرومندترند ولی غذای عمده آنها برنج است و اگر بفلات منتقل شوند ناخوش میشوند.

۱- قبیله عبدالملکی (ترك) بین اشرف و فرح آباد در گوشه غربی خلیج استرآباد سکونت دارند. بموجب گزارشی در ۱۹۲۰ این قبیله به شعب زیر تقسیم میشود که هر کدام از ۱۳۰ خانوار متشکلند: فراوند - کلوند - شیخ وند - زین وند.

اصلا عبدالملکی ها یکی از قبائل قشقایی بودند که در حدود سال ۱۷۹۰ بوسیله آغا محمدخان در شهر یار نزدیک طهران انتقال یافتند و سال بعد به نوروکچور حرکت کردند و در سال ۱۸۵۰ برای مقابله با مهاجمین ترکمن به محل فعلی منتقل گردیدند. طبق روایات خودشان در آن موقع چهار هزار خانوار بودند ولی در اثر آب و هوای مازندران تعداد آنها به ۶۰۰ خانوار تقلیل یافت. با مازندرانها مخلوط نشده و ازدواج نکردند. به کشت برنج و پنبه و کمی گندم و جو اشتغال داشتند و گفته شده است که گاو و گوسفند زیاد و اسب نگاه میداشتند.

۲- قبیله ای، که بنام کرد و ترک معروفند از نژاد مخلوطند و آغا محمدخان قاجار برای مقابله با ترکمنها آنها را با هم مستقر کرد. اینها شامل کردهای ساوجبلاغ آذربایجان و ترکان خراسان و ورامین و افغانها یکی که از راه خراسان آمدند میباشد. در ۱۹۲۰ به کشت پنبه و برنج اشتغال داشتند و مالک گاو و گوسفند و اسب بودند ولی نه باندازه عبدالملکی ها. کردها که متشکل بودند

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۱

نواحی باقیمانده اند ... هال (Hall) معتقد است که مردم سیاهپوست عیلام و سومر از این نژادند و بعقیده من این صحیح ترین نظریه است که درباره این مسئله بسیار مشکل می توان قبول کرد .

دولی عیلام علاوه بر دشت حاصلخیز غنی شامل نواحی کوهستانی شمال و مشرق نیز می شود و در این قسمت مسئله نژاد سیاهپوست وجود ندارد. بنا بر این عیلام در واقع محل سکونت دو نژاد یعنی سیاهپوستان دشت و سفیدپوستان نواحی کوهستانی بوده است . ظاهراً یونانیان باین نکته وقوف داشته اند^۱ و بهمین جهت ممن (Memnon) را که بکمک تروی آمد و اولادیک زن سفیدپوست ناحیه کوهستانی کیسیا (Kissia) و تیتونس (Tithonos) سیاهپوست می دانستند . تیتونس که همان دیدون (Didun) خدای حبشه است سرداری ارتشی متشکل از شوشی ها و حبشی ها بکمک پیرام می شتابد ... در یک قطعه دیگر (ادیسه XI: ۵۲۲—IV: ۱۸۸) ممن سیاه چهره شرح داده شده است ... وقتی یونانیان در عیلام مردمان سیاهپوست یافتند طبعاً آنها را با حبشی ها که از منابع مصری می شناختند مقایسه می کردند و انتقال تیتونس بایران بهمین دلیل است .

د بتدریج در ادوار بعد اول سومریها و بعداً عده زیادی از سامی ها باین خطه روی آوردند و در طی زمان مانند بابل بر ساکنین اولیه تفوق یافته و آنها را در خود مستهلك نمودند . در مورد بابل هجوم مردم سامی مسالمت آمیز بود و شاید آنها باید نفوذگفت و نه هجوم ولی در مورد عیلام شاید بعلمت وجود کوهستان تسخیر دائمی توسط پادشاهان ساسی اکاد صورت نگرفت و عیلام تا زمان تشکیل دومین امپراطوری سومر بدست پادشاهان اور^۲ تحت اطاعت سومریها در نیامد و در آن موقع هم تسلط به عیلام زیاد طول نکشید .

علاوه بر طبقات کلی مردم شناسی که در بالا شرح داده شد عیلام محل و موطن چندین قبیله بود که عبارت بودند از هوسی (Hussi) یا اوکسیان (Uxians) و هاپارتیب (Hapartip) و اوملیاش (Umliyash) که در ناحیه بین کرخه و دجله سکونت داشتند و مردم یا موتبال (Yamutbal) و یاتبور (Yatbur) که

۱ - رجوع شود به استرابو XV ۳ و ۲ - و همچنین هرودوت V ۵۴ که در

آن شوش را شهر ممن ذکر کرده است Hesiod او را پادشاه حبشه میخواند .

محل سکونت آنها بین باطلاحهای دجله و کوهستان قرار داشت .
 و هوسی یا کوسی همان اوکسیان یونانیان هستند . . . نام آنها در کلمه
 خوزستان باقیمانده است نام ها پارسی یا ها پارتی یا ها پارتی در حجاریهای مال امیر ذکر شده
 و شاید امردیان و مردمان یونانی باشند که هر دو ت به عنوان قبایل بسادیه نشین
 ایرانی ذکر می کنند و آنها را در ردیف دهائی و دروپینی (Dropini) و سگارتی
 زیر پرچم کوروش قرار می دهد .

سایکس (جلد ۱ - ص ۶۱-۶۲) پس از آنکه ارتباط نزدیک عیلام را با
 سومر و اکاد شرح می دهد به بیان نمو و ترقی این سه دولت پرداخته و پیشرفت
 عیلام و رابطه آنها با بابل بطور اختصار شرح می دهد . «اکنون معلوم شده است
 که در سومر و اکاد دو نژاد مختلف سکونت داشتند که نه تنها از حیث نژاد و زبان
 بلکه از حیث ظواهر مشخص باهم فرق داشتند .

سومریها سر و ریش خود را می تراشیدند در حالی که سامی ها موی
 سر و ریش خود را نگاه می داشتند . . .»

«در باره اینکه سومریها یا سامیها ساکنین اولیه بابل بودند بحث زیاد
 شده است ولی اکنون می توان این مشکل را بفتح سومریها حل شده دانست
 ولی شاید قبل از خود آنها نژادی مانند مردمان اولیه عیلام در آن ناحیه سکونت
 داشتند که سفال زمان آنها شبیه ظروف سفالی قدیم شوش است . تا آنجا که شواهد
 و مدارک نشان می دهد بنظر می رسد که در قدیمترین ایامی که از آن مدرك وجود
 دارد سامیها در شمال مملکت در سر زمین اکاد در کنار سومریها استقرار
 داشتند . . .»

و این افسانه را (یعنی افسانه اوانس Oannes) معمولاً نشانه ورود نژاد
 عالی تری از راه دریا می دانند و چون بالاخره سامیها تفوق یافتند استدلال می شود
 که آنها بودند که از سمت شمال به بابل آمدند . ولی کینگ از این افسانه فقط این
 نکته را درك می کند که سواحل خلیج فارس قدیمترین مرکز تمدن سومری بود

۱ - من یا این نظریه کاملاً مخالفم . شواهد باستانشناسی از صحرای شمال
 عربستان و از کیش نشان میدهد که ساکنین اولیه بین النهرین افراد سردراز و بنا بر
 این تصور می رود از نژاد سامی زبان و شاید از اولاد اهالی اولیه مدیترانه
 بودند .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۳

و معتقد است چون در ادوار قدیم از نفوذ سامی اثر بسیار کمی دیده می شود - سامی ها از سمت شمال غربی آمدند و نه از سمت جنوب و این نظریه فعلا مورد قبول است .

د درباره خود سومریها و اینکه از کجا آمده اند تا این اواخر قدیمترین آثار فرهنگ و تمدن آنان شامل بقایا و آثار تمدن عصر برنز بود و بنا بر این تصور می شد که ورود سومریها بدره فرات ناگهانی بود . و آنان مظاهر تمدن خود را از ناحیه جنوب شرقی دریای خزر که در آنجا گنجینه از اشکال و سفال سومری کشف شده با خود آوردند ... ولی اکتشافات امریکاییها در نپور اطلاعات جدیدی درباره این موضوع مهم داده و چاپ لوحه های جدید صورت ده سلسله سلطنتی را می دهد که همه قدیمتر از سلسله های تا کنون شناخته شده می باشند . بنا بر این باید در نظر سابق خود تجدید نظر کنیم زیرا اکنون دلیلی در دست داریم که قبل از پایان هزاره سوم سومریها دارای رسوم و میراث قوی بودند که نشان می دهد در اوایل عصر تاریخی بابل را درید قدرت خود داشتند . بعبارت دیگر مهد تمدن را می توان در بابل جستجو کرد (مقایسه شود با شرح تألیف گینگ و فرانکفورت) .

مسئله بعد مربوط به اصل و منشأ تمدن و رسوم آریانه های ایران است . طبق نوشته وندیداد (فصل اول) اولین سرزمین خوب و کشوری که آفریدم آریانم - وائجو (Arganem-Vaejo) بود (رجوع شود به رالینسون - جلد ۳ - ص ۱۶۵ - یادداشت شماره ۲) . سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۹۵-۹۹) درباره مسئله آریانه ها شرح زیر را می دهد : « وقتی این دشت ها را با تمدن نسبتاً کهنه و رشد کرده خود گذاشته به فلات ایران میرسیم مشاهده میکنیم که هم ساکنین آن وهم خصوصیات طبیعی آن فرق دارد . در رسیدن بفلات ایران از نواحی که تحت نفوذ اقوام سامی بوده گذشته بمملکتی می رسیم که اگرچه تحت نفوذ تمدن بابل و آسور بوده آریائی ها نژاد حاکم آن هستند . از این بعد تاریخ دنیای قدیم مبارزه بین اقوام سامی جنوب و اقوام آریائی شمال است که بالاخره به پیروزی کامل نژادهای شمالی منتهی می شود (برسته - ص ۱۷۲) مسئله هندواروپائی که معمولا مسئله آریان نامیده می شود (اگرچه کلمه آریان فقط بگروه هند و ایرانی اطلاق می شود) در موقعی که تحقیق در این باره در مراحل اولیه خود بود مورد بحث

شدید و متعدد قرار گرفت. عقیده و نظر اولی این بود که از یک مرکز بدوی گروه‌های مردم آریائی نواحی غیرمسکون نیمه کره شمالی را اشغال کرده و در آن نقاط سکنی گزیدند. از آن عقاید و نظریات اولیه اکنون بسیار جلوتر رفته‌ایم و می‌دانیم در زمانی که از آن صحبت می‌کنیم دنیا و نقاط مختلف آن محل سکونت نژادهای دیگر بود. بنا بر این اکنون مورد قبول همه است که صحیح تر آنست که از (فامیل زبانهای آریائی) و شاید از (تمدن آریائی بدوی) صحبت شود که قبل از جدا شدن لهجه‌های مختلف آریائی از زبان اصلی وجود داشته است (رجوع شود به دینکر - ص ۳۱۸). شناسائی و پیدا کردن مرکزی که اقوام آریائی از آن آمدند نکته‌ایست که عقاید و نظریات مختلف درباره آن اظهار شده است و نشانه‌هایی برای راهنمایی ما وجود دارد. از قرار معلوم آریانیها ساکن سرزمینی بودند که آب و هوای آن شبیه آب و هوای قاره بوده زیرا فقط دو یاسه فصل را تشخیص می‌دادند و می‌شناختند. زبان آنها نشان می‌دهد که آنها ساکن سرزمین صاف بودند که کوه و جنگل نداشته و درختان آن منحصر بوده است به غان و بید. حالا می‌دانیم که آریانیها از شمال آمده‌اند و چون قبایل بادیه نشین در ناحیه وسیع پسرانگنده می‌شدند نظر بعضی بر آنست که موطن آنها در ناحیه وسیع استپ‌های شمال خراسان که در آن زمان احتمال مبرود حاصلخیزتر بوده است و دشت‌های مشابه و مجاور و پر آب تر جنوب روسیه بوده است. بعضی دیگر ناحیه جنوب غربی دریای خزر را موطن اصلی آنها می‌دانند. در هر حال در این باره نمی‌توان بطور قطع اظهار نظر کرد.

آریانیهای شاخه ایرانی که در اینجا با آنها سروکار داریم اولین شعبه‌ای بودند که متمدن شدند و بخدای یگانه ایمان آوردند و بنا بر این باید مورد توجه مخصوص ما قرار گیرند. یکی از روایات و افسانه‌های آنها آنست که آنها مجبور شدند موطن خود را ترک گویند بعلت آنکه نیروی شیطانی محل سکونت آنها را منجمد و یخ بندان و غیر قابل سکونت کرد. شاید این مطلب حاکی از آن باشد که تغییر آب و هوا باعث حرکت و مهاجرت آنان شده باشد همانطور که خشکی و بی‌بارانی سبب شد اقوام مغول رو بسمت مغرب هجوم آورده و تمدن ممالک تسخیر شده را سرنگون سازند. بعضی روایات و افسانه‌ها^۱ بر زمین مفقود موسوم به آریانم -

۱ - سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۹۷) توجه ما را به فرجنداوندی داد جلب میکند.

اشارات تاریخی دربارهٔ مردم ایران - ۱۵۵

وائجو (Aryanem-Vaejo) ^۱ اشاره میکند، وقتی سرما آنها را مجبور به ترک این فردوس زمینی کرد به سفدا (Sughda) و مورو (Muru) (سغدیا تا اومار گیانای باستان) که اولی بخارا و دومی مرو و زامت حرکت کردند. هجوم ملخ آنها را از سفدا راند و قبائل مخالف آنها را مجبور کرد به بخدی (Bakhdhi) سر- زمین پرچمهای بلند که بعداً بلخ نامیده شد روی آورند. از بلخ بسوی نسیایا (Nisaya) که باشتیاب نیشابور امروزی شناخته شده روی آوردند. ناحیه ناسا- تانیسا که در جنوب اسک آباد واقع شده صحیحتر بنظر میرسد. در مراحل اخری مهاجرت به هارویو (Haroyu) یعنی هرات و واکرتا (Vaekereta) یعنی کابل رسیدند. بعدها مورخین و وقایع نویسان این ممالک را بدو گروه تقسیم کردند که عبارت باشد از آرا هوائیتی (Arahvaiti) (آراکوسیا) و هاتومان (Haetumant) (هلمند) و هاتپا- هندو (پنجاب) در سمت مشرق و اوروا (Urva) (طوس) و وهر- کانا (Vehr-Kana) (گرگان) و راگا (Rhaga) (ری) ^۲ و وارنا (Varena) (گیلان) و نواحی دیگر سمت مغرب. ممکن است این طبقه بندی برای توجیه تقسیم آریانیها با ایرانی و هندی بعمل آمده باشد.

محل آریانم - وائجو در قسمت شمالی ایالت فعلی آذربایجان تصور شده است ولی داورگان با منطق صحیح میگوید اگر قسمت شمالی یا هر نقطه دیگر آذربایجان محل اصلی آریانم و وائجو بوده باشد آریانیها را با قبائل ساکن ارمنستان فعلی که نسبتاً متمدن بودند و با هنر کتابت آشنائی داشتند مقابل میکرده است. حقیقت آن است که این نقطه را بدقت نمیتوان تعیین کرد ولی در نتیجه کشت تو- حاریک ^۳ قدیمترین شکل هندو اروپائی در سبیره قسمت جنوب غربی آن سرزمین وسیع را می توان بعنوان محل اصلی آریانم - وائجو مورد ملاحظه دقیق قرار داد. همه این افسانه بصورتی که بدست ما رسیده حاوی جزئیات و مفصلتر از

۱ - برای اشاره زبده و اوستا به آریانم - وائجو رجوع شود به رالینسون

جلد ۳ - ص ۱۶۵ - یادداشت ۰۲

۲ - مقصود ری جدید نزدیک شاه عبدالعظیم طهران است.

۳ - سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۹۷) بکتاب H.Meyer

آهسته که بتوان آنرا خیلی قدیمی دانست و کاملاً امکان دارد که موقمی که به شکل نهائی خود درآمد آذربایجان همان آریانم - وائجوشناخته می شد و موطن اصلی واقع در شمال فراموش شده بود. معیناً محققین اوستا آنرا ذیقیت و مفید می دانند زیرا تردیدی نیست که بر اساس روایات و سنن ادوار بسیار گذشته قرار دارد. بعضی را عقیده بر آنستکه مادها از جنوب روسیه بایران مهاجرت کردند و چون سلطنت او را در تویا آزارات را قویتر از آن دیدند که بتوانند بآن حمله کنند از هجوم بآن احتراز کرده و بتدریج قسمت غربی فلات ایران را اشغال نمودند. یکی دیگر از شعب آریائیها یعنی ایرانیان یا پارسها از استپ های شمال خراسان وارد سمت شرقی ایران شدند و از ایالت کرمان گذشته و از مجاورت دره زنده رود ایالت پارس را که شاید در آن زمان در دست مادها بود اشغال کردند. مرزهای شرقی آنها با محل سکونت قبائلی که تحت نفوذ عیلام بودند متصل میشد. مهاجرت سوم از آریا یا باکتریا جهت جنوب شرقی را پیش گرفت و مهاجمین از هندوکش گذشته نواحی پنجاب را اشغال نمودند در ماورای این سه مهاجرت بزرگ هیرکانیها در نواحی استرآباد جدید سکونت یافتند و در عقب پارسها کارمانیان آمدند که ایالت کرمان نام خود را از آنها می گیرد و گدروسیان *Gedrosians* که در نواحی ساحلی بلوچستان و درانگیان *Drangians* و آراکوسیان *Arachosians* که در نواحی شمال بلوچستان و قسمت جنوبی افغانستان ساکن شدند و بعد از آنها مارگیان مرو باختریان بلخ هستند.

در کتیبه های میخی که اخیراً در بنز کیوی *Boghaz kyoï* یا پتریای - *Pteria* باستان و پایتخت هیتیها کشف شده حاوی عهد نامه های بین هیتیها و می تانیها *Mitannians* که طبقه اشراف آنها از نژاد آریان بودند می باشد. روی یکی از آنها سوگند خوردن به خدایان و دیک یعنی ایندرا *Indra* و وارونا - *Varuna* و ناساتیا *Nasatya* دو قلو (*Asvins*) بطور وضوح نشان می دهد که نه تنها می تانیها این خدایان را محترم می شمردند بلکه تا سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد که تاریخ این اسناد است عناصر ایرانی و هندی آریائی هنوز بطور مشخص از هم جدا نشده بودند.

دومرگان معتقد است که حمله آریانها به باکتریا قبل از سال ۲۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفت و مادها در حدود سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد وارد شمال

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۷

غربی ایران شدند . این نکته که کاسیت‌ها Kassites قوم آریایی بودند که در حدود سال ۱۹۰۰ قبل از میلاد تشکیل سلسله داد و در زمان اولین سلسله پابل نام آنها شنیده شده بود بطور قطعی تر تاریخ این مهاجرت را مشخص میکند تا هویت کاسیتها که شاید از قبائل ماد بودند مسلم شود .

• احتمال میرود که فاتحین با ساکنین قدیم رفتار مختلف کرده باشند . بعضی از آنها را بکوهستانها راندند ، از بعضی سلب مالکیت کردند و بعضی اجازه دادند در کنار مردم تازه وارد بزندگی خود ادغام دهند . اگر تلفات سنگین قبائل مدافع و وسعت نواحی مورد حمله و کوهستانی بودن آن در نظر گرفته شود بنظر میرسد که این فرضیه درست باشد و تاریخ نشان می‌دهد که طرز عمل اغلب ملل فاتح تقریباً همین گونه بوده است . هرودوت نیز این مطلب را تأیید میکند و نام قبائلی که بهم ملحق شده و تشکیل ملت دادند می‌دهند که بقول او عبارت بودند از بوساس Busae پراتاسنی Paraetaceni - استرکات Struchates آریزانتی Arizanti ، بودئی Budii و ماگی Magi (هرودوت ۱۰۱-۱۰۲) ممکن است که چهار قبیله اول آریایی و دو قبیله آخر تورانی بوده باشند . قبیله آخری یعنی ماگی‌ها دارای نوعی مذهب بودند که با مذهب آریانها مزوج شد و تحت نفوذ مذهب زردشتی بصورت مذهبی بهمین نام درآمد .

• مهاجمین آریایی زندگی شبانی و بدوی داشتند و مالک اسب و گاو و گوسفند و بز و سگ محافظ بودند... بندریج مستقر شده و کشاورزی آموختند و ده و شهر بنا کردند و مدتها مدید بصورت قبیله یا گروه طوایف مستقل از یکدیگر زندگی میکردند و در موقع خطر باهم متحد میشدند .

۱۹۱۹ - در ۲۴ ماه ژوئن ۱۹۱۹ جیوانچی جمشید جی مدی در مقابل انجمن مردم شناسی بمبی مقاله قرائت کرد که در آن خصوصیات جسمانی اعراب و ارتباط آنها با اقوام قدیم ایران شرح داده شده بود . این مقاله شامل بحث گزارش سلیمان Seligman (ص ۷۲۴-۷۳۱) درباره اعراب بود و خلاصه‌ای از رابطه بین ایرانیان و اعراب زمان باستان که آنها را بسد دوره تقسیم کرده داده شد . این سه دوره عبارتست از :

۱ - دوره ماقبل تاریخ.

۲ - دوره ماقبل اسلام.

۳ - دوره بعد از تسلط عرب بر ایران .

مدی از مسعودی^۱ (جلد ۲ - ص ۱۴۲) نقل کرده (۱۹۱۹ - ص ۷۳۳)

میگوید: بعضی از اعراب نسب خود را از کجستان می‌دانند و بعضی دیگر بخصوص شعرای قبیله Nizar خود را از کجانیهای یمنی بالاتر دانسته و سب خود را از ایران می‌دانند .

«بندش پهلوی ظاهراً این نظریه را درباره رابطه بین اعراب و ایرانیان تأیید میکند در این کتاب نظر ایرانیان باستان در باره آفرینش دنیا شرح داده شده است ... اولین موجود انسانی کسی بود بنام کیومرث Gayomard که جنس نداشت و اولین اولاد او (ماش و ماشیانی) هر دو جنسیت را در یک بدن توأم داشتند. از این جفت هفت جفت بوجود آمد که میانگین سن آنها صد سال بود. از این هفت جفت پانزده نژاد بوجود آمد. رویهمرفته اول بیست و پنج نوع بشر یک یک پدیدار شد. از فراو که از اولاد اولین موجود بشری یعنی کیومرث بود دو شخص یکی تاز و دیگری هوشنگه بوجود آمد. اولی یعنی تاز جد و منشأ تازیها یا اعراب است و دومی جد ایرانیان و چون وی پیشداد خوانده میشد سلسله سلاطینی که از او بوجود آمد بنام پیشدادیان موسوم گشت. بدین طریق از روایت واقسانه قدیم ایران مشاهده میکنیم که اعراب و ایرانیان یعنی سامیها و آریانیها در بدو امر از یک منشأ مشترك در مغرب آسیا سرچشمه گرفته‌اند .

مدی (۱۹۱۹ - ص ۷۳۴) در بحث در باره اعراب با اشتقاق کلمه عراقی اشاره کرده و می‌گوید این کلمه از عراق که معنی آن دوزخ دو گانه ته مشک است آمده است و علت آن اینست که آن کشور از آب رود دجله و فرات و رودخانه‌های

۱ - مدی ترجمه بوسیله می‌نارد B.de Meynard و کورتی - P.de Cour

teille را نقل میکند .

۲ - بندش پهلوی فصل XV برای جزئیات نظر ایرانیان درباره آفرینش طبق بندش رجوع شود به مقاله اینجانب تحت عنوان (قدمت بشر) در مقابل این انجمن (نشریه انجمن - جلد X - ص ۵۷۷ - ۵۹۲) و همچنین بمقالات مربوط بمردم شناسی اینجانب - قسمت دوم - از صفحه ۲۲۹ ببعد .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۹

دیگر سیراب می‌شود و در ذیل صفحه اضافه میکند که عراق عجم یعنی عراق ایران همان کشور ماد و ناحیه کردستان و اطراف آن است. عراق عرب شامل بابل و کده و غیره است .

و اولین اشاره فردوسی به عربستان (مدی - ص ۷۳۷ و ۷۳۸) حاکی از آنست که هنر خط و کتابت از خارج با ایران آمد. گفته شده است که طهمورث پادشاه بوسیله دیوها چندین زبان آموخت و مقصود از دیو بیگانگان است که در بین زبانهاییکه تدریس کردند خط زبان تازی را نیز آموختند . در اوائل شاهنامه فردوسی اعراب را تازی و زبان آنها را زبان تازی می‌خواند

و می‌دانیم که اعراب از ازمه خیلی قدیم همیشه بعنوان دریا نوردان خوب شناخته شده‌اند و در تجارت بین مشرق و مغرب نقش عمده بازی کرده‌اند . فردوسی در شرح سلطنت فریدون بدریا نوردی اعراب اشاره میکند . وقتی فریدون می‌خواست که از دجله بگذرد از ملاحان عرب خواست برای او سربازانش کشتی تهیه کنند .

بنا به گفته مدی (ص ۷۵۵) فردوسی می‌نویسد: «وقتی اسکندر بزرگ پس از غلبه بر ایران بسوی هند که دارا پادشاه ایران از آنان کمک خواسته بود شتافت و با پروس Porus جنگید در میان لشکریانش عده‌ای از اعراب سوریه و حجاز و یمن خدمت میکردند .

مدی ادامه داده می‌گوید (ص ۷۳۹) : « بنا بر این در اوائل دوره مسیحیت اعراب یمن کشور خود را ترک کرده و در جستجوی نمان و آب بسوی شمال رفتند . بعضی از آنها یعنی ازدیتها Azdites در کنار رود فرات شهرهای Hira و Anbar را تأسیس کرده و بر دمشق حکومت کردند .

مدی سپس می‌افزاید (۱۹۱۹ - ص ۷۴۷-۷۴۸) : «تاجیکها که امروز گروه مخصوصی تشکیل می‌دهند و یکی دو گروه نژادی عمده‌ی ایرانیانند از اولاد این اعراب ایرانی شده و زردشتی شده می‌باشند . دکتر لوشن Luschan آنها را از ایرانیان قدیم می‌داند .

دکتر پلیو می‌گوید در افغانستان حتی در حال حاضر تاجیکها را پارسیوان می‌خوانند و خود این نام رابطه و نسبت آنها را با ایرانیان قدیم نشان می‌دهد .

و در بالا گفته شد که بعضی از تاجیکها یا اعراب به پیروی از بت خسراب بزمذهب مزدیسنان گرویدند. در یکی از ادعیه جدید پارسیها (نیرنگه سروش بشت) در بین اقوام زردشتی که عنایت خداوند برای آنها طلب می شود نام تاجیکها برده شده ولی از آنها بخصوص بنام تازیان بسناکستیان یعنی تازمانیکه نبح مقدس زردشتی پوشیده اند نام برده شده است. رابطه آنها حتی در يك دعای زردشتی می رساند که بعضی از اعراب تماس نزدیکتری با ایرانیان قریم داشتند بنا بر این عجب نیست که از حیث خصوصیات جسمانی نیز تا حدی تحت تأثیر واقع شده باشند.

۱۹۱۹ - لوفر دروچین و ایران، می نویسد (ص ۱۸۵) : «اکنون میدانیم که مردم ایران زمانی سرزمین عظیمی که شامل ترکستان چین بود در اختیار داشتند و چین مهاجرت کرده و با مردم چین تماس گرفته و تأثیر عمیقی به علل نژاد دیگر بخصوص به ترکها و چینیها باقی گذاشتند. ایرانیها بین شرق و غرب نقش میانجی بازی کرده و افکار و عقاید یونان را با آسیای شرقی و مرکزی انتقال دادند و امتعه و گیاههای پرارزش چین را بناحیه مدیترانه بردند. فعالیت آنها اهمیت تاریخی دارد ولی بدون اسناد و مدارک چین نمی توانیم بطور کامل از این فعالیت اطلاع حاصل کنیم. مردم چین مردمی حقیقت بین و علاقمند به مطالب حقیقی بودند و مقدار زیادی اطلاعات سودمند درباره نباتات و محصولات و حیوانات و معدنیات و آداب و رسوم و مؤسسات ایرانیان برای ما باقی گذاشته اند که بدون شك مورد استفاده اهل علم قرار می گیرد.

لوفر (ص ۱۸۸-۱۸۹) ادامه داده می گوید : «وظیفه عمده من آنست که رد و اثر تاریخی همه اشیاء وابسته به تمدن و فرهنگ را بخصوص نباتات و ادویه و محصولات و معدنیات و فلزات و احجار کریمه و منسوجات را در انتقال از ایران به چین و آنهاییکه از چین بایران منتقل شده پیدا کنم . . . در مورد گیاهان ایرانی که چینیها از آن نام برده و درباره آنها نوشته اند گروه های زیر را میتوان مشخص کرد :

۱ - گیاههای کشت شده که از ایران بخاک چین منتقل شده اند .

۱ - لوفر در یادداشتهای چاپ نشده خود مینویسد که ۵ از سال ۷۲۲ -

۷۴۷ قبل از میلاد در حدود ده سفارت باهدایا از ایران چین رفت .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۶۱

۲ - گیاههای کشت شده و وحشی ایران که در چین مشاهده و توسط نویسندگان چینی شرح داده شده اند.

۳ - ادویه و سبزیجات خوشبو که از ایران به چین وارد شده اند (رجوع شود به هرپروفیلد).

۱۹۲۴ - چند قطعه که مربوط به بحث ما میباشد از هدون Haddon (ص ۱۴۳) نقل میکنیم: «نظری به نقشه آسیای غربی نشان میدهد که در مشرق سیاه کوه و مغرب کوههای پروپامیس Paropamisus در سلسله کوههای شرقی به غرب دره‌هایی وجود دارد که عبور از جنوب پشما را آسان میکند. در دوره‌ای یخ‌بندان حلقه طوفانها استپ‌های فعلی را بنواحی جنگل تبدیل کرده و استپ‌های فقیر فعلی تبدیل به مراتع و چمنزار شده و صحراها و باطلاحهای نمک‌زار دریاچه‌های بزرگ آب‌شیرین بوده است. تحت این شرایط حتی قسمت شرقی و مرکزی ایران سرزمین مطلوب و قابل سکونت محسوب میشده است.»

درباره جمعیت فعلی هدون (ص ۱۰۲-۱۰۳) مینویسد: «بغیر از گروه‌های کوچک کرد و عرب و ارمنی که باین ناحیه آمدند دو گروه بزرگ نژادی در ایران وجود دارند که عبارتند از تاجیک‌های نوع قدیم که نمونه آنها پارسی‌هایی هستند که در سال ۶۴۰ میلادی به هندوستان مهاجرت کردند و ایرانیها. تاجیک‌های سرزمینهای پست مخلوط‌ترند و رنگ چهره آنها از ساکنین نواحی مرتفع یا گاجاها Gelcha سفیدتر است اینها را میتوان ساکنین اولیه محسوب داشت ولی در شوش اثر مردمان سیاه‌پوست دیده میشود که از روی آثار و ابنیه تاریخی میتوان آنها را مردمان قبل از درآویدی و شاید از نژاد الوتریک Ulotrichous دانست. نوردیک‌های اولیه از نواحی بین اروپا و آسیا آمدند که در تاریخ بعنوان مادو پارسی شناخته شدند ولی مهاجرت افراد سامی نژادمانند عربها و قبائل ترك در نوع ایرانی تغییراتی بوجود آورده است. دو گروه ایرانی قابل تشخیص عبارتند از:

۱ - فارسیهای باریک‌اندام سردراز اطراف تخت‌جمشید که رنگ چهره آنها روشن و مو و ریش انبوه بلوطی رنگ دارند. افراد بزرگ‌دای چشم آبی بندرت دیده می‌شوند و بنظر میرسد از نوردیک‌های اولیه باشند.

۲ - لرهای لری‌ها که بلند قد و تیره رنگ‌تر هستند و موی مشکی و سر خیلی دراز و صورت بیضی‌شکل و قیافه منظم دارند و بنظر میرسد که شاخه‌ای از

نژادمدیترانه یا نژادی شبیه آن تعلق دارند . ایلات ترکمن هستند که در اثر ازدواج متقابل با ایرانیها در طی زمان انواع مختلف نژادی از قبیل قاجارها بوجود آورده اند.

هدن (ص ۸۶) متذکر میشود که «يك گروه نسبتاً غیر معینی که می توان آنرا ایران و مدیترانه گفت قابل تشخیص است که دارای سرمتوسط و بینی باریک و قد متوسط تا بلند میباشند . این شاخه شامل ایرانیان بطور کلی و آذربایجانی - های ایران و قفقاز که کم و بیش با ترکها و عجمی های ایران و شوشیها و یزیدیهای عراق و فلاحین فلسطین و سامریها و بعضی یهودیها و غیره مخلوط شده اند میباشد در این گروه اختلاط و امتزاج زیاد صورت گرفته است مثلاً شوشیها دارای دماغ پهن هستند ولی این امر ممکن است در اثر اختلاط با يك نژاد غریبه باستانی باشد . سامریها دارای باریکترین سرو بینی و بلندترین قد هستند و تصور میرود که اثر نژاد شمالی نوردیک در آنها باقی مانده باشد . دلیلی برای تردید نیست که يك طبقه فرعی در این گروه دارای رقم شاخص سر در حدود ۷۶ و بینی بن ۶۱ - ۶۲ و قد در حدود ۱/۶۳۳ متر ($\frac{1}{4}$ - ۶۴ اینچ) میباشد و این خصوصیات را میتوان خصوصیات نژاد مدیترانه نامید . این افراد نماینده گروهی هستند که بسمت مغرب حرکت کردند.

در خلاصه کردن عناصر سر کوتاه جمعیت هدن (ص ۲۷) مینویسد :

« پامیری (ایرانی) نوع بشر کوهستانی از لاپوژ . موی قهوه تاریک و گاهی روشن همیشه انبوه و موجدار یا مجعد . ریش انبوه قهوه ای متمایل به قرمز یا حتی روشن . پوست سرخ و سفید یا برنگ برنگ - برنز - قد بلندتر از متوسط بین ۱/۶۶ تا ۱/۷۰۷ متر ($\frac{1}{4}$ - ۶۵ - $\frac{1}{4}$ - ۶۷ اینچ) : شاخص سر کوتاه ۸۵ بیابالا - صورت بیضی دراز - بینی کوتاه و باریک (شاخص ۶۲/۶ - ۷۲) و برجسته - عقابی ناصاف - چشم صاف و رنگ متوسط بعضی روشن و گاهی آبی .

« گلجا - تاجیک سواخی و غیره ایران و پامیر و نواحی مجاور که در جهت شمال شرقی تا منجوریه بسط پیدا میکند علاوه بر توصیف نوع ایرانی هدن (ص ۱۰۳ - ۱۰۴) رابطه بین اقوام ترکستان و افغانستان و بلوچستان را شرح میدهد . دو آب ترکستان کشوری است بین آمودریا (جیحون) و سیردریا (سیحون)

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۶۳

که تا پامیر بسط دارد . قسمت عمده جمعیت آن تشکیل میشود از سارتها Sarts قومی که از مخلوط از ازبک و قرقیز و تاجیک و عناصر دیگر بوجود آمده اند . از افراد بادیه نشین قرقیز نمونه و نماینده وجود دارد. ازبک خالص بسیار کم است و عده خیلی کمی وجود دارند که يك قسم طبقه اشرافی نژادی تشکیل میدهند. ترکمنها که ناحیه بین دوآب دریای خزر را در اشغال دارند تا دوآب امتداد دارند تاجیکها مخلوطند ولی کم و بیش از زمان آخرین حمله ازبک موجودیت خود را حفظ کرده اند .

گلچاها که از خالصترین پامیرها هستند در نواحی کوهستانی زندگی میکنند. نوعی از یهودیهای خالص قدیمی در اغلب شهرها پیدا میشود . نمونه های قبائل آسیای مرکزی و گولی نیز وجود دارند.

هدن (ص ۹۷) نیز متذکر میشود که تسلط ترکها بر ناحیه مجاور جیحون در اواسط قرن ششم میلادی سبب شد که قبائل ترک از راه شمال ایران با آسیای صغیر مهاجرت کنند. ترکان سلجوقی در اواخر قرن یازدهم آن ناحیه را بطور دائم اشغال کردند و بعداً ترکان عثمانی در آنجا تسلط یافتند و پس از مرگ اورخان در ۱۳۵۹ تسلط خود را بر شبه جزیره بالکان بسط دادند. سپس دستجات ترکمن بادیه نشین در پی ترکها آمدند و در قرون بعد نوبت ترکمنها و افشارها و کردها رسید. باید بخاطر داشت که کلمه ترک در آسیای صغیر و در اروپا مستلزم آن نیست که حتماً از اصل ترک باشد و با افراد نژادهای دیگر که در ادوار مختلف با جبار یا با اختیار بدین اسلام گرا شدند نیز اطلاق میشود.

از مردم Leiotrichi سر کوتاه هدن (ص ۳۱) شرح مختصر زیر را میدهد:
«ترکی . موی تیره رنگ - روی صورت زیاد . چهره سفید متمایل بزردها تمایل مختصری به قهوه ای - قدم متوسط تا بلند ۱/۶۷۵ متر (۱۶۶ اینچ) با تمایل بجاقی - سر مکعب شکل کوتاه - (شاخص سر بین ۸۵ - ۸۷) - صورت بیضی شکل دراز - استخوان گونه پهن - بینی صاف نسبتاً برجسته - چشم تاریک غیر مغولی ولی اغلب قسمت خارجی حاشیه مژه تاشده است - لب کلفت.

«موطن اصلی آسیای مرکزی غربی . يك گروه شرقی شامل یا کوتهای اطراف رودلنا و بعضی تاتارها میشود. گروه مرکزی مرکب از قرقیزها و قزاقها و ازبکها و غیره که اغلب از ترکستان روسیه هستند . گفته میشود که گروه قرقیز

مخلوطی از پاروئی Pareoan و ترك است (شاخص سر ۸۴-۸۸ - شاخص بینی ۶۹-۷۸) - قد ۱/۶۳۸-۱/۶۷۶ متر (۱/۶۴-۶۶ اینچ) گروه غربی متشکل است

از ترکمنهای مشرق خزر و عثمانیهای آسیای صغیر و ترکیه اروپا.

درباره افغانستان هدن (ص ۱۰۳) میگوید این مملکت «اصولا موطن نژاد هندو افغان است ولی در شمال پاروپامیها Paropamisus یا هزاره های بلند قد هستند شاخص سر ۸۵ - شاخص بینی ۸۰/۵ . طبق نظر هدن (ص ۳۱-۳۲) هزاره ها متعلق به سنترالی Centralis از شعب سر کوتاه با ترانچی Taranchi ترکستان شرقی و ترگد Torgod یا ترک ت Torgut زنگاریا و تلنگت Telenget ناحیه التای میباشند

هدن (ص ۲۲) مردم هندو افغان را باین ترتیب طبقه بندی میکند. موی سیاه

موجود در چهره شفاف قهوه ای بسیار روشن - قد متفاوت بین ۱/۶۱۰-۱/۷۴۸ متر (۶۷-۷۷

۳
۴ اینچ)

سر دراز و متوسط (شاخص سر ۷۱/۳ - ۷۷/۵) . صورت دراز - قیافه منظم - بین برجسته صاف یا محدب که اغلب باریک و کوچک است و چشمان تاریک»
درباره مردم بلوچستان هدن (ص ۱۰۳) مینویسد: «معمولا بلوچی ها را با افغانها منسوب میدانند ولی افغانها اصولا از نوع مردم سر دراز هستند در حالیکه بلوچی ها در مرز بین سر کوتاه و سر متوسط میباشند . بنا بر این بهتر آنستکه آنها را از نوع هندو ایرانی دانست . قبيله پراهوئی بیک نوع لهجه زبان دراویدی حرف میزنند ولی ظاهر و اندازه گیری جسمانی آنها نشان میدهد که از بلوچی ها هستند : (پراهوئی سراوان - شاخص سر ۸۱/۵ - شاخص بینی ۷۰/۹ - قد ۱/۶۵۹ متر) . اقوام چوتا Chuta و بندیا Bandiya حتی از هزاره ها سر کوتاه ترند ولی شاخص بینی آنها به ترتیب عبارتست از ۵۸/۹ و ۵۸/۹ و بنا بر این در جزء گروه بینی باریک میباشند و آنها را بنا بر این باید از نژاد پامیری دانست» در میان افراد دارای سر کوتاه و متوسط آسیائی که لکه های سفید روی پوست سفید آن مشاهده میشود هدن (ص ۸۶) هندو ایرانی را طبقه بندی میکند که « مرکب هستند از بلوچی - اچکزائی - پانی - کاکر پاتان - تارن - و هوار و پراهوتی که در مرز بین سر متوسط و سر

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۲

کوتاه یعنی دارای شاخص سر بین ۸۰-۸۲/۸ و بینی متوسط و باریک یعنی دارای شاخص بینی بین ۶۷/۸-۷۴/۳ میباشد. قد آنها بین متوسط و بلند یعنی بین ۱/۶۴۲ و ۱/۷۲۲ متر میباشد. این طبقه را میتوان طبقه وسط یا نوع مخلوط دانست. *

۱۹۲۵ - سیس A.H. Sayce دانشمند اسوری شناس معروف آکسفورد

اظهار عقیده میکند (ص ۷۳-۷۴) که «مادائی‌ها» Madaï شاید همان مادها یا یا مادا Mada آسوری‌ها باشند. نام آنها را اولین بار در اسناد خط میخی در حوالی سال ۸۴۰ قبل از میلاد تحت عنوان آمادا Amada می‌بینیم و آن زمانی است که کشور آنها توسط یکی از سلاطین آسوری مورد حمله قرار گرفت. در آن زمان در کوه‌های کردستان در مشرق دریاچه ارومیه سکنی داشتند. ولی پنجاه سال بعد آنها را در مدیارات جیانا Media Rhagiana می‌یابیم که دیگر آمادا خوانده نمی‌شوند بلکه مادا نام دارند. از این کلمه بود که یونانیان کلمه مدیاماد را اخذ کردند. مدیها یا مادهای اصلی یک قوم آریائی بودند که خود را متسوب به آریانهای شمال هندوستان و آریانهای اروپا میدانستند و یکی از قبائل آنها پارسها بودند که در جنوب در سواحل شرقی خلیج فارس مستقر شده بودند. ولی در زمان باستان ساکنین اولیه این ناحیه که مادها یا آنجا هجرت کرده بودند تحت عنوان ماد طبقه بندی میشدند و نام ماد عنوان نژاد خاصی محسوب نمیشد. تردید نیست که شباهت بین نام آسوری مادا و مندا بمعنی قبیله نیز به این تحریف و اختلاف کمک کرده است. نام مندا Manda در اصل به قبائل سانسکریت زبان آسیای صغیر اطلاق میشده و اولین بار در متون هیتی هزاره دوم قبل از میلاد بآن برخورد میکنیم. بابلی‌ها همه اقوام شمالی را که در ادوار مختلف به بین‌النهرین حمله کردند با این نام میخواندند و بعدها نه تنها آنها را به مادها بلکه به سیت‌ها نیز اطلاق نمودند. سیس Sayce ادامه داده میگوید (ص ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۲۰-۱۲۱) «هرگونه دلیلی برای بحث درباره زبانهای فامیل سامی باشد دلیلی برای صحبت از نژاد سامی نیست و اگر چنین بحثی بمیان آید زبان و نژاد باهم اشتباه میشود

۱- راجرز R.W. Rogers (ص ۱۲) متداریا یا مادائی یا ماد یکسان

میداند. همچنین رجوع شود بکتاب درور E. S. Drower (E. S. Stevens) (ص ۱۱-۱۳).

واشتباه قدیمی که بین این دو فرق نمیکذاشت تکرار میشود ... ، سامی حقیقی دارای موی مشکی و موجدار و قوی است و روی سر و صورت وی زباد است . جمجمه وی از نوع سر دراز است. عصب آستیکه در اروپای مرکزی مطالعه و تحقیق درباره یهودیها نشان میدهد که درحالیکه ۱۵ درصد آنها بور هستند فقط ۲۵ درصد تیره رنگ میباشند و بقیه از نوع حد وسط هستند و نوع سر کوتاهی فقط در میان افراد تیره رنگ پیدا میشود. علت این امر بدورستی معلوم نیست مگر آنکه آنها در نتیجه اختلاط و امتزاج خون بدانیم هر موقع که افراد خالص نژاد پیدا میشوند بینی آنها برجسته و متمایل به عقابی شکل و لب کلفت و صورت بیضی شکل است. رنگ پوست آنها سفید تیره است که وقتی در معرض آفتاب قرار گیرد سیاه میشود و نه قرمز . ولی معمولاً گونه و لب آنها رنگ دارد. چشم آنها مانند موی آنان

بیر

سیس (ص ۱۱۵-۱۱۶ و ۱۲۲) میگوید «حتی درازمنه کتاب مقدس نژاد یهود بهیچوجه نژاد خالص نبود. گفته شده است که داود سفید رو و مو قرمز بود^۲ که ممکن است نشانه اختلاط باخون خارجی باشد. در هر حال محافظین وی از اهل جزیره کرت^۳ بودند و در بین افسران عمده او افرادی از نژاد امونی Ammonite و عرب و سوریه ماچا Maachah وجود داشتند» ...

«یهودیها جسماً قوی و خوش بنیه هستند و در شهرهای اروپا در قرون وسطی تحت بدترین شرایط بهداشتی زندگی کرده و بر تعداد جمعیت خود افزودند

۱- رجوع شود بمقاله «مردم شناسی سامی ها» بقلم فلیجیر Fligier در قفقاز یهودیها از نوع افراد دارای سر خیلی کوتاه هستند ولی چون سر کوتاهی از خواص مردم قفقاز است دلیل آنها اختلاط میتوان دانست . رکلوس Reclus (VI - ص ۲۲۵) معتقد است که کلنیهای سوابی در دره کورا Kura طی دو قرن با همسایگان قفقازی خود که مو و چشم سباه داشتند مخلوط شدند، از طرف دیگر روسهاییکه در زمان کاترین بسواحل دریاچه جیگا نزدیک سارد آمدند تغییر نکردند و قد بلند و روی سفید و چشم آبی و موی زرد یا بور خود را حفظ کردند .

۲- مراجعه شود به کتاب اول سموئیل نبی - باب هفدهم - آیه ۴۲ و

مقایسه شود با کتاب روت باب اول آیه ۴ و باب چهارم آیه ۱۳ .

۳- سنا کریب می گوید محافظین حزقیال که در مقابل آسوریها از اورشلیم

دفاع کردند شامل عوربی یا عربی بودند .

۴- رجوع شود به کتاب دوم سموئیل نبی باب بیست و سوم آیه ۳۴ و

اشارات تاریخی درباره مردم ایران-۱۶۷

واگر بتاریخ گذشته نظر افکنیم می بینیم که دوران سلطنت سلاطین آسوری نسبة طولانی بوده است. امراضی که موجب هلاک سایر نژادها میشود معمولا به یهودیان صدمه نرسانیده است و مانند بومیان عربستان قوه مقاومت آنان در مقابل مالاریا زیاد بوده است.

«گفته شده است که اولاد شم عبارت بودند از عیلام و آشور و ارفاخذ Arphaxad و لود Lud و آرام. عیلام یا سرزمین مرتفع نواحی کوهستانی مشرق بابل بود که پایتخت آن شوش یا سوشن نام داشت. جمعیت آن غیر سامی و زبان آنها از نوع زبانهایست که کلمات مرکب آن شکل و معنی اجزاء متشکله خود را از دست نمیدهد (Agglutinative)».

سیس (ص ۹۵) با صراحت و اطمینان بیش از حد مینویسد: «از آنجائیکه سومریها از سمت شمال شرقی به بابل آمدند و این مطلب علاوه بر دلایل دیگر از علامات آنها بمعنی کوهستان و جلگه نشان داده میشود بنابراین برای یافتن آثار زبانهای متصل باید در آن سمت جستجو کرد. منشأ و مبدأ فرهنگ و تمدن کلدی این اقوام قبل از سامی ها بودند و نه مهاجمین سامی نژاد».

۱۹۲۶- از «نژادها و اقوام روی زمین» بقلم دنیکر Deniker قطعات زیر را انتخاب و ترجمه کرده ام.

ایرانیان فلات ایران و نواحی مجاور آن بخصوص سمت مشرق را اشغال کرده اند. از لحاظ جسمانی نژاد آنها متشکل است از نژاد آسوری مخلوط با عناصر ترکی در ایران و ترک با عناصر هند و افغانی در افغانستان و با عرب و عناصر سیاهپوست در جنوب ایران و جنوب بلوچستان.

در میان اقوام ایرانی مهمترین آنها چه از لحاظ تعداد و چه از حیث جنبه تاریخی ایرانیان هستند که میتوان آنها را بسه گروه جغرافیائی تقسیم کرد. اگر خطی از استرآباد به یزد و از آنجا به کرمان کشیده شود تاجیکها در مشرق آن و عجمیها در مغرب آن بین طهران و اصفهان قرار میگیرند و فارسها بین اصفهان و خلیج فارس واقع میشوند. در مغرب افغانستان و شمال غربی بلوچستان و ترکستان افغانستان و تا ماوراء پامیر نیز تاجیکها ساکنند. از لحاظ خصوصیات جسمانی

۱- عجمی های ساکن کناره دریای خزر طالش و مازندرانی خوانده

می شوند.

کسانیکه شبیه تاجیکها هستند عبارتند از پلوس Polus ساکن شمال کون لون Kuen-Lun و سارتهای ساکن ترکستان شوروی و در حدود دو میلیون آذربایجانی ساکن قفقاز که در قرن هفدهم ایرانیها آنها را بآن محل کوچ دادند (ص ۵۰۵ - ۵۰۶).

تاجیکهایی که از نوع سر کوتاه هستند (۸۴/۹) وقد بلندتر از متوسط (۱۶۹) دارند اثر اختلاط با ترکها در آنان مشاهده میشود.^۱ عجمی ها و قسمتی از پارسیها که از نوع سرداز (۷۷/۹) وقد متوسط (۱۶۵) هستند آسوری یا از نوع هند و افغانند^۲ (ص ۵۰۷).

دنیگر مینویسد (ص ۵۰۸) که بلوچیها به نژاد هند و افغان تعلق دارند ولی در جنوب با اعراب و در مشرق با جاتها و هندوها و در شمال غربی با ترکها و در جنوب غربی با سیاهپوستها مخلوط شده اند. مکرانیها مخلوطی از نژادهای افغانی و آسوری و سیاهپوستند. افراد رند مکران که گفته میشود بلوچی خالص هستند در واقع اعراب از قبیله کترتان میباشد^۳ پراهوئیهای ناحیه شرقی بخصوص نزدیک کلات شبیه ایرانیانند.

۱۹۲۶ - ایوانو W. Ivanov (ص ۱۴۸) روستائیان خراسان را بدین طریق توصیف میکند: «معمولا بلند قد و خوش هیكل و از نوع سر کوتاه هستند و موی انبوه و چهره سفید رو دارند. مردمی قوی و بردبارند زاویه صورت آنها خیلی بلند است ولی بآن زیبایی که در مشرق ایران نادر نیست یعنی صورت منظم خوش برش شبیه حجاریهای یونان باستان نمیرسد.

وی فهرستی از قبائل کرد و شعبات آنها را میدهد و میگوید «کردهای خراسانی بلندتر و قویترند ولی قیافه آنها خوش برش نیست و زاویه صورت آنها به بلندی مردمان

۱- تاجیکها چندین نوعند. مقایسه شود با شرح بقلم شانتر تحت عنوان «تحقیق درباره مردم شناسی ماوراء قفقاز و آسیای صغر و سوریه» چاپ لیون مورخ ۱۸۹۵. شانتر از ۳۲ فرد اندازه گیری کرد که حد متوسط قد آنها ۱۷۵ و شاخص سر ۷۹ بود.

۲- رجوع شود به نوشته دالمانی H. d'Allemagne تحت عنوان از خراسان تا ناحیه بختیاری - پاریس - ۱۹۱۲.

۳- رجوع شود به منشأ بلوچها بقلم مکمل Möckle در نشریه انجمن آسیائی بنگال ۱۸۹۳ ص ۱۵۹.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۶۹

سمت مغرب نیست. از لحاظ جسمانی بیشتر شبیه لرها هستند تا کرد های مغرب اگر چه افراد موبور در میان آنها بندرت یافت میشود. «در یادداشت ذیل صفحه (ص ۱۵۲) اضافه میکند «که این نظریه ممکن است صحیح نباشد زیرا اغلب افراد موی سر خود را با حنارنگ میکنند و سر خود را همیشه پوشیده نگاه میدارند ولی بنظر میرسد که در کردستان اصلی بیش از خراسان اطفال موبور وجود دارد. درست مغرب ممکن است با اروپائیان اشتباه شوند.»

ایوانو معتقد است که بلوچهای بادیه نشین که از اصل ایرانی هستند از لحاظ خصوصیات جسمانی با ایرانیها و کردها فرق دارند. معمولا بلند قد ترند و قیافه و صورت آنها خیلی منظم نیست و زاویه صورت آنها اغلب باریک است.

ایوانو (ص ۱۵۳-۱۵۷) شش قبیله را بشرح زیر توصیف میکند:

تیموریها که نزدیک مرز افغانستان ساکنند و به هشت قبیله عمده تقسیم میشوند.

ترکها که از لحاظ شاخص سر از نوع سر کوتاه هستند و قد متوسط دارند و زاویه صورت آنها باریک و قیافه آنها نامنظم است.

بربرها که از نژاد مغولند و از افغانستان مهاجرت کرده اند. در نوشته های اروپائی آنها را هزاره میخوانند. ایوانو میگوید که آنها «از لحاظ خصوصیات جسمانی مغول خالصند و کلمولها و قرقیزها و سایر اقوام آسیای مرکزی را بخاطر میآوردند. مردمانی هستند کوتاه قد و قوی بینه و سفید رو که در مواقع نادری که شستشو میکنند بخوبی آشکار میشود. قیافه آنها مغولی است و ریش آنها کم پشت و خشن است.»

یهودیهها که اکنون فقط در مشهد وجود دارند و از گروههای بزرگ یهودی که در ادوار گذشته در شهرهای خراسان زندگی میکردند کسی باقی نمانده است.

اعراب که بادیه نشین هستند و امروز از خالص ترین نژادهای ایرانند... احتمال دارد که از اولاد اعرابی که در محل استقرار یافتند باشند... از خصوصیات جسمانی آنها نمیتوان فهمید که عرب هستند و افراد این قبائل همیشه با ایرانیان اشتباه میشوند.

کولی‌ها ۱ که بنام غر شمال یا جات یا کزنکی و غیره خوانده می‌شوند و بادیه نشین هستند و از لحاظ خصوصیات جسمانی اختلاف و تنوع زیاد میان آنها مشاهده

۱۹۲۷ - ویلیام ورل William H. Worrell (ص ۲۰-۲۱) درباره کشور و مردمان آن چنین اظهار نظر میکند: «ایران لااقل در وضع فعلی کهنوری نیست که مهاجرین را بخود جلب کند. وقتی در ادوار مختلف اقوام آریان و تورانی از سمت شمال شرق بآن روی آوردند بعلمت آن نبود که حاصلخیزی آن آنها را جلب میکرد و با اینکه سرزمین ایران مرطوب‌تر از جلگه‌های آسیای مرکزی بشمار میرفت. علت حرکت و مهاجرت آنها ممکن است خشکسالی و یا کثرت جمعیت بود که آنها را بدون قصد بحرکت واداشته بود. از این حیث با بادیه نشینان سامی نژاد که گاه‌بگاه از عربستان به بین‌النهرین هجوم می‌آوردند فرق داشتند زیرا همیشه از وضع بهتر سرزمین شیره و عسل داستانهای شنیدند. آریانها و تورانیان همیشه از راه ایران به نواحی حاصلخیز بین‌النهرین می‌آمدند و گاهی یک قوم و زمانی قوم دیگر و گاهی هر دو متفقاً هجوم می‌آوردند.

درباره ورود آریانها ورل (ص ۱۲۱-۱۲۲ و ۱۲۴) می‌نویسد که آریانها قبل از ۲۰۰۰ قبل از میلاد باین خطه آمدند و سپس از آنکه مدتی در ایران و ترکستان مستقر شدند شعبه‌ای از آنان که بمعنی جامعتری آریان نامیده می‌شدند به دو گروه تقسیم شدند یک گروه یعنی ایرانیان در ایران ماندند و گروه دیگر هندیها از کوهستانها گذشته خود را به هندوستان رسانیدند و در آنجا با نژاد غیر مشخصی یعنی دراویدیها مخلوط گردیدند. در همان مواقع رُوسا یا بارونهای آریائی هیتائی Mitanni خود را در ارمنستان مستقر کردند. در اواسط قرن هجدهم سلسله آریائی کاسیت بابل را متصرف شده بودند.

«اقوام بادیه نشین آریائی زبان شمالی در جلگه های روسیه و اقوام بادیه نشین مغولی تورانی زبان در سرزمینهای سبز و مراتع غربی سیبری سکنی داشتند و سلسله جبال اورال مانع طبیعی بوده و بین آنها قرارداد داشت از ازمغه قدیم این دو قوم

۱- برای نژادشناسی زبان آنها مراجعه شود به نشریه انجمن مردم شناسی

بمی-جلد ۱۰ مورخ ۱۹۱۴ ص ۴۳۹-۴۵۵ و جلد ۱۶ مورخ ۱۹۲۰ ص ۲۸۱-

۲۹۱ و جلد ۱۸ مورخ ۱۹۲۲ ص ۳۷۵-۳۸۳.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۷۱

با یکدیگر تماس داشتند و در میان قوم فینی - اوگریانی *Finno ugrians* این دو قوم از لحاظ نژاد و زبان بخوبی باهم آمیخته و مخلوط شده اند . مردم ایران و زبان آنها از این تماس بدون تأثیر نمانده است و با وجودیکه اختلاف دائمی که ایرانیان بین ایرانی و تورانی قائل میشوند این دو قوم باهم مخلوط شده اند.

ورل (ص ۴۴) معتقد است که تماس بین اقوام مغول و قفقازی سابقه دراز دارد. در حالیکه ایرانیان آریایی زبان در امتیاز و اختلاف بین ایران و توران هشیاری نژادی قوی نشان میدهند تردیدی نیست که بکرات خون تورانی دریافت داشته اند. مهاجمین زرد پوست همیشه از راه ایران آمدند بعضی از این اقوام مهاجم بنظر میرسد مخلوط مستهلک نشده قبائل سفیدوزرد (سیت و پارتی) باشند. ممکن است سومریها و عیلامیها از این نژاد مخلوط باشند.

ورل اضافه میکند (ص ۱۲۵-۱۲۶) که در قرن نهم قبل از میلاد بادیه نشینان ایرانی در آن زمان که بعداً مدیا خوانده شد ظاهر شدند. تیگلاس پیلسه *Tiglath Pileser* (۱۱۰۰ قبل از میلاد) پایتخت آنان اکباتانا (هگمتانه - همدان) را بعنوان ناحیه تحت انقیاد خود ذکر کرد ولی ظاهراً این گفته صحت ندارد. پس از اشارات مکرر با نهادر کتیبه های آشوری قرن هشتم و هفتم و یک اشاره در کتاب دوم پادشاهان باب هفدهم آیه ۶ می شنویم که یکی از رؤسای مدی بنام فراورتس *Phraortes* یا فراورتیش در سال ۶۲۴ قبل از میلاد پس از قیام علیه آشور قبایل مدی و پارسی را متحد کرد... در ۶۱۴ سیاکزار (هوخشاتارا) به نینوا حمله برد ولی توفیق نیافت و در سال ۶۱۲ با کاک نبوپولاسار *Nebopolassar* آنها تصرف کرد. در سال ۵۸۵ پسرش آستیاگه جانشین وی شد و در ۵۵۰ قبل از میلاد کوروش او را از سلطنت برانداخت. از این تاریخ بعد مرقدرت از شمال غربی به جنوب غربی ایران انتقال یافت...

پارس ایالتی است در سمت غربی خلیج فارس که نام پرسیا یا پارس از آن گرفته شده و سلسله هخامنشی و ساسانی از آنجا برخاسته اند. در حدود سال ۶۳۰ قبل از میلاد مردم پارس از این ایالت حرکت کرده و سلطنت آنها را در محلیکه سابقاً عیلام بود تأسیس کردند.

۱۹۲۸ - برای نشان دادن بسط نفوذ ایران قطعاتی از کتاب (تاریخ

دریا نوردی ایران) بقلم هادی حسن نقل میکنم . هادی حسن (ص ۷۹ - ذیل صفحه) از کتاب (ختن و راه بان) تألیف یول Yule (جلد اول - ص ۸۸ چاپ لندن مورخ ۱۹۱۵) نقل میکند.

«چینی‌ها اعراب را بنام تازی یا تاشی (تاشی یک نوع نوشته تازی یا تاجیک فارسی است) میخواندند و ایرانیها بودند که اعراب را بچینی‌ها شناختند و از این مطلب معلوم میشود که ایرانیان در سفر بچین مقدم بوده اند . هادی حسن ضمناً اظهار عقیده میکند که این حق تقدم شامل سفر از راه دریا نمیشود . هادی حسن (ص ۸۰ - ۸۱ - ذیل صفحه) اضافه میکند که «ایرانیان غربی یا ایرانیان اصلی در همه آسیای مرکزی تاجیک و در سمت غرب تات که تحریفی از همان کلمه است خوانده میشوند» «تاجیک شکل فارسی وسط کلمه آرامائی تای یا یه *taiyāye* که احتمال دارد از نام قبیله عرب طائی باشد میباشد»^۲ . علت تغییر معنی این کلمه اینست که زمانی عربهای طائی مسلمان را بعضی از ایرانیان نمایند همه عربها محسوب میشدند و این نام را بهم اعراب اطلاق کرده و آنرا بمعنی عرب یا مسلمان استعمال نمودند ...

دولون D'Ollone از ذکر کلمه اعراب تاشی که بمسلمانان تحت سلسله تانگ *T'ang* و هوئی-هو *Hui-ho* تحت سلسله لیاو *Liao* و چین *Chin* اطلاق میشد نتیجه بگیرد و این مطلب نشانه اطلاع از حال مسلمانان مغرب است و دلیل بر مهاجرت آنان نمیشد»^۳

۱۹۲۸ - هیتی *Hitti* (ص ۱۸ - ۲۳) مدارک مربوط بمنشأ ایرانی بودن دروز را خلاصه کرده و در شرح زیر (ص ۲۲ - ۲۳) به قبایل ایرانی که به سوریه

پاورقی صفحه قبل

۱ - و همچنین مراجعه شود به نوشته پلیو *P. Pelliot* تحت عنوان «تائیر نفوذ ایران بر آسیای مرکزی و خاور دور» چاپ پاریس مورخ ۱۹۱۱ - بر تولد لوفر «اشکال گلی چینی» قسمت اول - موزه تاریخ طبیعی فیلده . شیکاگو - ۱۹۱۳ بوگدانف *Bogdanov* و رید *Read* و استاین *Stein* ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ - گردن و جایلد مورخ ۱۹۳۳ و پروپ ۱۹۳۳ و مودی ۱۹۱۶

۱ - کین *A.H Keane* آسیا - جلد ۲ - ص ۴۹۰ - لندن مورخ ۱۹۰۹ .
۲ - در حال حاضر محمد ابوطائی هو بطنه دراران زندنی می کند و قبر او در الجعفر چهل مبللی مشرق معان است.
۳ - هارتین هارتمن *Martin Hartmann* مقاله در باره چین در دائره المعارف اسلامی.

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۳

انتقال داده شدند اشاره مینماید. این مطلب که عناصر هندو ایرانی در خون قبائل دروز متنوع و زیاد است قابل قبول است نه تنها بعلمت آغاز احتمالی و اختلاط و ازدواج در سر زمین اولیه آنها یعنی در بین النهرین بلکه بعلمت اختلاط احتمالی در خود سوریه که قبل از دروزها محل سکونت عده زیادی از ایرانیان بود. یکی از مطلعترین مورخین دوره اولیه عرب یعنی البلد هوری میگوید که علاوه بر سایر خلفای اموی معاویه (۶۶۰-۶۸۰ میلادی) در موارد مختلف عده زیادی از افراد قبائل بین النهرین و ایران را به نواحی بعلبک و حمص و سور و غیره کوچ داد و ظاهر آن منظور آن بود که این افراد جای مردمان بیزانطین را که پس از حمله عرب و اسلام خاک سوریه را تخلیه کرده بودند بگیرند. در نقل و انتقالاتی که بعدها در سوریه بعمل آمد و شامل حال این قبائل ایرانی گردید احتمال دارد که بعضی قبائل به ناحیه وادی الطیم آمده باشند. بموجب نوشته ابن اثیر تحت وقایع سال ۵۲۳ هجری (۱۱۲۸ میلادی) این ناحیه از توابع بعلبک بشمار میآمده است. طبق همان نوشته در آن موقع در وادی الطیم مردمان از هر حیث مختلف از قبیل نصیری و دروزیه و مجوس (یکی از فرق زردشتی) زندگی میکردند. افراد شیعه سوریه که معمولاً متوله نامیده میشوند ممکن است از یکی از قبایل انتقال یافته ایرانی باشند از نظر نژادی بنا بر این دروزها مخلوطی هستند از ایرانیها و عراقیها و اعراب ایرانی شده و بهمین جهت برای دریافت اصول و عقاید دروز کاملاً متناسب بودند.

هیتی در جای دیگر (ص ۱۵) میگوید که فن لوشان Von Luschan دروزها و ماورونیتها و نصیری و سوریه را با آرامنه و تاهتاجی و بکتاشی و علی الهی و یزیدی آسیای صغیر و ایران را با پاس بسیار بلند و کوچک و بینی باریک و بلند افراد نماینده هیتی های سابق میداند.

۱۹۲۹ - دادلی باکستون L.H. Dudley Buxton مینویسد (ص ۶۲۳) تر کمنها عبارتند از گروهی از ترکان ایرانی که در ایران و خیمه و بخارا و در قفقاز و ماوراء خزر یافت میشوند و تعداد آنها در حدود یک میلیون نفر است و شامل خانوارهای زیر میباشد: چودر - یموت - کوگلان - اخال - مروتکه - سارک - ساتور و آرساری ... همه آنها مسلمانند. بعضی از تر کمنها استپ ظاهرأ خصائص جسمانی افراد شمالی (نوردیک) را حفظ کرده اند ولی در اغلب نقاط نوع جسمانی و فرهنگ و آداب و رسوم مردمانی که میان آنها زندگی میکنند کسب نموده اند.

۱۹۲۹ - سر جرج مکمن Sir George Macmunn (ص ۷) مینویسد در بلوچستان قبائل بادیه نشین پراکنده اند که بنام ریگی معروفند و قبیلۀ که تمام افراد آن از همه بیشتر است محمدانی است. احتمال دارد که از نژاد عرب باشند. نوشیروانیها که از ایرانیان خالص هستند در ازمنه تاریخی به بلوچستان آمدند. از حیث ظاهر به تاهوکی یا تاهوکانیها که در بلوچستان ایران وجود دارند خیلی شباهت دارند و مردمانی خوش هیكل و مردانه هستند... تقریباً در همه جا جمعیت ایرانی با تاجیکها قابل تشخیص میباشد که گاهی بوسیله یکی از قبائل مهم مرکزی و اغلب در بین کشاورزان نمونه آنها دیده میشود. از این قبیل هستند دهوارها یا دهقانها و دورزادهها که در تمام نقاط مکران وجود دارند طبیعی است که اعراب تأثیر خود را بر مسئله نژادی بلوچستان باقی گذاشته اند. از آنجائیکه همه جنوب بلوچستان و سیستان را از زمانهای قدیم در اشغال داشتند و بعداً در دره سند پخش شده تا قرن دوازدهم در آنجا باقی ماندند مدارک مربوط به سلسله نسب آنها کاملاً روشن نیست. در اویدها (پراهوئیها) که قنبرائیها و منگلهها (که بدون شك از نژاد تاتارند) نمونه آنها میباشد در نواحی جنوبی بلوچستان و نواحی کوهستانی شرقی پخش شده و اکنون در کوهستان خاران پراکنده هستند... مردمانی از نژاد عرب با افراد از نژاد دراویدی و ایرانی مخلوط شدند و همه تحت نام کلی بلوچ شناخته میشوند.

۱۹۳۰ - سردار اقبال علیشاه (ص ۲۰-۲۱) درباره مردم خود میگوید: کلیه جمعیت در حدود ده ملیون نفر است که به دو گروه و طبقه عمده تقسیم میشوند: ساکنین شهرها و دهات و افراد بادیه نشین یا چادر نشین که مرکب هستند از افراد قبائل عرب و کرد و لر و کولی و ترک. نود درصد جمعیت مسلمان و پیر و فرقه شیعه میباشد.

طهران که جمعیت آن در حدود ۲۲۰ هزار نفر است در سال ۱۷۸۸ پایتخت کشور شد و در جلگه بدون رودخانه در کوهپایه جنوبی سلسله جبال البرز بقاصله ۷۰ میل از بحر خزر قرار دارد. تبریز که جمعیت آن در حدود ۲۲۰ هزار نفر تخمین زده میشود و در شمال غربی نزدیک مرز ترکیه و شوروی قرار گرفته شهر تجارتهای ایران است. اصفهان که جمعیت آن ۹۰ هزار نفر و پایتخت سابق است در وسط جلگه حاصلخیزی در مرکز ایران قرار گرفته و دومین شهر بازرگانی کشور است. مشهد با ۷۵ هزار نفر جمعیت پایتخت ایالت خراسان و زیارتگاه

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۵

واز امکنه مقدسه مسلمانان است . یزد با ۴۵ هزار جمعیت در مرکز مملکت قرار دارد و محل سکونت پارسی‌ها و گبرها است. کرمان (جمعیت ۷۰ هزار نفر) در داخله کشور و محل تلاقی راههای بازرگانی بین خلیج فارس و آسیای مرکزی است. شیراز در جنوب غربی شهری است که برای گل سرخ و شراب و بلبل معروف است .

وی اضافه میکند (ص ۱۵۲) که سومریها از نژاد مغول بودند و احتمال میرود که امروز بقایای آنانرا بتوان در قسمتی از ترکیه و افغانستان یافت.

۱۹۳۰ - برنارد رید Bernard E. Read (ص ۵۹) ارتباط بین ایران و خاور دور را بدین طریق شرح میدهد : «مردم ایران که در آسیای مرکزی زندگی میکنند تا آنجا که اطلاع داریم اولین گروهی هستند که بین چین و مغرب زمین ارتباط قابل ملاحظه برقرار کردند. ازا کتشافات سرارل اشتین Aurel Stein شواهدی بدست آمده که نشان میدهد بین تمدن چین و فرهنگ یونانی ارتباط وجود داشته است . از منابع چین اسناد و مدارک آشکار مبنی بر اعزام هیئت‌هایی بسمت مغرب که ذیلا ذکر میشود وجود دارد.

۱ - ۱۳۸ قبل از میلاد . در زمان سلسله هان در دوره سلطنت امپراطور ووتی Wuti يك هیئت نظامی برای انقیاد و سرکوبی هانها Huns توسط چانگ‌چی‌ان Chang Ch'ien اعزام شد. این امر بعدها به بسط تجارت با ناحیه جیحون در باکتریا (باختر) که امروز شامل بخارا و سمرقند و فرغانه میشود منتهی گردید . ابریشم چین از راه پارتیا و سوریه در یونان و روم ظاهر گردید...

۲ - ۹۸ میلادی پان چائو Pan Ch'ao موفق به برقراری ارتباط با سوریه و خلیج فارس گردید.^۲

۱۹۳۲ - از کتاب سر ارنولد ویلسون قطعاتی مربوط بمشاهدات وی درباره مسائل مردم شناسی نقل میشود. ویلسون (۱۹۳۲a - ص ۳۶۰) ارقام زیر را درباره جمعیت شهرهای عمده ایران ذکر میکند :

۱ - این نظریه بنظر من خیلی عجیب می‌آید. از طرف دیگر امکان دارد که افراد نژاد سومری درمازندران و گیلان سکونت داشته باشند.

۲ - مقایسه شود با شرح بقلم آرن Arne - ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸b.

نام شهر	جمعیت	نام شهر	جمعیت
تهران	۳۲۰۰۰۰	شیراز	۵۴۰۰۰
تبریز	۲۴۰۰۰۰	کرمانشاه	۵۰۰۰۰
مشهد	۱۵۲۰۰۰	همدان	۵۰۰۰۰
اصفهان	۱۲۷۰۰۰	کاشان	۵۰۰۰۰
رشت	۷۰۰۰۰	قزوین	۵۰۰۰۰
آبادان	۷۰۰۰۰	یزد	۵۰۰۰۰

ویلسون میگوید (۱۹۳۲a - ص ۲۸) که دازسنن و مواریث مشترک نژادی اثری در ایران نیست و یک فرد که نوع مشخص ایرانی را نشان دهد وجود ندارد زیرا در داخل حدود امپراطوری ایران انواع مشخص بسیار وجود دارد که اگر چه در اصل از نواحی جغرافیائی و آب و هوائی دیگر ولی نه از اصل نژادی مختلف هستند بخوبی شناخته میشوند. معینا بجز شاید انگلیسها نژاد دیگری وجود ندارد که در رگهای افراد آن تا این حد اختلاط خون وجود داشته باشد. ساکنین اولیه ایران که اولاد آنان هنوز در گیلان و مازندران در سواحل بحر خزر و نواحی جنگل آن یافت میشوند در بعضی نواحی بوسیله اقوام پادیه نشین آریائی زبان از مشرق روسیه و اقوام مغولی تورانی زبان مغرب سیریه رانده یا مستهلک و مخلوط شدند. این امر در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شد و قرنها ادامه یافت (مقایسه شود با شرح ورتل Worrell)

ویلسون معتقد است (۱۹۳۲ a - ص ۶۹ - ۷۰) که عناصر مهاجر نتیجه چهار حرکت بزرگ قبائلی در طی چهارده قرن گذشته است. اولین آن اعراب در قرن هفتم بودند و دوم ترکها که در قرن هشتم از مغولستان بحرکت بسمت مغرب شروع کردند. سوم حرکت مشابهی بود توسط سلاجقه^۱ در قرن یازدهم،

۱- سایکس مینویسد (۱۹۲۱ جلد ۲ - ص ۲۸) : «سلاجقه شعبه‌ای از

ترکان غز هستند که از آنها خود را جدا نگاه میداشتند مؤسس آنها شخصی بود بنام تورک (یعنی کمان) پدر سلجوق که یا قبیلۀ خود از ترکستان به ماوراءالنهر آمد و بدین اسلام مشرف شد.

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۷

چهارمین و بزرگترین آنها هجوم مغول ، تحت فرماندهی چنگیزخان و اولاد او بود که در قرن سیزدهم صورت گرفت علاوه بر این مهاجرت و حرکتهای گاه بگاه حملات فرعی یا نفوذتدریجی نیز بعمل میآمد. از جمله احتمال می رود که مهاجرت و کوچ قبائل عرب در فارس و خوزستان مستقلاً و در زمان بعد از حمله اولی اعراب بایران در قرن ششم صورت گرفته است . تردیدی نیست که طی ده قرن گذشته عناصر بلوچ به بسط بسمت مغرب در گوشه جنوب شرقی ایران ادامه داده اند ، بنظر میرسد که در قرن پانزدهم و قرون بعد اعراب در کوهستانهای جنوب غربی بطورمسالمت آمیز نفوذ کردند و نفوذ و آمد و شد کردها از اراضی فعلی ترکیه و ترکها از نواحی کوهستانی مغرب زاگرس به آذربایجان يك امر تاریخی است.

برای نشان دادن اینکه چگونه عناصر خارجی نفوذ کرده و با انواع نژادی ایرانی مخلوط میشدند ویلسون شرح میدهد (a ۱۹۳۲ - ص ۳۳-۳۴) که چگونه پادشاه وقت را رسم بر آن بود که بر رؤسای قبائل که خدماتی انجام داده بودند در نواحی دور دست و گاهی چندین میل دورتر از موطن خود زمین اعطاء میکرد نتیجه این عمل در هر ایالت و ناحیه دیده میشود از جمله بعضی از قبائل عمده لرستان و فارس عرب هستند و قبائل کرد در لرستان و فارس و خراسان وجود دارند و قبائل ترك در لرستان و فارس دیده میشوند. قایلهای افغانی در کرمانشاه و اصفهان و کرمان و سرحد بلوچستان ریشه گرفته اند. پادشاه فعلی شیوه پیشینیان خود را ادامه میدهد و گروهی از افراد قبائل از لرستان و آذربایجان بسمت مشرق تا خراسان انتقال داده شده اند.

• اگر چه بردگان افریقائی هرگز بتعداد زیاد بایران آورده نشدند مع هذا بین کرمانشاه و کرمان هزارها فامیل وجود دارند که اجداد آنها (کاکاسیاه) بودند و این افراد اول غلام و بعداً از معتمدین رؤسای محلی درآمدند اگر چه تعداد بردگان افات بسیار کم بود مع هذا تأثیر نژاد سیاه پوست بر جمعیت خلیج باقی مانده است .

• همچنین رسم جاری دادن عروسی در مقابل رفع نزاع و یا تأمین روابط دوستانه بین قبائل که غالباً از نژادهای مختلف بودند در واقع يك نوع اختلاط خون و ازدواج خارج از فامیل و قبیله است که معمولاً بیشتر از طرف قایلهای

درجه اول در تمام نقاط ایران عمل میشود و بدون شك تأثیر آن این بوده است که در میان رهبران ملت درجه هوش و ذکاوت همیشه بمقیاس عالی باقی مانده است. این رسم از زمان بسیار قدیم وجود داشته است. حتی سلاطین سلسله صفوی که از نژاد ایرانی بودند اغلب علاوه بر دختران ایرانی دختران ترك و عرب را با ازدواج خود در میآوردند. در واقع هیچ نوع تعصب بر ضد ازدواجهای مخلوط در ایران وجود نداشته است.

ویلسون (۱۹۳۲a - ص ۳۱۵-۳۱۶) خاطر نشان میکند که اسکندر بارزش نظامی ایرانیان تنها نژادی که حاضر بود با آنها معامله نژادی مساوی بکند واقف بود. خود وی دختر جوان یکی از نجبای ایرانی را که نامش رخسانه^۱ بود و بنا به قضاوت مصاحبین وی پد از زن داریوش زیباترین زنی بود که در آسیا دیده بودند با ازدواج خود درآورد...

اسکندر از دواج بین مقدونیها و زنان ایرانی را تشویق کرد و به ده هزار نفر از سر بازان خود که بدون دستور قبلی با این امر اقدام کرده بودند هدیه عروسی داد. هشتاد نفر از نجبای دربار خود را واداشت با شاهزاده خانمهای ایرانی و دختران بزرگان ایران طبق رسوم زردشتی در شوش ازدواج کنند تحت این شرایط عجب نیست که موفق شد قشونی از جوانان ایرانی که epigoni خوانده میشوند و تعداد آنها متجاوز از سی هزار نفر بود تشکیل دهد. در بدو امر واحدهای ایرانی و مقدونی جدا بودند ولی بعداً واحدهای مخلوط متشکل از سر بازان هر دو نژاد تشکیل داد و حتی ایرانیان را در بین افراد گارد سلطنتی خود قبول کرد. ویلسون میگوید (۱۹۳۲ - ص ۳۷۸) « اگر چه سومین مرکز تکاملی هاگسلی یعنی مغولها در یک دوره تاریخ در ایران قرار داشت اکنون دیگر از خصایص قابل ملاحظه نژادی ایران محسوب نمیشود. بیماری منگولیزم Mongolism و اکندروپلاسیا Achondroplasia نادر است و مظاهر عمل تحرینی غده تیروئید و اندوکرین Endocrine با دستگاه هورمونی خیلی بندرت توسط پزشکان مشاهده شده است.^۲ لاقلاً شش هزار سال است که جدائی نژادی در ایران

۱ - بعضی منابع رخسانه را يك شاهزاده خانم سندی دانسته اند .

۲ - رجوع شود به صفحه ۳۹ که نشان میدهد هرودوت بیماری gigantism

را ثبت کرده است .

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۷۹

بموقع اجرا گذاشته نشده است و از زمان هخامنشی ها موانع طبیعی هرگز اهمیتی نداشته و همیشه مهاجرت صورت گرفته است. کیث Keith میگوید: «تعبیات انسانی (یعنی تعبیات نژادی) معمولاً علت و اهمیت زیست شناسی دارد.» در ایران سرچشمه احساس یا تعصب نژادی اصولاً مسئله اقتصادی بوده و اختلافات و تعبیات نژادی بسرعت از بین میرود و حس ملیت پرستی جانشین آن میگردد.»

ویلسون (۱۹۳۲ - ص ۲۹) میگوید در حال حاضر شش زبان مختلف در ایران مورد استفاده است که عبارتند از ترکی و کردی و عربی و لری و براهوئی و فارسی که هر کدام بتعدادی لهجه های مختلف از قبیل سدهی و سمنانی و لری و غیره تقسیم میشود .

زبان و اختلاف بین افراد دارای زبان مختلف در ایران مسائلی پیش میآورد و ویلسون (۱۹۳۲ - ص ۶۸-۶۹) در این مورد عقیده زیر را بیان میکند. «قبائل بادیه نشین آذربایجان ترکی حرف میزنند و قبائل کردستان چندین لهجه مختلف دارند. قبائل لرستان بزبانی تکلم میکنند که در آن آثار زبان پهلوی ماقبل اسلام مشاهده میشود . بعضی از قبائل فارس ترکی و برخی به لهجه ای صحبت میکنند که کلمات عربی آن زیاد است. ترکمنهای خراسان ترکی و ترکمنهای بلوچستان براهوئی حرف میزنند...»

بعضی از عربستان و برخی از ترکستان مهاجرت کرده اند معدودی از قفقازند و بعضی از اراضی ترکیه آمده اند ولی اکثریت با احتمال قوی بومی هستند و ویلسون اضافه میکند (۱۹۳۲ - ص ۲۹-۳۰) اگر چه اکثریت عمده مردم شیعه هستند عناصر پیرو فرقه سنی در کردستان و آذربایجان و همچنین در بلوچستان ایران وجود دارد که جمعاً شاید در حدود ۸۰۰ هزار نفر میشوند و همچنین اقلیت قابل ملاحظه از پیروان مذهب مسیح و زردشتی ها وجود دارند در حالیکه در میان طبقه تحصیل کرده نفوذ صوفیگری و بهائیکری زمانی خیلی قوی بود و در مذهب اسلام که برخلاف عربستان در زندگی ملی همان نقش را بازی نکرده تأثیر خود را باقی گذاشته است .

تمدن زردشتی ایران در قرن هفتم با موفقیت از مستهلک شدن در میان اعراب مهاجم خودداری و در مقابل آن مقاومت کرد . . . یکی از دلایل شاید آن بود که قشون عرب و مهاجمین عرب زنان خود را همراه نیاورده بودند و مردها در ایران با اهالی

مملکت ازدواج کرده و اولاد آنها متمایل به قبول سنن و رسوم مادری بار آمدند . بدون تردید نوع جدیدی که نه شبیه فاتح و نه شبیه مغلوب بود بوجود آمد .

۱۹۳۵ - هر تسفلد (۱۹۳۵ - ص ۶ - ۱۰) متذکر میشود که در اثر کیب جمعیت ایران بعد از آغاز هزاره اول تغییر مؤثر و بزرگی صورت میگردد و با آن نقش تاریخی ایران در مقابل وضع ماقبل تاریخ تمدن گذشته شروع میشود . قوم جدیدی که این تغییر را انجام میدهند اریاها هستند و با اولین اثر در آنها در بین النهرین در حدود ۱۴۵۰ قبل از میلاد بر خورد میکنیم و ملاحظه میشود که کشور پادشاهی میتانی Mitanni که بزبان بومی سخن میگویند و می نویسند پادشاهانشان مطابق نامی که دارند هند و اریائی هستند کمی بعد از طرف آنها عهدنامه های سیاسی هیتی نه تنها بنام خدایان هیتی و میتانی و خدایان ملل ذینفع دیگر بلکه بنام خدایان میترا و اورونا و ایندرا و ناسا تپاس سوگند یاد میشود .

د اول تصور میشد که آنها اجداد هندو آریائی و ایرانیان و خود آریاها باشند ولی معلوم شد که زبان آنها نه تنها هند و آریائی ولی حتی برخلاف انتظار شامل عناصر پراکریت قدیم است . اکنون موطن اصلی آریاها معلوم است و آن ارا نوچ (Franvo) سرزمین دورودخانه سیحون و جیحون یا خوارزم و سمرقند میباشد . یگانه راه رسیدن به بین النهرین از این محل از ایران است و تنها امکان توصیف وقایع مقایسه آن با موازین معلوم تاریخی یعنی مهاجرت سکاها در حدود ۱۳۰۰ قبل از میلاد میباشد . اینها نیز آریائی بودند و آخرین باقیمانده آنها که موارد اولیه مهاجرت نکردند از زمان بسیار قدیم تا واسط قرن دوم قبل از میلاد در همان سرزمین سکنی داشتند تا وقتی که جنبش بزرگ که در آسیای مرکزی روی داد آنها را مجبور کرد موطن و سرزمین خود را ترک گویند . بنا بر این همان وقایع سه بار تکرار شد .

اولین گروه آریائی که مجبور به مهاجرت شدند هندو آریائی و دومین گروه ایرانیان و سومین گروه سکاها بودند . پس از یک دوره مهاجرت کوتاه در محلی که امروزه ترکستان روس خوانده میشود از دروازه طبیعی شمالی نزدیک سرخس وارد ایران شدند . کمی قبل از آن میتراد اول امپراطوری اشکانی را در ایران تشکیل داده بود که در آن موقع فراتس دوم اشک تئوپاتور که با انتیوک هفتم مشغول نبرد بود بر آن ناحیه سلطنت میکرد . سکاها تمام خاک امپراطوری جدید را زیر پای گذاشتند و گروهی از آنان از واحد عمده جدا شده و سلسله سلاطین سکا ایادیان را که پایتخت آن کرکوک بود

اشارات تاریخی دربارهٔ مردم ایران - ۱۸۱

شاید در همان مواقع بین ۱۲۵ و ۱۲۸ قبل از میلاد و همچنین سلسله چراکن - محمره را تشکیل دادند. پس از یک دوره کوتاه هرج و مرج در ایران میترا د دوم یا میترا د کبیر کشور را تحت نظم در آورد و به ساکها اجازه داد در جنوب شرقی در آراکوسیا مستقر شوند و خود میترا د در سال ۱۱۱ قبل از میلاد عنوان شاهنشاه بزرگ را اختیار کرد. اسم ساک در کلمه سیستان امروز که ساکستان بوده و قسمت کوچکی از حیطه اقتدار آنها را تشکیل میداد حفظ شده است. ساکها از آراکوسیا از گردنه بولان وارد هند شدند و برای مدت کوتاهی امپراطوری که تا دروازه دهلی و تا بمبی بسط داشت تشکیل دادند.

از این شباهت میتوان طرز ظهور هندو آریا نهارا در بین النهرین بتصور آورد. از همان سرزمین راه افتادند و مانند آنها در آراکوسیا توقف کردند و بالاخره در یک محل بحرکت خود خاتمه دادند. بنا بر این سلسله میتانی نیز میبایست گروهی بوده باشند که با موفقیت از واحد اصلی خود در موقع عبور از مشرق ایران بسمت هندوستان جدا شدند. تاریخ اولیه تشکیل سلسله شامل تاریخ مهاجرت اقوام هندو آریائی نیز می- میشود. ساکها بیش از چند سال معدود سرگردان نبودند. این جنبشها باید با سرعت و ناگهانی انجام گیرد زیرا افراد مهاجر با گله و حشم خود حرکت میکنند و مجبورند هر چه زودتر مراتع جدید پیدا کنند. تا آنجائیکه میتوان تشخیص داد سلسله میتانی **Mitanni** در حدود سال ۱۴۵۰ قبل از میلاد آغاز گردید و مهاجرت قبائل هند و آریائی میبایست بین ۱۴۵۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفته باشد. بیش از این از آنها خبری نیست و در هندوستان ناپدید میشوند. اصطلاح هندو آریائی اصطلاح انتظاری است زیرا در آن موقع دیگر بزبان آریائی حرف نمی زدند ولی ضمناً هنوز در هندوستان مستقر نشده بودند.

نام ایرانیان یعنی نزدیکترین خویشان آنها نیز باید بهمان طریق بصورت انتظاری بکار برده شود این نام از نام جغرافیائی و سیاسی (آریا نام خشاترام) یعنی امپراطوری آریا نهارا اقتباس شده و کلمه جدیدارانی از آن مشتق شده است. در کتیبه های فارسی باستان این کلمه ذکر نشده است ولی کلمه که بعدها بکار رفته یعنی کلمه ایران شهر شامل کلمه است و در نوشته های اوستائی بکار برده شده و مترادف با کلمه شاعرانه تر خشاترام بکار رفته است. اولین باری که این کلمه بصورت سیاسی بکار رفته در آریانای اراتستن **Eratosthenes** است. این جغرافیادان کتابدار بزرگ اسکندریه تحت این نام در نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد همه قسمتهای امپراطوری

مردم شناسی ایران

قدیم را که در آن موقع استقلال یافته بودند شامل میداند.

ایرانیان برای اولین بار در سالنامه‌های آشوری سلیمان سوم ۸۳۶-۸۳۵ قبل از میلاد ظاهر میشوند و این موقعی بود که بین دریاچه ارومیه و جلگه بلند همدان با دو قبیله از پنج قبیله بزرگ ایرانیان که بعدها دوساتراپی بزرگ هخامنشی را تشکیل دادند روبرو میشود. این دو قبیله آمادائی - مادا یعنی مدها و پارموا - پارسا یعنی پارسی‌ها بودند. پارتا و ایا پارتها بعدها شناخته شدند ولی قبائل شرقی با کتر یا در شمال و آراکوسیان یا سامانی‌ها در جنوب افغانستان فقط بعد از زمان داریوش آشکار میشوند.

د آشوریها بین مدیها و پارسی‌ها فرقی تشخیص نمیدادند و همچنین بین آنها و پارتیها که برای اولین بار در زمان سنا کریب و اسارهاون با آنان آشنا شدند فرق قائل نبودند. مانند یونانیان همه آنها را مادائی - مدی میخواندند. اطلاق نام فرد که برای اولین بار در افق ملتی ظاهر میشود به همه گروه امر عادی است پاراسواس Parasues بطور دقیق نام ناحیه است. نوشته‌ای که وضع را کاملاً روشن مینماید جائی است که سارگون sargon بدین ترتیب ذکر میکند.

۱- الیپ Ellip یعنی عراق ایران

۲- بیت همبان bit-Hamban یعنی کامپاندا - بیستون

۳- پارسوا

۴- مانائیا Mannaia جنوب دریاچه ارومیه

۵- اورارتو Urartu در غرب و شمال دریاچه. پاراسوس رامیتوان ناحیه اردلان و گروس فعلی و شهرهای سهنه و بیجار دانست. بنظر میرسد که در حدود سال ۷۵۵ قبل از میلاد یکی از ایالات آشور شد ولی مدت زمان آن محل تردید است

۱- فورر Forger در کتاب خود مورخ ۱۹۲۱ ص ۸۹ معتقد است که

بموجب نامه‌های شماره ۱۶۵ بل ابن Bél-Ibni نویسنده فرماندار پاراسواس بود و چون بعداً بعد از ۶۴۸ بعنوان rab-rési ظاهر میشود همه رب رشد در عین فرماندار پاراسوس بودند و این مبتنی بر این فرضیه است که پاراسوس بعد از ۶۴۸ قبل از میلاد هنوز یکی از ایالات آشور محسوب میشده است. ابن

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۸۳

قبائل ایرانی در آن زمان هنوز بطور معین استقرار نیافته و در حرکت بودند و مشابه با مسئله تاریخ مهاجرت قدیمی تر هند و آریایی ها این وضع نشان میدهد که مهاجرت آنها در زمانی خیلی دورتر صورت نگرفته باشد.

هرتسفلد (۱۹۳۵ - ص ۲) اضافه میکند که «اگر چه بطور عموم اذعان نشده بعقیده من عیلامیها و همسایگان شمالی آنها کاسه - کوسائیان - Kasse-Kos saeans در سمت شرقی تر الیپی Ellipi و لولوبی Lullubi و گوتی Guti در شمال و اورارتو Urartu در مجاورت آنها که شامل همه اقوام مرز غربی ارتفاعات میشوند و از شواهد و دلائل باستانشناسی لااقل قسمت عمده ساکنین خود آن ناحیه متعلق بیک گروه نژادی و زبانی هستند و این گروه مربوط و منسوب با ساکنین بومی بین النهرین (شامل عراق نمیشود) و قسمتی از آسیای صغیر میباشد و فرق نمیکند که چه نامی بآنها داده شود میتانی هوری Hurri سوبارائیان Subaraeans یا هیتی (این نظریه هنوز بطور دقیق قابل اثبات نیست و مورد قبول واقع نشده است).

اگر بخواهیم برای جمعیت ایران قبل از ورود ایرانیان نامی پیدا کنیم بهتر آنستکه آنها را کاسپیان Caspian یا خزر بخوانیم. این کلمه در ادوار باستان به قسمتهای زیاد فلات اتلاق میشده و هنوز در نام دریای خزر و دروازه خزر زنده است.

۱۹۳۶ - جرج کامرون George G. Cameron (ص ۱۵-۱۹) شواهد مربوط بساکنین قدیم ایران را بطرز بسیار شایسته خلاصه میکند و مینویسد:

دلباثة پاورقی صفحه قبل

استنتاج زیاد قابل قبول نیست. در یکی از نوشته های مربوط ببلشکر کشی سنا کریب چنین مستفاد میشود که پاراسوس در آن موقع یعنی در ۶۹۰ قبل از میلاد از دست رفته بود. در هر حال در اوائل سلطنت اسارهادون چنین بود.

۱- این مطلب نیز قابل بحث است ولی بنظر من نام کاسپین Caspian و کوسائیان Kossaeon یکسان است Kossaioi تحریف یونانی کلمه آرامی Qussayé میباشد که در کلمه Ba - gsa حفظ شده است، کلمه Kassé - Kasse Akademi است که از آن Kissioi اخذ شده و کلماتیست که آخر آنها آکادی است. همه دارای ریشه Kas میباشد که جمع حقیقی آن Kasip میشود و کلمه یونانی Kaspioi این مطلب را ثابت میکند

و برای يك عالم مردم شناسی جدید اگر غیر ممکن نباشد مشکل است تصور کند که ساکنین فعلی ایران يك قامیل نژادی واحد تشکیل میدهند. از ازمینه بسیار قدیم قلات ایران دستخوش حملات و تهاجم بود زیرا با وجود مشکلات و موانع مرزی باید بخاطر داشت که ایران بهمان اندازه بین خاور دور و سرزمین دو رودخانه حکم پل را داشته که فلسطین بین آسیا و آفریقا دارد در نتیجه مردمان نژادهای مختلف در ایران تحت يك سقف یا چادر زبان واحد پناه آورده‌اند و ناحیه جنوبی این سرزمین امروزه با نژادهای باستان نژادی همه رنگه است. فقدان مدارك و منابع باستان شناسی و مردم شناسی با اندازه کافی موجب شده است که درباره مردمی که در آغاز دوره تاریخی ساکن ایران بوده اند حدسهای متعدد زده شود بعضی از این حدسیات مبتنی بر زبان شناسی و لغت شناسی است که اغلب راهنمای خطرناک و گمراه کننده است. حدسیات دیگر بر اساس خصوصیات فرهنگی و تمدن قرار دارد و اغلب تأثیر وامگیری مردم ساکن حاشیه خارجی ناحیه فرهنگی و تغییراتی که در نتیجه اخذ تمدن بومی توسط مهاجرین و تازه واردین حاصل میشود در نظر گرفته نمیشود. یگانه کاری که میشود کرد اینست که از اشتباهات آشکار اجتناب و به بیان مطالب و حقایقی که قابل ثبوت است پرداخته شود.

دانشمندان علم مردم شناسی طبیعی یقین دارند که بین النهرین - *Meso-potamia* مرز شرقی محل سکونت افراد نوع سامی بود و این سامی ها که آنها را مردم قهوه رنگ مدیترانه میدانیم و از عربستان به بین النهرین حمله کردند در دوره های اولیه ساکن ایران نبودند. بنابراین وقتی نویسنده باب دهم سفر پیدایش عیلام را پسر سام یعنی سامی میخواند از نظر مردم شناسی نیست بلکه بمعنی جغرافیائی و فرهنگی است. و همچنین اقوام نوردیک *Nordic* که بزبان هند و ایرانی تکلم میکردند در ازمینه قدیم ساکن ایران نبودند. قدیمی ترین شواهد مبنی بر ورود آنها را میتوان در اوائل هزاره دوم قبل از میلاد دانست و بر اساس ذکر نام خدایان هند و ایرانی در میان خدایان کاسیت قرار دارد.

و شواهد و مدارکی مبنی بر اینکه مردمان سیاه پوست زمانی از هندوستان

۱- چون در آن زمان بین ایران و بین النهرین مرزهای جغرافیائی وجود نداشت این مطلب را نمیتوانم بطور مثبت تأیید کنم بخصوص که مطالب و اطلاعات باستان شناسی و مردم شناسی در این باره با اندازه کافی وجود ندارد.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۸۵

پسوی مغرب در امتداد سواحل خلیج فارس سکنی داشتند وجود دارد . تصویر افرادی از این گروه در نقوش برجسته یکی از سلاطین آشورا در قرن هفتم قبل از میلاد دیده میشود .

نویسندگان یونانی از حبشی‌ها در قسمت جنوب شرقی این سرزمین سخن میگویند^۱ افراد از نژاد آنان اکنون دارای پوست مسی رنگه و موی صاف و جمجمه گرد میباشند (مقایسه شود با شرح دیولافوا - ص ۲۸) ولی بجزرات میتوان گفت که این مردم هرگز قسمت عمده و بزرگ جمعیت ایران را تشکیل نمیدادند . تا آنجا که میتوان یقین کرد در ازمنه قدیم قبل از اقوام نوردیک مردم نژادهای سر دراز در ایران سکونت داشتند . این عقیده ناشی از وجود یک نوع مردم قهوه‌ای رنگه افریقا و اروپائی است که در بین‌النهرین دیده شده‌اند . مدارک فعلی مربوط باین نوع مردم بسیار کم و ناقص است ولی بنظر میرسد که ارتباط دوری با هندوستان داشته باشد^۲ . ممکن است که این مردم سر دراز خودشان سومری یا منسوب بآنها بوده‌اند زیرا گفته شده است که میتوان هنوز اثر قیافه سومریهای قدیم را در سمت مشرق در میان مردم افغانستان و بلوچستان و حتی در میان مردم دره سند پیدا کرد^۳ .

- ۱ - مقایسه شود با قسمت فوقانی نقش آشور بانیپال در کتاب آشوریهای باستانی بقلم پوتیه E. Pottier (موزه لوور) چاپ پاریس مورخ ۱۹۱۲ - لوحه ۲۳ . برای جزئیات آن رجوع شود به کتاب نینوا و آشور بقلم ویکتور پلاس جلد ۸ لوحه شماره ۵۹ شماره ۱ یا مراجعه شود به (حجاریهای بابل و آشور در موزه بریتانیا) بقلم هال - پاریس و بروکسل مورخ ۱۹۲۸ لوحه XLIV و بالاخره مقایسه شود با نقوش برجسته مخامشی در شوش در کتاب دیولافوا لوحه V و VI .
- ۲ - هرودوت VII ۷۰ - استرابو XV - ۱ و ۱۳ و ۲۴ .
- ۳ - رجوع شود به نوشته باکستون در «گزارش اجساد بشری که در کیش پیدا شده» بقلم دادلی باکستون و تالبوت در ایس در نشریه انستیتوی سلطنتی مردم‌شناسی بریتانیا و ایرلند - لندن LXI (۱۹۳۱) ص ۵۷ - ۱۱۹ و بخصوص از ص ۸۴ بعد .
- ۴ - رجوع شود بشرح سر آرثر کیت در (العبید) هال و وولی (اکتشافات اور جلد اول . اکسفورد ۱۹۲۲) ص ۲۱۶ . در این مورد مقایسه شود با مقاله تحت عنوان (باستانشناسی و مسئله سومریها) بقلم فرانکفورت در نشریه مطالعات در تمدن شرق قدیم - انستیتوی شرقی - دانشگاه شیکاگو شماره ۴ - ص ۴۰ - ۴۷ .

ولی بنظر میرسد که مهمترین عناصر افراد سرگرد باشند . در جمعیت فعلی قلات لااقل در قسمت شرقی آن يك عده افراد سرگرد برجسته و جالب توجه هستند که عده آنها در ارتفاعات، زیاد تر از جلگه است^۱ بعضی از آنها ممکن است به دراویدیه‌های هندوستان نسبت داشته باشد مخصوصاً به مردم تمیل زبان که در میان آنها عناصر سر کوتاه و سرگرد زیاد است. قد بقیه اغلب نسبتاً بلند و اغلب تقاسمی مستقیم بین قد و سفیدی صورت وجود دارد . این قیافه ها نشانه و علامت اختلاط با مردم نوردویک است ولی وقتی سفیدروئی بعضی از آلپی‌های اروپائی در نظر گرفته شود میتوان حدس زد که این مردم فعلی ممکن است بازمانده يك نژاد آلپی اولیه باشند اگر این پیشنهاد و نظریه بی باکانه^۲ که نژاد ارمنی از ترکستان سرچشمه گرفته اند مورد قبول واقع شود فرضیه مبنی بر اینکه ساکنین اولیه ایران از این نژاد بوده اند تقویت میشود .

لغت شناسی با اینکه قبول شواهد آن ممکن است خطرناک باشد این فرضیه را تأیید میکند و چنین میرساند که بسط عناصر زبانی قفقازی از هندوستان دوردست مشرق از راه عیلام و زاگرس به اناطولی در سمت مغرب شاید بدون اهمیت خاص نباشد

د مبعداً این عقیده با نظریه که بیان و مورد قبول واقع شده مبنی بر اینکه انواع مختلف مردم قهوه رنگ اروپا و افریقای سردراز در بین النهرین واحد عده جمعیت اولیه ایران را تشکیل میداده متناقض است . اگر این مطلب را قبول کنیم باید تصور کرد و در واقع اشکالی هم ندارد که شباهت و نسبت زبانی قفقازی بالاتر از نژاد واقوام است زیرا هم مردم سرگرد اصلی آسیای مغرب و هم اقوام سردراز ایران بآن زبان تکلم میکردند .

د معلومات فعلی مادر حال حاضر بحل مسئله کمک نمیکند . هیچ نظریه هر قدر هم جالب باشد قابل قبول نیست فقط با کمک علم مردم شناسی طبیعی ممکن

۱ - مقایسه شود با پاکستون - ۱۹۲۵ - ص ۱۱۲ ببعده - رپیلی -
 نژادهای اروپا (نیویورک ۱۹۱۹) ص ۴۵۰ ببعده و کتاب دینسون ص ۳۰۹-۳۱۲ .
 ۲ - الیوت اسمیت G Elliot Smith (تاریخ بشر) لندن ۱۹۳۰ -
 ص ۱۶۷ ببعده و (مصریهای قدیم) چاپ جدید - لندن ۱۹۲۳ ص ۱۰۲ - ۱۰۵ -
 و کتاب پاکستون (۱۹۲۵) ص ۱۰۷ - ۱۱۳ .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران-۱۸۷

است این مسئله را حل کرده ۱۹۳۶ - سر اورل استاین (۱۹۳۶) - لوحه I و II و III) عکسهائی از افراد قبائل توروالی و هونزا چاپ کرده که امکان نسبت با مردم شمال غربی ایران و شمال شرقی عراق را نشان میدهد. بعضی از افراد توروالی و هونزا را میتوان با کردها اشتباه کرد و بر اساس آزمایش عکاسی و اندازه گیری جسمانی بنظر میرسد نسبت وارتباط وجود داشته باشد. بعلاوه مورانت - G. M. Morant در همین مقاله (ص ۲۱) اظهار میدارد که «مردم شناسی جسمانی این اقوام ساکن دره های جنوب و شمال هندو کش شایان توجه مخصوص است زیرا گفته میشود دارای صفات و خصوصیات هستند که آنها را از بعضی از اقوام نژادهای اروپائی غیر قابل تشخیص میسازد. این خصوصیات و فرق آنها با همه نژادهای دیگر آسیا منتهی به تصورات عجیب درباره آنها شده است از جمله اینکه آنان از نوع نژاد آلپ میباشند».

۱۹۳۷ - تالگرن Tallgren (ص ۹۰) مینویسد: «در حوزه رودخانه تاریخیم نه تنها از طرف افراد هندوسیت که از شهر تا کیلا درهند از راه کوهستانها با آسیای مرکزی فراد کرده و مذهب بودائی را در آنجا انتشار داده بودند بلکه از طرف عناصر قوی ایرانی تأثیر و نفوذ شدید باقی گذاشته شده بود. نفوذ هند و ایرانی از ایران و یا کتریا بسمت مشرق بسط یافت و تردیدی نیست که عناصر ایرانی در یسنی علیا Upper Yenissey در آخرین عصر برنز ناحیه مینوسینکس Minusinsk جای پا پیدا کرده بودند».

۱۹۳۷ - گینزبورگ V.V. Ginzburg (ص ۶۳/۵۶) عقاید قبلی در باره اصل و منشأ و خصوصیات جسمانی تاجیکها را خلاصه میکند و مطالعات طبی و اندازه گیری اشخاص زیر را نقل میکند اوشانین Oshanin - ایاسویچ Iasevich - زیمرمن Zimmerman - ایارکو Iarkho و یشنوسکی Vishnevskii کورونیکف - Korovnikov - گاگایوا - ویشنوسکایا Vishnevskaja - Gagaeva و دیگران. گینزبورگ (ص ۷۴ - ۷۵) میگوید که میانگین قد تاجیکهای کوهستانی ۱۶۵/۸۳ و قد نشسته آنها ۱۸۶/۴۴ است و رقم شاخص قد نشسته آنها ۵۲/۱۸ میباشد. عرض سر آنها ۱۵۲/۵۰ و رقم شاخص سر آنها ۸۳/۴۰ و متمایل به سر کوتاهی شدید است

۱- این قسمت توسط مستر اوژین پرستوف Eugene Prostov از متن روسی ترجمه شده است.

که در اثر عیب مصنوعی سر بوجود آمده است. صورت آنها باریک و باندازه متوسط و فك آنها صاف است. در نیمرخ ۶۴/۵ درصد صاف و از لحاظ قعر و تحدب ۱۱/۴۷ درصد مقعر و ۲۴/۰۳ محدب است بعضی از مطالب و اطلاعات تطبیقی در جدولها (ص ۴۳۶ - ۴۸۹) گنجانده شده است.

۱۹۳۷ - الکساندر باشماکف Alexandre Baschmakoff (ص ۲۱ و ۲۳) سه گروه زبانی در میان مردم جدید قفقاز محسوب میدارد که آخرین آنها بیک زبان هند و ایرانی تکلم میکنند. در حالیکه از نظر مردم شناسی این عناصر را نمیتوان ایرانی خالص بشمار آورد ولی بقیه یعنی طالش (۹۱۰۰۰ نفر) و تات (۷۴۰۰۰ نفر) و ارانی (۵۰۰۰۰) همه به لهجه حرف میزنند که بطور وضوح ایرانی است. از طرف دیگر تعداد افرادی که این لهجهها را بعنوان زبان مادری میدانند بیش از دو درصد جمع کل اهالی قفقاز نیست.

ایرانیهایك واحد نژادی نیستند بلکه يك گروه سیاسی میباشد. در ماوآ قفقاز بیگانگانی تحت حکومت ایران هستند که بلهجه آذربایجانی تاتار تکلم میکنند و در میان آنها اقلیتی به زبان فارسی که زبان مادری آنهاست حرف میزنند. بنا به نوشته زاگورسکی Zagurski در شمال و جنوب سلسله جبال قفقاز بطریق زیر تقسیم شده اند.

تعداد ایرانیها	ناحیه
۳۵۰۰۰	باکو
۹۰۰۰	داغستان
۲۰۰۰	تفلیس
۲۰۰۰	ترك
۱۵۰۰	باطوم
۴۹۵۰۰	جمع

۱۹۳۸ - ارنست هر تسفلد و سر آرثر کیت در کتاب (بررسی صنایع ایران) که در سال ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ منتشر خواهد شد قسمتی نوشته اند تحت عنوان (ایران بعنوان مرکز ماقبل تاریخ) - بلطف پرفسور اپهام پوپ اینجانب این قسمت را مطالعه کرده و قطعه مختصر زیر را از نوشته آنها نقل میکنم.

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۸۹

نام نژادی ایرانی^۱ به مردم آریائی پس از استقرار آنها در فلات ایران اطلاق میشود و نمیتوان آنرا برای ساکنین قبلی این ناحیه بکار برد. استعمال انتظاری ایران بعنوان کلمه جغرافیائی که شامل ارمنستان جدید و افغانستان و بلوچستان میشود قابل عنو است ولی برای اینکه دقیق باشیم احتیاج به نامی برای ساکنین قبل آریائی این ناحیه داریم. بعلم زیاد کلمه کاسپیان یعنی خزر نام قابل قبولی برای اهالی بومی و همچنین فلات ایران قبل از ورود آریائیان میباشد.

هرتسفلد و کیث میگویند: «بنابر این اگر چه دلیل و شواهد مستقیم درباره کشتکاری در ایران قبل از پایان عصر حجر بدست نیامده شواهد فرضی قوی برای این فرضیه وجود دارد که کاسپیانهای اوائل هزاره چهارم و پنجم کشاورز بودند و حتی آنان کشاورزان اصلی بوده و علم کشاورزی از فلات کاسپیان بسرمیتهای کنار دریا و اطراف رودخانههای سند و سیردریا و امو دریا و دجله و فرات سرایت کرد و پخش گردید.»

درباره خصوصیات آریائیانهای تخت جمشید مینویسند که: «سر و صورت آنها نسبتاً پهن و موی انبوه مجعد سیاه و چشمان درشت و پیشانی بلند و گونه برجسته دارند. بینی آنها منحنی و باریک است و نوک آن فرورفته و پره نسبتاً بزرگ دارد و کاملاً بانواع سامی که در بابل دیده میشود و نوع ارمنی که در حجازی آشوری پیدا است فرق دارد.»

خلاصه اشارات تاریخی درباره مردم ایران و همسایگان مجاور آنها که اصل نژادی ساکنین فعلی ایران را روشن میسازد در اینجا خاتمه می یابد.
خواننده عزیز میتواند به فهرست مخصوص در باره این فصل (ص ۶۰۱ - ۶۵۱) مراجعه کند در فصل آینده درباره پخش قبائل و شعب آنها و مردمان شهر نشین در تمامی مملکت در دوره های اخیر بحث خواهیم کرد.

۱- کلمه ایران (که بفارسی وسط اران و بفارسی قدیم آریانا نام - خسترام میباشد) بمعنی سرزمین آریائیانها است. از کلمه اران در فارسی وسط صفت آریائی مشتق شده است که جای کلمه فارسی باستانی آریا - Arya éir را گرفته است.

۲- مقایسه شود با نوشته تامپسون W.T. Thomson و اینزورث Ainsworth

۴ . مردم ایران

فصل گذشته عبارت بود از جمع آوری مطالب و اطلاعات درباره مردم ایران که نویسندگان مختلف از هرودت گرفته تا معاصرین درباره ایرانیان نوشته اند . ولی تا کنون کسی بجز کرزن مطالب جدیدی درباره مردم ایران انتشار نداده و برای اینکه جدیدترین مطالب درباره ایلات و عشایر ایران را جمع آوری کنیم اطلاعات و منابع رسمی و غیر رسمی پانزده سال اخیر را که ناچار اغلب باید بدون ذکر نام باشند بصورت بررسی کامل مملکت استان به استان در این فصل نقل میکنیم . سیاست و روش اعلیحضرت رضاشاه پهلوی آنست که ایلات و عشایر اسکان داده شوند و بنا بر این مدت مدیدی نخواهد گذشت که طبقه بندی و تقسیمات عشایری از بین خواهد رفت و امکان یافتن ارتباط متقابل بین آنها آسان نخواهد بود . بنا بر این ثبت تعداد و طبقه بندی و پخش آنها در حال حاضر واجد اهمیت بسیار است . ارقام و آمار قابل اعتماد درباره قبایل و عشایر وجود ندارد و تا کنون کوشش جدیدی در این مورد بعمل نیامده است . بدین منظور در این فصل شرح مختصری درباره هر ناحیه از نظر جغرافیای طبیعی و زمین شناسی و مردم شناسی جغرافیایی با صورت و فهرست قبائل و انشعابات آنها داده میشود . استانها به ترتیب زیر توصیف شده است: استانهای شمالی و شمال غربی - کاشان - لرستان - خوزستان - اصفهان - فارس - لارستان و بندرعباس - کرمان - یزد - خراسان و سمنان و دامغان . ناحیه گرمسیر بختیاری و بلوچستان و سیستان نیز جداگانه مورد بحث قرار گرفته است .

ایلات شمال و شمال غربی

این قسمت شامل ایلات و ولایات زیر میگردد : طهران - استراباد - مازندران - گیلان - خمسه - قزوین - آذربایجان - اردلان یا کردستان - کرمانشاه - همدان .

در مشرق سفیدرود زیر منجیل در محل تلاقی ولایات گیلان و خمسه و قزوین جبال بزرگ البرز قرار دارد که مرتفعترین قله آن دماوند است که ارتفاع آن ۱۸۶۰۰ پا است و ارتفاعات فرعی آن بسمت دریای خزر امتداد می یابد . این سلسله جبال بخوبی روی نقشه در اول کتاب دیده میشود و در اینجا محتاج بشرح بیشتر نیست .

از جبال البرز رودخانه‌ها و جویبارهای بی‌شماری سرآزیر میشود و آنهاست که در سمت جنوب رو بفلات ایران سرآزیر میشوند اگرچه از نظر کشاورزی و اجد اهمیت حیاتی هستند بعلت کمی باران در سمت جنوبی کوه نسبتاً کوچک میباشند . تنها رودخانه‌هایی که در فصل تابستان مقدار قابل ملاحظه آب دارند حبله رود و جاجرود و کرج است . در فصل زمستان آب زیادی آنها بدریاچه قم سرآزیر میشود ولی در تابستان برای آبیاری دشتهای کوهپایه البرز بکار میرود .

اکثر رودخانه‌های البرز بسمت شمال سرآزیر میشوند و از درپندها و دره‌های تنگ گذشته به دریای خزر می‌ریزند و در طرفین آنها اراضی حاصلخیز تشکیل شده که بزرگترین آنها دشت مازندران و گیلان است . درازترین رودخانه‌ها هر از است که ۱۲۰ میل طول دارد .

رود قزل‌اوزن که نزدیک منجیل سلسله جبال البرز را سوراخ کرده در کوهستان اردلان (کردستان) سرچشمه میگیرد و ناحیه‌ای به بزرگی ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ میل مربع را آبیاری میکند .

ناحیه ایالات شمال و شمال غربی را میتوان بدو قسمت نامشابه تقسیم کرد که عبارتند از ناحیه کوه البرز که شامل ناحیه ساحلی خزر میشود و فلات ایران که تشکیل مثلثی میدهد که قاعده آن خط بین میانه و منجیل و قزوین و طهران است . از تقسیم آب تا ارتفاع ۹ هزار پا زمین متشکل است از سنگ و سنگ رستی که در فصل تابستان روی آن گیاههای کوهستانی و علف میروید . در این ارتفاع تک تک درختان کوچک بلوط دیده میشود و دره‌ها و کوهپایه‌های بین دو هزار پا و زمین‌های پست از جنگل افبوه پوشیده شده و معمولاً زیر درختان شمشاد و سرخس و خار میروید . در اثر کشت برنج و ساختن مخزن‌های بزرگ آب و نی که در زمستان پر و برای استفاده کشت برنج در فصل تابستان بکار میرود اغلب اراضی پست بشکل باطلاق درآمده است . خاک که نه سنگ دارد و نه شن روی سطح زمین زهکشی نمیشود و وقتی آب آنرا میگیرد بصورت مرداب درمیآید .

در همه این ناحیه بجز اراضی پست خزر که آب فراوان دارد و برنج کاری میشود گندم و جو و یونجه با موفقیت زراعت میشود . مقدار زیادی برنج صادر میگردد . در بعضی نواحی ارزن نیز کاشته میشود . نخود و لوبیا و عدس و سیب زمینی ، کاهو و خیار و کدو و خربزه در همه این ناحیه تولید میشود و انواع و اقسام میوه

فراوان است .

افراد قبائل بخصوص در قزوین شراب میگیرند و همچنین از کشمش عرق درست میکنند . در بعضی قسمتهای فلات کارگاه روغن کرچک و روغن بزرک وجود دارد و در دره سفیدرود زیتون نشو و نما میکند . در اغلب نواحی تا ارتفاع ۵ هزار پا پنبه بعمل میآید . توتون و تنباکو که در سال ۱۸۲۵ به گیلان آورده شد هر سال بر کشت آن افزوده میشود . ممکن است توتون گیلان از نوع مخصوص باشد ، اگرچه کلمه توتون بزبان عربی به تنباکو اطلاق میشود . در گیلان و مازندران ابریشم نیز بوجود میآید .

در بسیاری دهکدهها زنبور عسل نگاهداشته میشود . اهالی ده عسل را مصرف و مقدار مختصری از آنرا بشهر صادر میکنند .

در همه نقاط بخصوص در خمسه و ناحیه البرز و مازندران گوسفند عالی بعمل میآید که بجز در مازندران از نوع دنبه دار است . در مازندران تعداد زیادی گاو نگاهداشته میشود که کوچک و شاخدار هستند و محصول لبنیات خوب میدهند . در اراضی پست کنار دریای خزر گاو میش آبی نیز وجود دارد .

هیچ دریاچه‌ای مانند بحر خزر از لحاظ ماهی غنی نیست . انواع عمده ماهی دریای خزر عبارتند از : سگ ماهی یا ماهی خاویار و سفید ماهی و کپور و ماهی سیم و ماهی آزاد . این ماهیها در دهانه رودخانه فراوانند و در آنجا تخم گذاری میکنند . سگ ماهی و آزاد ماهی در پاییز و بهار در دهانه رودخانه های کوهستانی و سفید ماهی و کپور ماهی و غیره در زمستان در دهانه جویبارهای با اطلاق خصوصیات آب و هوای ایالات ساحلی بحر خزر عبارت است از : ۱- درجه حرارت متوسط . در فصل تابستان به ندرت درجه حرارت به ۹۰ درجه فارنهایت میرسد و در فصل زمستان یخ بنندان غیر عادی است ؛ ۲- میزان ریزش باران از شمال غربی به جنوب شرقی بتدریج تقلیل می یابد بطوریکه میزان ریزش باران سالیانه در رشت بطور متوسط از ۵۰ تا ۶۰ اینچ و در استرآباد قدری کمتر از ۲۰ اینچ است ؛ ۳- از ماه خرداد تا اواخر شهریور رطوبت بحد اکثر و شب نام زیاد است و علت آن تبخیر هوا و تزئید وضع طبیعی با اطلاق در اثر آبیاری مزارع برنج است

در کوهستان البرز ابرهای بحر خزر که پادهای شمال شرقی آنها را به

در منتهی‌الیه شرقی دریای خزر در دشت به ندرت برف می‌آید ولی در گیلان در فصل زمستان معمولاً چند اینچ برف می‌آید و گاهی نیز سنگین‌تر می‌شود. کوهستان البرز این ناحیه را از بادهای زمینی حفظ می‌کند و معمولاً بادهای از سمت شمال می‌وزند. بین آبان و اواسط خرداد در دشت امتداد ساحل گاه بگاه باد گرم می‌وزد. باد شرقی که دشت باد نامیده می‌شود مخصوصاً در فصل بهار هوای خوب همراه می‌آورد و باد شمال‌غربی که گل‌باد خوانده می‌شود و معمولاً در پائیز و زمستان می‌وزد باران می‌آورد. گل‌باد کمتر از باد خزری طوفانی است. باد خزری که معمولاً بین آبان و بهمن می‌وزد مستقیماً از دریا می‌آید و بعلت کم عمق بودن دریا بفاصله یکی دو ساعت امواج عظیم بلند می‌کند و وقتی باد می‌ایستد ناگهان دریا آرام می‌شود. وضع مخصوص ایالات ساحلی خزر در آب و هوای ناحیه فلات ایران تأثیر ندارد و چون فلات بین ۳۸ و ۳۵ درجه عرض جغرافیائی واقع شده از لحاظ آب و هوا در طبقه زیر حاره قرار می‌گیرد ولی در واقع بعلت ارتفاعی که دارد اغلب خنک‌تر از هوای این طبقه بندی است.

وضع کلی آب و هوای این منطقه از این قرار است : ۱- میزان ریزش باران کم است. هوای صاف و بسیار خشک دارد که روی هم رفته مطبوع و سالم است ؛ ۲- فصول آن منظم و مرتب است ولی تغییر از بهار به تابستان و از تابستان به پائیز ناگهان صورت می‌گیرد ؛ ۳- بعلت وضع و موقعیت قاره میزان درجه حرارت زیاد است ؛ ۴- در همه ارتفاعات آفتاب قوی جنوبی می‌تابد. این خصوصیات در تمام منطقه فلات وجود دارد و هوا از لحاظ درجه حرارت و جزئیات نسبت به ارتفاع خیلی کم فرق می‌کند.

وضع بهداشتی که اکنون سرعت رو به بهبودی است بسیار ابتدائی است. در ۱۹۱۸ قحطی و در پس آن حصه موجب مرگ در حدود صد هزار نفر در شهر طهران شد در حالیکه درمازندران و با که بیماری محلی نیست و از ناحیه ولگا آورده شده بود و همچنین حصه عدّه زیادی از جمعیت را تلف کرد. در این ناحیه میزان متوفیات اطفال در حدود ۶۵ درصد تخمین زده می‌شود. آبله فراوان است ولی اخیراً در اثر تلقیح واکسن رو به تقلیل می‌رود. در خمسه و آذربایجان تیفوس و یک نوع تب مسری که بوسیله شپش انتقال می‌یابد وجود دارد. یک نوع تب دیگر بوسیله شپش میانه یا غریب گز منتقل می‌شود. امراض دیگر از قبیل اسهال

واسهال خونی وسل وامراض چشم فراوان است . گفته شده است که قریب ۸۰ درصد مردم مبتلا به سوزاك وسفلیس میباشند. ولی خوشبختانه تحت هدایت رژیم فلسفی اصلاح وضع بهداشتی انتظار میرود .

طبعاً امراض مناطق حاره در ناحیه بحر خزر بیشتر از منطقه فلات ایران است . پشه مالاریا تا ارتفاع ۵ تا ۶ هزار پا وجود دارد . تب پشه نیز زیاد است و زخمی که سالک نامیده میشود در تمام این ناحیه دیده میشود. ^۱

طهران در ارتفاع ۳۸۱۰ پا از سطح دریا در دشت جنوب جبال البرز که بفاصله در حدود ۱۰ میل است قرار دارد . شهر نزدیک منتهی الیه جنوبی بسترشنی که از پای کوه روپائین امتداد دارد و شیب خود شهر از شمال بجنوب ۲۸۲ پا است . در سمت شمال در امتداد کوهپایه که شیب آن زیاد میشود و جویبارها از آن سرازیر میگردد تعدادی قریه و دهکده وجود دارد که همه را بطور دسته جمعی شمیران میخوانند و محل اقامت تابستان اهالی است .

نام طهران در ۱۱۷۹ میلادی در کتب و نوشتهها ذکر شده است ولی اهمیت آن از زمانی شروع میشود که آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه در سال ۱۷۸۸ شهر تهران را بر اصفهان و شیراز ترجیح داده و آنرا بعنوان پایتخت کشور انتخاب کرد. علت انتخاب طهران نزدیکی آن به مازندران بود که آغامحمد خان فتوحات خود را از آنجا آغاز کرد و تصور میکرد در صورت عدم موفقیت بآنجا پناه برد. انتخاب طهران بیشتر علت سیاسی و سوق الجیشی داشت تا تناسب آن برای پایه گذاری يك شهر بزرگه در آنموقع طهران يك شهر كوچك شرقی معمولی بود که در داخل دیوارهای گلی قرار داشت و محیط آن از دو میل تجاوز نمیکرد . جمعیت آن در حدود ۱۵ هزار نفر بود . پس از پایتخت شدن بتدریج کسب اهمیت کرد بطوریکه در سال ۱۸۰۷ جمعیت آن به ۵۰ هزار نفر و در ۱۸۷۰ به ۱۲۰ هزار نفر رسید . شهر فعلی طهران از سال ۱۸۶۹ وقتی ناصرالدین شاه تصمیم گرفت آنرا توسعه داده و ظاهر آنرا جالب تر کند آغاز میشود . دیوار گلی دور شهر برداشته و جای آن خندقی کنده و برج و بارو برای آن بنامد و محیط آن به ۱۲ میل رسید . این اصلاحات در سال ۱۸۷۴ با تمام رسید . برج و باروها بتدریج از بین رفت و خاک

۱- سالک گاهی جوش دهلی یا جوش بغداد نامیده میشود . رجوع شود به فهرست و ضمیمه E.

مردم ایران - ۱۹۷

آن برای ساختن آجر بکار رفته است. آماری که در سال ۱۹۱۹ گرفته شد جمعیت طهران را ۲۵۰ هزار نفر تخمین میزند. ایتهاج جمعیت شهر را در سال ۱۹۳۶ در حدود ۳۶۰۲۵۱ نفر میداند. میزان موالید ۷۸۰ نفر در ماه و متوفیات ۵۸۰ نفر تخمین زده شده است. در داخل شهر سابقاً ۲۳۴۲۸ خانه وجود داشته است.

طهران و ولایات اطراف آن برخلاف نواحی صحرای نمک جنوبی پر - جمعیت است و با مقایسه با سایر نواحی ایران جمعیت آن زیاد و شامل يك ربع و يك پنجم کل جمعیت ایران میشود.

اغلب دهات این ناحیه دارای کشت و زرع و گاو و گوسفند هستند. تناسب تعداد جمعیت که کاملاً روستائی باشند بجز در میان قبائل اینانلو و بغدادی خرقائی کم است. تعداد قابل ملاحظه ای از مردم ساکن نواحی مرتفع در زمستان به دشت های کنار دریای خزر مهاجرت میکنند و برعکس عدّه زیادی مازندرانی و گیلانی در فصل تابستان بنواحی مرتفع میآیند.

پخش جمعیت در نقاط مختلف این ناحیه متفاوت و بستگی بعلل مختلف که مهمترین آن وجود آب باشد دارد.

گروههای نژادی

سه گروه نژادی عمده در ایالات شمال و شمال غربی از این قرارند:

۱- ایرانیها یا فارسها که در کوهستان البرز در جنوب مقسم شمالی و فلات تاسفیدرود سکونت دارند. اکثریت ساکنین طهران و قزوین از این گروهند. زبانی که به آن تکلم میکنند از لحاظ لهجه با زبان سایر ساکنین فارسی زبان ایران فرق زیادی ندارد.

۲- ترکها که کلیه جمعیت گرمرود و خلخال در آذربایجان و خمسه و طارم سفلی و قسمتهای دیگر ولایت قزوین در مغرب خطی از منجیل تا سیاه دهن و شمال غربی سیاه دهن و جاده همدان را تشکیل میدهند. در جنوب شرقی این جاده و جنوب غربی خطی از سیاه دهن تا رباط کریم که شامل خرقان میشود مخلوطی از فارسها وجود دارند ولی اکثریت با ترکها است. نهر ساوه کاملاً فارس نشین است ولی دهات اطراف آن تا چند میل ترک هستند. در حدود يك سوم جمعیت قزوین و قسمت کوچکی از جمعیت طهران ترک همباشند. در پاریکه بین قاعده البرز و خطی از سیاه دهن تا

رباط کریم یعنی ناحیه بین فارسها و ترکها و درورامین و خوار در جنوب شرقی طهران در اغلب دهات ترکها و فارسها باهم مخلوط شده‌اند. فارسها یعنی ساکنین اصلی بیشترند، عناصر ترک که معمولاً از اولاد کسانی هستند که آمده و در بین آنها استقرار یافته‌اند.

ترکها از اولاد مهاجمین آسیای مرکزی بخصوص قبایل غز میباشند که در زمان سلجوقیان در قرن یازدهم و دوازدهم بایران حمله کردند. بعد از سلاجقه منولها آمدند و سلسله سلاطین ایلخان را که پایتخت آن در مراغه و تبریز و سلطانیه بود تشکیل دادند.^۱

روایات محلی حاکی از آنست که اجداد ترکان خلیج و بیات در ناحیه ساوه در اواخر قرن چهاردهم بالشگریان تیمورلنگه باین ناحیه آمدند. درباره اصل و منشأ ترکهای ایران دو نظریه وجود دارد: اول آنکه از اولاد ترکها و منولها هستند. و دوم آنکه از اولاد ساکنین اولیه ایرانند که مهاجمین زبان خود را بر آنان تحمیل نمودند.

بغیر از اختلاف زبان فرق بزرگ خصوصیات و صفات فکری و جسمانی بین ترکها و ایرانیها نشانه آنست که لااقل بین ترکها اختلاط زیاد خون وجود دارد. این نواحی در اثر حملات مهاجمین ویران گردید و جمعیت آن از بین رفت و احتمال میرود که بازماندگان ساکنین اولیه با فاتحین ازدواج و در بین آنها مستهلك شدند.

مالکین و زارعین ترک هر دو قوی هیکل و صورت پهن تر و هیکل درشتتر از فارسها دارند. ساکنین منطقه ترک شمال به ترکی تکلم میکنند و بجز طبقه اشراف و عده‌ای از جمعیت زنجان هیچ زبان دیگری نمیدانند. کمی جنوبی تر در نقاطی که جمعیت مخلوط دارد فارسی فهمیده میشود ولی معمولاً فارسها هستند که کمی ترکی میدانند و نه برعکس. زبان ترکی این نواحی با ترکی عثمانی فرق زیاد دارد و بین ترکی آذربایجانی و ترکی اطراف ساوه نیز اختلافاتی موجود است.

۳- مازندرانها و گیلانها در ولایات ساحلی بحر حرر که بوسیله تقسیم آب شمالی البرز از جمعیت فارسی دره‌های البرز و از ترکهای دره قزل اوزن

۱- خرابه مقبره سلطان محمد خدا بنده پادشاه ایلخان ۴ در سال ۱۳۰۵

میلادی شهر سلطانیه را بنا نهاد هنوز وجود دارد

جدا هستند .

مازندرانها و گیلانها هر دو از اصل ایرانی هستند و اختلاف بین آنها و فارسها در اثر جدائی آنها در آنسوی البرز و همچنین در اثر وضع آب و هوا و جغرافیائی است و نه نژادی.

این مردم دارای قدمتوسط و قیافه تیره رنگ پریده و چشمان مشکی و مو و ریش سیاه انبوه میباشند. لهجه مازندرانی و گیلکی در نقاط مختلف ولایات ساحلی بحر خزر باهم اختلاف دارد. در اصل شبیه فارسی است ولی اکنون بقدری فرق کرده که برای فارسی زبانان قابل فهم نیست. در اثر ارتباط دائم بین مردم ولایات خزر و مردم فلات زبان نواحی مجاور البرز و فلات معمولاً بوسیله اهالی مازندران و گیلان فهمیده میشود. بدین ترتیب از استرآباد تا سفیدرود در گیلان میتوان زبان فارسی بکار برد ولی در ناحیه شمال غربی این دره در جائیکه ترکها با اهالی طارم تماس پیدا میکنند ترکی جای فارسی را میگیرد و در طالش فارسی خیلی کم فهمیده میشود. ۴- علاوه بر گروههای نژادی فوق عدهای ارمنی و یهودی و کلدانی در شهرها مخصوصاً در طهران و قزوین و بارفروش زندگی میکنند و در نواحی فارسی و گیلکی و مازندرانی زبان گروههای کوچک افراد قبائل ترک و کرد و لر وجود دارند .

در شمال غربی ایران قبائل بومی نبودند و بجز بعضی از قبائل ترک در خرقان و ساوه در سالهای اخیر از موطن اصلی خود در آذربایجان و کردستان و لرستان توسط شاه عباس و نادر شاه و آغامحمدخان باین نواحی انتقال داده شده اند. آغامحمدخان در اواخر قرن هیجدهم برای دفاع در مقابل حملات ترکمنها چندین قبیله را در استرآباد و مشرق مازندران مستقر گردانید . شاهسونهاییکه در آذربایجان یافت میشوند و در خمسه و خرقان تا ساوه پراکنده اند ترکیبی از ترکان آذربایجانی هستند که شاه عباس در ربع اول قرن هفدهم در مقابل قزلباشهای ساکن آن ناحیه متحد گردانید. بهمین ترتیب قبائل خواجهوند کرد در کجور و پل و کلاردشت در مغرب مازندران برای ارباب ساکنین اصلی به آن ناحیه کوچ داده شدند . نادر شاه بعضی از قبائل ترک و کرد و لک را در حوالی قزوین در نزدیکی طهران مستقر کرد تا بتواند قدرت آنها را در محل خودشان درهم شکند. در زیر اطلاعات و مطالبی در باره این قبائل در ایالات شمال و شمال غربی که از نظر مردم شناسی شایان توجه است ذکر

میشود. مهمترین آنها عبارتند از شطرانلو خلخال و اینانلو و شامسونهای بغدادی خرقان و ساوه. در ده سال اخیر بسیاری از افراد این قبائل اسکان یافته و بعضی قبائل کوچکتر بنواحی جدید منتقل شده اند.

مازندران

از مشرق بمغرب سه گروه قبائل عمده عبارتند از عبدالملکی و کرد و ترک و خواجهوند. این سه قبیله ده نشین کم و بیش در بین اهالی مازندران مستهلک شده اند. افراد قبائل عبدالملکی و کرد و ترک در اثر آب و هوای ناسالم دشت مازندران همگن و نیروی جسمانی خود را تا حدی از دست داده اند. خواجه و ندها که در نواحی کوهستانی زندگی میکنند نیرومندترند ولی غذای عمده آنها برنج است و اگر بفلات منتقل شوند ناخوش میشوند.

۱- قبیله عبدالملکی (ترک) بین اشرف و فرح آباد در گوشه غربی خلیج استرآباد سکونت دارند. بموجب گزارشی در ۱۹۲۰ این قبیله به شعب زیر تقسیم میشود که هر کدام از ۱۳۰ خانوار متشکلند: فراوند - کلوند - شیخ وند - زین وند.

اصلا عبدالملکیها یکی از قبائل قشقایی بودند که در حدود سال ۱۷۹۰ بوسیله آغا محمدخان در شهر یار نزدیک طهران انتقال یافتند و سال بعد به نوروکچور حرکت کردند و در سال ۱۸۵۰ برای مقابله با مهاجمین ترکمن به محل فعلی منتقل گردیدند. طبق روایات خودشان در آن موقع چهار هزار خانوار بودند ولی در اثر آب و هوای مازندران تعداد آنها به ۶۰۰ خانوار تقلیل یافت. با مازندران آنها مخلوط نشده و ازدواج نکردند. به کشت برنج و پنبه و کمی گندم و جو اشتغال داشتند و گفته شده است که گاو و گوسفند زیاد و اسب نگاه میداشتند.

۲- قبیله ای، که بنام کرد و ترک معروفند از نژاد مخلوطند و آغا محمدخان قاجار برای مقابله با ترکمنها آنها را با هم مستقر کرد. اینها شامل کردهای ساوجبلاغ آذربایجان و ترکان خراسان و ورامین و افغانهاییکه از راه خراسان آمدند میباشد. در ۱۹۲۰ به کشت پنبه و برنج اشتغال داشتند و مالک گاو و گوسفند و اسب بودند ولی نه باندازه عبدالملکیها. کردها که متشکل بودند